

موسسه انتشارات بیهقی

د اطلاعات و کتور وزارت

آثار اردوی اقبال

جلد اول

مؤلف:
عبد الهادی داوی

یادداشت:

روی جلد ترسیمی از رواق مشهور نادر التعمیری است در مر کزدکن که از طرف سلاطین آنجا سا خت شده بود. این رسم از روی ترسیمیکه روی جلد کتاب «اسلامیک کلچر» طبع گردیده بود، کاپی شده است.

وزارت اطلاعات و کلتور

آثار اردوی اقبال

جلد اول

مؤلف:

عبدالهادی داوی

موسسه انتشارات بیہقی

دلو - ۱۳۵۵

تذکر :

یکی از مردانیکه در عصر حاضر تمام عمرش را وقف گسستن زنجیر های استعمار و خدمت به ملل مشرق زمین کرده است، علامه اقبال می باشد، او نه تنها بعنوان یکی از آغازگران نهضت آزادیخواهی در نیم قاره شهرت دارد بلکه به حیث شاعر و فیلسوف و مخدانی بزرگ، نیزه های مرتبت والایست که به شخصیت و چهره درخشانش ابعاد متنوع میدهد و اما احساس و قضاوت با افغانها بر علاوه ارج گذاری به مقام سیاسی و ادبی این فرزندان سی خاور زمین از منیع دیگری نشأت می کند، از چنانیکه اقبال می گوید :

آسیا یک پیکر آب و گل است کشور افغان در آن پیکر دل است
او افغان دوستی بزرگ بود و همیشه در اسریداری مشرق زمین
نظری خاصی، بر سر زمین ماد داشت و در آثاری چون (پیام مشرق) (پس چه باید کرد ای اقوام شرق) و (مسافر) و دیگر مجموعه های شعرش از ملت افغان بعنوان ملتی آزاده، سرفراز و زنجیر گسل استعمار و استبداد یاد کرده است. ماهمواره یاد این بزرگ مرد را گرامی میداریم و خوشحالیم که در آراء آنها محبت عالمانه و شاعرانه، این کتاب ارزشمند را به کوشش و تدوین و تألیف استاد گرانمایه شاغلی عبد الهادی داوی به زیور طبع می آراییم و معنای ادای دین می کنیم.

پوهاند دکتور نوین

وزیر اطلاعات و کلتور

فهرست

صفحه	اجزای عنوان	عنوان
۱	حمد	حمد و نعت
۲	نعت	
۳	اقبال ما	مقدمه
۹	لهجه و طریقه و محاوره	
۱۰	تشریح بعضی کلمات	
۱۱	آثار اردوی علامه	
۱۳	موسسات دایمی	قدردانی ملت
۱۵	یوم اقبال	
۱۶	طبع آثار	
۱۶	اقبال است ها	
۱۶	ترجمه آثار	
۱۶	در خارج	
۱۷	خاندان	حیات
۱۹	ازدواج	
۲۱	علامه صوفی است	تصوف
۲۳	تفسیر خودی یا فلسفه او	

ب	فهرست	
عنوان	اجزای عنوان	صفحه
مقاصد	دفع استعمار	۳۰
	اصلاح جوانان	۳۱
سیاست زبان و بیان	علاقه زبان دری با اردو	۳۱-۳۲
	علت شعر گوینی	۳۳
	کیف استعمال زبان دری	۳۳ ^{۳۴}
	سراحل شعر او	۳۵
	پر نویسی	۳۶
اسلوب شعر	آمد شعر	۳۷
	سبک	۳۸
	حواله به رجال	۳۸
	نامهای خیالی	۳۹
	علامه و ادبای سلف	۳۹
	بدیع و بیان	۴۱
	ملاحات یا اغلاق	۴۲
	عناوین اشعار	۴۳
	تاریخ و مقام انشاد	۴۴
	گزین از لفاظی	۴۵
جلد اول اقبالنامه	تمهید	۴۷
	مولانا سید سلیمان ندوی	۵۱
	سید راس مسعود	۵۸
	محمد عباس لمعه	۶۱
	عبدالمجید	۶۳
	پنجدوم الملک	۶۵

فهرست	ج	عنوان	اجزای عنوان	صفحه
			غلام السیدین	۶۵
			پروفیسر الیاس برنی	۶۷
			مولوی مسعود ندوی	۶۸
			پروفیسر شجاع	۶۹
			صغرا ہمایون بیگم	۷۰
			منشی انجمن تبلیغ اسلام فیروزک	۷۰
			عشرت رحمانی	۷۲
			بی نام	۷۳
		جوابیہ انتقادات مقالہ بر فلسطین		۷۴-۷۵
			تمہید	۷۶
		جلد دوم اقبال نامہ	قاید اعظم	۷۶
			کشن پرشاد	۷۷
			عبد الرحمن و عبد اللہ چغتایی	۸۱
			مولوی صالح محمد	۸۴
			مولوی محمد اکبر	۸۵
			خواجہ حسن نظامی	۸۹
			پیغلہ عطیہ فیضی	۹۱
			پروفیسر محمد اکبر	۹۳
			محمد جمیل	۹۵
			مولوی عبد الحق	۹۶
			شاطر	۹۷
			محمد دین	۹۸
			سہد نذیر نیازی	۹۸

عنوان	اجزای عنوان	صفحه
	قاضی نذیر احمد	۹۹
	صاحبزاده آفتاب احمد خان	۱۰۱
	خلیل خالده	۱۰۳
مکتوبات اقبال	سید نذیر مازی	۱۰۶
ضرب کلیم	تمهید	۱۰۸
	اسلام و مسلمانان	۱۱۰
	تعلیم و تربیت	۱۱۲
	جنس لطیف	۱۱۳
	ادبیات و فنون لطیفه	۱۱۶
	سیاسیات شرق و غرب	۱۱۹
	محراب گل افغان	۱۲۱
ارمغان حجاز	تمهید و تعریف	۱۲۵
	مجلس مشاوره ابلیس	۱۲۶
	نصیحت بلوچ	۱۲۸
	بیاض ضیغم کشمیری	۱۲۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(حمد)

ا لهی غنچهٔ امید بکشای
 بخند ان از ایمان غنچه باغم
 درین محنت سرای بی موا ما
 ضمیرم را سپاس اندیشه گردان
 ز تقویم خرد بهروزیم بخش
 دلی دادی ز گوهر گنج بر گنج
 ز شعرم خامه را شکر ز بان کن
 سخن را خود سرانجامی نمانده
 درین خمخانه شیرین فسانه
 حریفان باده ها خوردند و رفتند
 نه بینم پخته زین بزم خامی
 بیا ساقی رها کن شر مساری
 ز صاف و درد پیش آر آنچه داری
 از مثنوی یوسف ز لیخای
 جامی
 قدس سره السامی

نعت

چون تو بیماری از هوا و هوس	رحمة العالمین طیب تو بس
هر کرا از حلال مایه بود	خرد مصطفایش دایه بود
گردانیدای هوا کوشان	بشنوید این سخن زخاموشان
ادب او به از خصال شما	خرد او به از کمال شما
سخن او برد ترا به بهشت	ادب او رها نداشت ز کنشت
هر چه او گفت راز مطابق دان -	و آنچه او کرد کرده حق دان
دل پر درد را که نیرو نیست	هیچ تیماردار چون او نیست
بر تو از نفس تو رحیم تر است	در شفاعت از آن کریم تر است
از کرم نزهوا و نزهوسی	مهربان تر ز تست برتو یسی
سوی جان پلید کی پوید	هست او پاک و پاک را جوید
پاک شو پاک رستی از دوزخ	کور هاند ترا از آن برزخ
باز آن کز حرام دارد خور	دوزخ او را ز شرع اولی تر
گرتو خواهی که گردی اورایار	از حرام و سفاح دست بردار

در حریم وی ای سلامت جوی

شرم دار! از حرام دست بشوی

(حکیم سنا ئی غزنوی)

(ق)

۱- بنده سنا سب دیدم که حمد و نعت را از شعرای برگزیده وطن اقتباس
کنم که علامه اقبال مرحوم نیز بآنها اخلاص زیاد دارد - داوی -

مقدمه

مقصود این رساله معرفی آثار علامه داکتر محمد اقبال است که بزبان اردو شایع شده اند (رحمه الله تعالی) معرفی تنها عبارت از ذکر نام های تالیفات آن مرحوم نخواهد بود، بلکه مقاصد و افکار روحیات که مولف داشته باطرز افاده آنها و نیز فوایدی که از آن برای مطالعه کنندگان ما (افغانستانیان) توقع می‌رود نیز باید شرح داده شود.

اگر چه افکار و احساسات آن شاعر شیوا بیان مشهور بودند و هستند ولی باز هم یک نظر اجمالی بر آنها برای مطالعه کنندگان این کتاب لازم بنظر می‌آید زیرا جوانان و منورین وطن عزیز ما غالباً آن آثار که حیات اقبال و مطالب او را از آن‌ها می‌توان استنباط نمود به ندرت مطالعه کرده خواهند بود.

این عصر را (لحظه گرد) نام گذاشته اند زیرا هر گونه تحولات و ترقیات در آن نهایت به سرعت واقع میشوند لهذا تعبیر مهالغه آمیز (تحول هر لحظه) برای این عصر بسیار ناقص یا فریب دهنده نخواهد بود.

اگر چه این سرعت تحولات مخصوص به مناطق و ممالک پیشرفته و رشد یافته دنیاست نه که مناطق رشد یافتنی ولی تحول رشد یافته گان در رشد جوان نیز بی اثر نمی‌ماند. لهذا در کشورهای رشد یافتنی، عقلای عصرشان مشغول حل امور ضروریه مثل تحکیم استقلال سیاسی و اقتصادی و وثاقت ملیه خود- که برای اکتفای بالذات ضرورت تحصیل قوه اتومی اسلحه عصریه (زمینی و هوایی) و اکتشافات جدید جویه و غیره میباشند و احتیاجاتی که عصر سریع التحول امروزه ایجاد میکنند و رفع مدبرانه مشکلاتیکه تطبیق این ضروریات در سویه موجوده ملت و وطنداران

طبیعتاً واقع میسازند همه مشغولیات است کد منورین حقیقی سارا کمتر فرصت میدهند تا برتاریخ گذشته پنجاه سال قبل همسایه های خود و تاثیراتیکه از آن همجواریان بر محیط خودشان شده است بتفصیل علم آوری وغور کنند عصریکه اقبال در آن تحصیل میکرد یا بعد از آنکه مشغول فعالیت گشت عصر فرمانروایی استعمار و استثمار غرب بر شرق غافل و ناتوان و رقابت و منافسه دید بین خود غربیان قوی و بیدار و مسلح بود که امروز بحمد الله تعالی تا اندازه رفع شده اند وای این نجات از استعمار و مشغولینهای جدید ممالک رشد یافتنی نتیجه مساعی عقل و مجاهدین همان نسل بود که علل ناتوانی خود و غلبه اغیار را عمیق مطالعه نموده و از تجارب معمر خود بتشخیص امراض و ترتیب معالجات کار گرفتند .

پس کسانی که تخم این بیداری و اصلاحات را افشانده اند باید قراموش نشوند زیرا قراموشی تنها مرادف ناسپاسی و قدر ناشناسی نیست بلکه ممکن است که خدا ناخواسته رفته رفته بعضی چنان پروگرام منجر فی را که تخم آن افشانده ان بزرگان نیست پیشه کنند که مخالف مقاصد آن خیر خواهان دانا باشد و عین ناکامی خودشان .

چنانچه امروز مردم هنوز مثنوی شریف سنائی، سعدی و حافظ و بیدل (قدس الله اسرارهم العزیز) را میخوانند و حتی بعضی را به اطفال میخوانانند ولی آنچه مقصد اصلی آن فریادها و فغانها بود کسی توجه دارد؟ سعدی را برای تفریح و انشای مکتوب نویسی و حافظ را برای فال استعمال میکنند بلکه شاید هم برای مقاصد پست تر و منحوعه عشق مجازی و عیش رانی و سیله میسازند ارواح مقدس آنها چه قدر منزجر و از تنزل ایمان و تقوی چنین خوانندگان این عصر چه در متعجب خواهند بود . پس شرح اصل مقاصد اقبال شاعر و متفکر دوره ادبار که جدیدترین شعرای روحانی ماست از واجبات میشمارم

اقبال ما :

بلی اقبال را حق داریم از شعرای ما بنامیم زیرا .
۱- اقبال یک مسلم خالص است که نژاد نژاد او مرادف نژاد و وطن
مشا به وثن (۱) است در یک رباعی میفرماید .

توای کودک منش خود را ادب کن مسلمان زاده یی؟ ترك نسب کن!
برنگ احمر و خون و رگ و پوست اگر نازد عرب ترك عرب کن
هیچوقت برای مسلمانان هند از نقطه نظر هندیّت خدمت نکرده بلکه از
نقطه نظر مسلمانی خدمت کرده است پنجاب را بیشتر از دهلی یاد کن
یا بمبئی در نظر نداشته و بهوپال و کشمیر را عین لاهور و سیالکوت
انگاشته بقول ابوالشعرای ما حکیم سنائی .

سخن کز بهر حق گوئی چه عبرانی چه سریانی
مکان کز بهر حق جوئی چه جا بلقاه چه جا یلسا

۲- قریباً در هیچ اثری از آثار او نیست که عاید به افغان یا
افغانستان توجه نهایت همدردانه نداشته باشد ، حتی در خطبه صدارت
خود در آل اندیا مسلم لیگ (جمعیت مسلمانان کل هند) در خصوص
حقوق افغانان پښتونستانی ها جملات پیهم و موکدی گنجانیده بوده میتوانم
بگویم که تقدیر خدای مهربان (جل جلاله و عم نواله) اقبال را از
دوستان بی غرض و جدی افغانستان ساختن میخواست که در یازده سالگی
نیم شب از خواب نوشتین طفلی بیدارش کرده و واقعئش را که روحانی
جای رسیده یعنی پدر بزرگوارش به کشف و کرامت دیده (یعنی مشکلات
قافله کابل) با و نیز نشان بدهد (۲) و با افغانستان علاقه قلبی با و پیشد .
چنانچه قارئین کرام درین اثر خواهند دید که در اثنای حیات
خود علامه چقدر دلبستگی به افغانستان و افغانها داشت .

۱- وثن بمعنی بت

۲- تفصیل این واقعه را در بحث مکتوب با علامه به عطیه بیگم مطالعه
فرمائید .

معلوم شده باشد که اصل ساقی بنده برای تشبیه به ترجمه حال و حیات علامه مرحوم و ترجمه نمودن آثار و اشعار او همان وجوهای سه گانه دارد که در تحریرات متفرقه بنده در این کتاب موجود است یعنی:

الف- معرفی یک بانوی نهضت نو که در جوار وطن ما پدید آمده و کامیابی فوق العاده حاصل نموده است.

ب- علاقه قدر دانانه (۱) و محبت قلبی و صمیمی او که با افغانستان و افغانها بحیث ملت و کشور اسلامی و مسایل حیات آنها دارد.

ج- قوت افاده و قابلیت استفاده که برای نسل جدید عالم اسلام در مقاصد و مطالب معلومات و تجارب او و آثار و اشعار او و مشرانه مرکوز است.

با اینهمه ضرور نیست که بنده با هر فکر علامه مرحوم یا هر نظریه او یا هر مشوره او متفق باشم اما اختلاف فکری بنده در نشان دادن اصل

(۱) در جاوید نامه علامه در باب افغانستان میفرماید:

آسیایک پیکر آب و گل است ملت افغان در آن پیکر دل است

از فسادا و فساد آسیا از کشور د او کشور آسیا

در (پیام مشرق) نام اثر خود که پزبان دری است، بر احوال همه ممالک اسلامی در آن روزها ماتم میکند ولی افغانستان و افغانها را امیدوارانه و آرزو پرورانه توصیف و تعریف و نیز نصیحت و ارشاد میفرماید، بنده یکجمله آنرا تقدیم میکنم:

از دم او سوز الا الله رفت

سست رگ تورانیان زنده پیل

مشرق و مغرب ز خونش لاله زار

خاک ایران ماند و ایرانی نماند

آن کهن آتش فسر داند دلش

خود فروشی دل ز دین برکنده بی

خالد و فاروق و ایوبی نماند

(رض الله عنهم)

پاورقی صفحه (۷) را بخوانند

ابطحی در دشت خویش از راه رفت

مصریان افتاده در گرداب نیل

آل عثمان در شکنج روزگار

در مسلمانان سلطانی نماند

سوز و ساز زندگی رفت از گلش

مسلم هندی شکم را بنده بی

در مسلمانان شان محبوبی نماند

مفاهیم آثار و اشعار او هیچ مانعی تشکیل نخواهد داد و سبب هیچ تغییر یا تغییری نیز نخواهد گردید البته برای تفهیم مطالب او برای اهل وطن عزیزم حتی الامکان سعی میکنم تا مطابق سویه مملکت خود آنها را حتی الوسع عام فهم بسازم .

بقیه حاشیه صفحه (۶)

خطاب به افغان :

ای ترا فطرت ضمیر پاک داد	از غم دین سینه صد چاک داد
تازه کن آیین صدیق و عمر	چون صبا بر لاله صحرا گذر
ملتی آواره کوه و دمن	در رگ او خون شیران موجزن
زیرک و روین تن و روشن جبین	چشم او چون جره بازان تیزبین
قسمت خود از جهان نایافته	کو کعب تقدیر او نا یافته
در قهستان خلوتی ورزیده‌یی	رستخیز زندگی نا دیده‌یی
جان تو بر محنت پیهم صبور	کوش در تهذیب افغان غیور
در مسافر نام اثر خود به افغانان سرحد آزاد نیز مخاطبه میفرماید	
بنده آنرا نیز بانهایت اختصار اینجا نقل میکنم :	

اندکی گم شو به قرآن و خبر	بازای نادان بخویش اندر نگر
در جهان آواره‌یی بیچاره‌یی	و حدتی گم کرده‌یی صد پاره‌یی
بند غیر الله اندر پای تست	داغم از داغی که در سیمای تست
میرخیل از مکر پنهانی بترس	از ضیاع روح افغانی بترس
« رزق از حق جو مجو از زید و عمر	مستی از حق جو مجو از بنگ و خمر »
شکوه کم کن از سپهر لاجورد	جز به گرد آفتاب خود مگرد
عالم موجود را اندازه کن	در جهان خود را بلند آوازه کن

برگ و ساز کاینات از وحدت ست

اندرین عالم حیات از وحدت ست

(شارح داوی)

بنده از مدت ها قبل با آثا ردی علامه علاقه پیدا کرده بودم چنانچه در (امان افغان) نام مجله سابقه مقالاتی عاید به علامه و آثا را نوشته بودم ولی مجمل و مختصر چنانچه مواف کتاب (جایزه تنقیدی اقبال) غفر الله له که از طرف (اکادمی اقبال) به زبان اردو در سنه ۱۹۶۵ ع طبع شده است این مقالات مرا ذکر و لی نام مرا سهو نموده است (۱) و هکذا در چند یوم (اقبال) در کابل عاید به آثا علامه نطق هائی هم ایراد نموده ام و از همان وقت ها اراده داشتم که علامه اقبال و کارستان های او را به اهل وطن کامل و مفصل معرفی نمایم ولی مصروفیت های رسمی و شخصی، درین راه وقتا فوقتا، عوایق و موانعی ایجاد مینمود.

خوشبختانه در این اواخر که بناغلی پوها ند کتور نوین وز بر اطلاعات و کلتور بذریعه مکتوب به نوشتن رساله یا کتابی در باب آثا اردوی اقبال یادآوری و تشویق فرمودند آن اراده دیرینه و آرزوی خوابیده ر بنده بیدار شده و اینک به تقدیم این اثر عزم نمودم.

بنده با لطمع نهایت شکر گزار شدم که این فکر فاضل مذکور که یک عمر در خدمات خالصانه صحافت و ثقافت وطن مصروف بودند این تشبیر از قوه به فعل آورده چون نسیم صبح غنچه های آرزوی مرا شکفتانده اند اقبال میفرماید:

صبح چون جلوه دهد عارض رنگین خویش
غنچه هم باز کند سینه زرین خویش
پیش خورشید دل پاره خود بگذارد
چقدر لطف که در سینه شکافی دارد

۱ - در کتاب مذکور در صفحه (۳۵) نام مرا (آغا هادی حسن) نوشته اند غالباً نوشته ای که بمواف مذکور رسیده بخط شکسته معشوشی بوده که کلمه عبد را آغا و خان را احسن خوانده متزیرا با این نام شخصی در محیط ما موجود نیست و نه مقاله ای در امان افغان نوشته است بلکه ترکیب این نام در وطن ما رواج نیست البته وظایف رسمی مرا صحیح درج کتاب مذکور کرده که وزیر تجارت و قبل از آن سفیر افغانستان در لندن بوده ام (داوی)

لهجه و محاوره و طنبیه

بنده در بیان مطالب این اثر خواه ترجمه و تلخیص بوده و خواه نظریه و یادداشت، اگر نشر بوده یا نظم به محاوره محیط عزیز و لهجه سروجه آن تا اندازه ئی اهمیت داده ام. امکان دارد که بعضی از قارئین کرام برخی از آن الفاظ و تعبیرات را عاسیا نه گمان کنند یا سهو و یابی اعتنائی بشمارند ولی بنده عمداً آنرا ترجیح داده ام و هم خوش خواهم بود اگر مطالعه کنندگان گرامی این حرکت مرا به پسندند و نویسندگان فاضل ما بجای الفاظ بیگانه و عبارات نامأنوس یا کمأنس یا غرائب انگیز خارجی سروجات محیط خود را خود هم استعمال فرمایند. البته هر گدعه یا تعبیر سروج محیط ما قابل آن نیست که در عوض کلمه مانوس و مروج ادبی ما استعمال شده بتواند ولی بکتهاد کلمات و تعبیرات هستند که عوض خوب و مرغوبی حتی برای کلمات مانوس ادبی شده بتوانند.

میدانم که این موضوع به همین اختصار کفایت نمیکند ولی چون هر سخن جائی دارد، در اینجا تفصیل آن خارج موضوع می افتد مسئله زبان بیان طرز افاده، لهجه و محاوره، لغات خارجی و اصطلاحات علمی محتاج نوشتن یک رساله جداگانه میباشند و از مراحم الهی امیدوارم که کدام وقتی فرصت یا توفیق آن هم میسر شود.

علامه اقبال نیز بعضی از این لغات و تعبیرات سروج محیط ما را که یاد کارهای باقیمانده لهجه های مثنوی شریف، عطار و حدیقه حکیم سنائی و آثار جامی و غیره (رح) میباشند استعمال مینماید.

تشریح بعضی کلمات

بعضی کلمه های درین اثر استعمال شده است که تشریح آنها برای قارئین کرام سهولتی، و به وضوح دلالت خدمتی خواهد کرد. حسب ذیل:

کلمه (مولانا) برای سید سلیمان مرحوم که از اعظم علمای دینیہ آن زمان و رئیس دارالمصنفین اعظم کربودند استعمال شده و بس

- (علامه) صرف برای خود دا کتر محمد اقبال

- (بنده) برای این مواف عاجز یعنی داوی

= (ضمیر) در زبان اردو و دری هندستان مقابل لفظ و جدان و باطن

- (تهذیب) هکذا در زبان های مذکورہ هند و هم از طرف خود علامه مرحوم گاهی مقابل لفظ حضارت (سیویلا یرلشین) و گاهی مقابل

کلمه (ثقافت، کلچر) و گاهی مقابل لفظ مدنیت

- (سلوکیت و شهنشاهی) در آثار علامه مرحوم گاهی بمعنی شاهی و

گاهی مقابل استعمار (امپریالزم)

ناگفته نماند نکاتی را که بوضوح دلالت بر مطالب این اثر خدمت

کرده می توانست بنده بر اصل ترجمه متن زیاده نموده ام که اکثر آنها

بین قوسین گرفته شده است، علاوه بر حواشی که در پا ورقه ها سپاشند.

آثار اردوی اقبال

تا چائیکه بنده معلومات دارم آثار و تالیفات علامه در زبان اردو قرار
ذیل اند :

- ۱- مکتوبهای که علامه برای اقربا، دوستان و مستفسرین داخل یا خارج
هندستان آنروزه نوشته اند و بعضی فضائی از روی قدردانی آنها را
بعه از وفات ایشان جمع و طبع نموده اند و آن سه کتاب است .
الف- اقبالنامه دو جلد است و (شیخ عطا ءالله پروفیسر اقتصادیات
در پوهنتون علیگر) مرتب و جامع آن است .
ب- مکتوبات اقبال یک جلد (سید نذیر نیازی) جامع آن است .
ج- خطوط یک جلد (پیغلہ عطیہ فیضی) مرتبہ آن است .
۲- ضرب کلیم اشعار اردوی علامه .
۳- ار مغان حجاز حصہ زیاد آن بزبان دری است و همه رباعیات ولی
در آخر آن ضمیمہئی از اشعار اردوی شان هم هست .
۴- خطابات مجموعه خطابه ها و نطق ها ئیکه علامه در محافل داخل
یا خارج هند ایراد نموده اند و در اردو ترجمہ شده اند .
۵- بانکدرا، مجموعه اشعار اردوی علامه است خصوصاً آنها ئیکه در اوایل
عمر انشاد فرموده اند .
۶- مضمونهای نشر که برای مجلات و روزنامه ها نوشته اند .
۷- بال جبرئیل ۱۹۳۵ از نظم های اردوست که فلسفہ (خودی) را
توضیح نموده است .
۸- شاد اقبال، مجموعه مکتوبی است که بین صدر اعظم دکن و علامه
اقبال مبادله شده اند و یک حصہ آن در (اقبالنامه) آمده است .
۹- مکتوبات اقبال، مجموعه (۷۹) نامه هایی است که علامه بنام
(خان محمد نیاز الدین خان) رئیس جالندهر نوشته اند بنده این کتاب را هم
ندیده ام شاید اردو باشد
۱۰- مضامین اقبال، مجموعه (۳۱) مضمون علامه است که در ۱۹۶۳ م
شایع شده اند

۱۱- علم الاقتصاد، اولین کتابی است که علامه در اردو نوشته اند و ابی چون با مقاصد اقبال شاعرو فیلسوف ربطی ندارند، بنده از آن بحثی نخواهم کرد.

۱۲- فلسفه عجم، میر حسن الدین آنرا از انگلیسی به اردو ترجمه فرموده است.

بنده برای جلد اول این اثر خود چهار کتاب ذیل را انتخاب نموده ام.

اول :- اقبالنامه.

دوم :- مکتوبات اقبال.

سوم :- ضرب کلیم.

چهارم :- ارمغان حجاز.

آثار باقیمانده آنرا برای جلد ثانی میگذارم انشاء الله تعالی، ولی اشعار علامه را که بنده به نظم ترجمه کرده ام جزو اخیر این اثر ساخته ام.

از همه بیشتر مکاتیب را مورد توجه قارئین میسازم در آن کتاب ها که به مکاتیب تعلق دارند اهمیت بیشتر به (اقبالنامه) داده ام زیرا کتاب مذکور بردیگر کتب عاید به نامه ها کما و کیفاً ترجیح دارد چنانکه قارئین کرام بعد از مطالعه خواهند دید و دلایل ترجیح آنرا نیز در تمهید آن شرح داده ام.

خطوط یعنی مجموعه مکاتیب علامه را که بیشتر متعلق به اوقات اقامت ایشان در انگلستان و آلمان بوده اند با لفعل ترك کرده ام زیرا.

اولا :- یکجمله این خطوط در (اقبالنامه) درج شده اند.

ثانیاً :- اصل کتاب که از تالیفات (پیغمبر عظیمه فیضی) است هنوز دستیاب نشده است و بنده آنرا ندیده ام.

هکذا خطبات و مقالات و غیره آثار علامه مرحوم بمطالعۀ بنده نرسیده سعی خواهم کرد انشاء الله تعالی که آنها را مطالعه کنم و بنده التوفیق عزوجل.

(مؤلف)

قدر دانی ملت از علامه

در عالم اسلام هزار ها شاعر درین چارده صد سال پیدا شده اند تنها در زبان دری و فارسی نیز آنقدر شعرا بوجود آمده اند که شمار آنها نهایت مشکل است ولی همه صاحب امتیاز نشده اند و یک تعداد قلیلی از آنها دارای امتیاز گردیده اند که میتوان آنها را احصائیه گرفت .

امتیاز به دو صورت ثابت میشود .

۱- بلندی معنوی شاعر .

۲- مقبولیت عامه .

واضح شده باشد که مقصد بنده از امتیاز رتبه رسمیه شاعر نیست که بدربار سلاطین و حکومت راه یافته یا لقب ملک الشعرا را حاصل نموده باشد بلکه اولاً درجه علم و اخلاق و سلیقه افاده او بلند باشد ثانیاً مقبولیت عامه نصیب او شده باشد .

(مقبولیت عامه) یک نعمت نادر الوجود خداوند یست که از جمله هزار ها نفر چند نفری باین شرف و ثواب قایل میگردد . شاعر عالم و مقتدای متقی و مولف نامی ماجاسی (ق) میفرماید .

به مقبولی کسی را دسترس نیست

قبول خا طرا ندر دست کس نیست

بسا ز یبارخ شیرین شما یل

که سویش طبع مردم نیست مایل

مقبولیت نیز دو نوع است یکی آنکه خود شاعر در حیات خود مقبولیت عمومی یافته و آنرا ببیند و حس کند و محظوظ شود، دوم آنکه در زندگی خود آنرا نه بیند و بعد از وفات او شهرت و مقبولیت بیابد .

یك شاعر قدیم ولو شعر خود را بشك خو شبو مید اند و لی
حسرتی دارد كه خودش شهرت شعر خود را نخواهد دید و نخواهد
شتید .

نگردد شعر من مشهور تا جان در بدن باشد
كه بعد از مرگ آهونا فیه بیرون مید هد بورا
ولی علامه اقبال این حسرت را ندارد ، در حیات خود باین نعمت
محظوظ گردیده بلکه از آن ذکر و شكر نیز نموده ست .

البته در اعصار گذشته ازین شعرای ممتاز داریم كه هم مقصد
شان افاده مطالب عالیّه معنویه بوده وهم مقبولیت عامه یافته اند
مثل روم عشق جلال الدین بلخی . حكیم سنائی غزنوی . فریدالدین
عطار نیشاپوری ، نظامی گنجوی ، سعدی و حافظ شیرازی ، جامی ،
بیدل و غیره (رح) . اما درین عصرهای اخیره همچنانكه شرق مسلمان در
سیاست و حرب پس شده رفته در علم و معرفت نیز انحطاط كامل دیده
و شاعر صاحب امتیازی در سراسر ممالك اسلامیه پیدا نشده كه هر
دو شرط ممتازیت را دارا باشد ، تنها اقبال در یك شب - ماه ادبار
مثل بدر طلوع نموده و امید داریم كه بهمت اولاد این امت
در خشانتر شده برود بلکه مقاصد پیشوایان خود را نیز در دل های
افسرده این پسماندها احیا نموده بتواند .

قدر دانی ملت مسلمان هندوستان بعبارت دیگر مقبولیت عامه
علامه از بسكه مشهودست ضرورت سپر می برای اقامه دلایل و احصای علایم
آن نیست ولی برای علم آوری پوره و كامل براندازه این مقبولیت و قدر دانی
ذكر مجملی از آن مفیدست تا اندازه سویه تربیوی و رجال پرستی محیط او
نیز آشكار گرددزیرا آنها ملت های پیدار و دل آگاه میتوانند كه قدر و
قیمت نوابغ و رجال خود را بدانند و بعالم دور و نزد یك بدانند شواهد
این قدر دانی بر كسانكه حیات و سوانح او را دیده یا شنیده یا خوانده اند
آشكارست اما برای ذواتی كه بر ترجمه حال او كه تروا قفند ، بنده مجمل
ذیلا ذكر مینمائیم

۱- موسسات دایمی

انجمن‌های زیادی تاسیس یافته‌اند که مقصدشان احیاء و ادامه نام نیک اقبال و آثار گران‌بهای او، فعالیت‌های علمی و سیاسی و ملی او می‌باشد؛ گویا یادگارهای حیات اویند. آنقدر که بنده مطلع شده‌ام قرار ذیل اقد.

۱- (بزم اقبال) در منشا و مسکن آخرین اولاهور تاسیس شده و به نام (اقبال) یک مجله‌ها نه در اردو و انگلیسی طبع و نشر کرده می‌روند، بمصارف خود اعضای بزم.

۲- (اقبال سوماتی) در کراچی تاسیس شده است.

۳- (اقبال اکادمی) نیز در کراچی تاسیس شد است.

۴- (اداره اقبال) در لاهور که مکاتیب علامه و غیره را جمع و نشر کرده‌اند.

۵- در پوهنتون‌های مختلفه کشور پاکستان جمع‌یاتی تشکیل شده‌اند که (یوم اقبال) را احتفال می‌نمایند.

۶- هکذا در کشور هندستان در پوهنتون‌های مسلمانان آنجا برای احتفال جمعیت‌هایی ساخته و بکار مذکور هر سال دوام می‌دهند. کاش در افغانستان نیز موسسه از قبیل موسسه‌های فوق‌الذکر تشکیل و یک عمارتی بنام علامه مرحوم نامگذاری شود، تا قدر دانی محبتی که فقید مرحوم در افغانستان داشت زنده بماند و تقدیر هم شود.

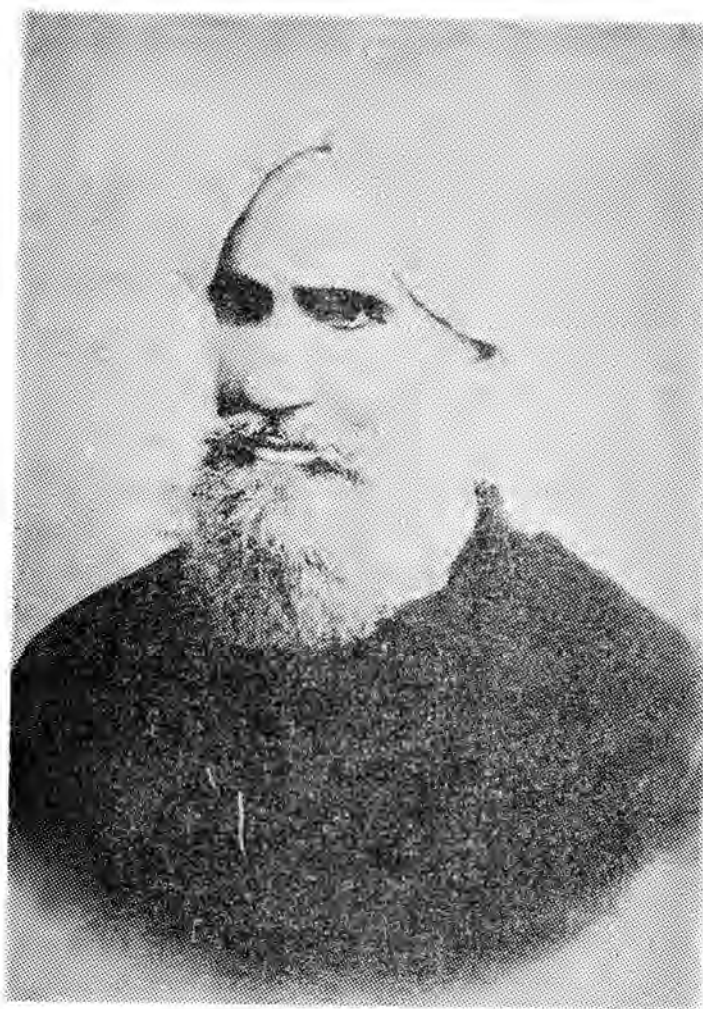
۲- یوم اقبال

علاوه برین مؤسسات اکثر مجله‌های مسلمانان در پاکستان و هند هکذا روزنامه‌های آنها روز ولادت و روز وفات اقبال را احتفال می‌گیرند و بنام (اقبال نمبر) یعنی (شماره اقبال) یک مجله یا رساله یا جریده یا کتاب طبع و نشر می‌نمایند.

این کار در حیات علامه آغاز شده بود و تا امروز رواج دارد و شاید تا عصرهای طولانی دوام خواهد کرد انشاالله تعالی.



علامه اقبال



سیخ نور محمد قلیہ گاہ علامہ اقبال کا، ۱۷ اگست ۱۹۳۰ م وفات یافت.

۳- طبع آثار اقبال

آثار اقبال بقدری مطلوب مردم مسلمان پاکستان و هندوستان افتاده که هر اثرشان تا حال ده ها مرتبه بطبع رسیده و غالباً به صد ها هزار نسخه نشر شده است و شده میرود هیچ نویسنده ای در آسیای وسطی و غربی باین پایه موفقیت و محبوبیت موفقیت نیافته است .

۴- اقبالیت ها

علاوه برین مطبوعات و انجمن ها و مطابع در هر گوشه و کنار هند و پاکستان ذوات عالم و اشخاص صاحب قلم پیدا شده اند که حصه مهم حیات خود را وقف مطالب اقبال و تعمیم آثار و تحقیق و تقوی به مقاصد اقبال ساخته و جزوی ترین اثر حتی یک مصاحبه شفاهی او را تفحص و تجسس کرده، زنده نگه داشتن می خواهند و در مقابل مخالفین اقبال به نوشتن ردیه های پردازند تعداد این اقبالیت های موجود یا اقبالیون برای بنده خیلی مشکل است .

۵- ترجمه آثار اقبال

قریباً در تمام زبانه های دنیا که در پاکستان و کشورهای همجوار آن سروج اند آثار اقبال ترجمه شده و ترجمه شده میروند بلکه در عربستان، ترکیه، مصر، انگلستان، آلمان، ایتالیا، فرانسه و جماهیر متحده امریکا نیز بعضی آثار او خصوصاً (اسرار خودی) ترجمه شده و شده میروند .

۶- در خارج

علامه نه تنها در مولد و منشأ خود قدردانی دیده بلکه در خارج از آن نیز مقبولیت های بین المللی داشته است .

یک حصه آن باز بخود مسلمانان (پاکستان و هند) تعلق میگیرد، زیرا سفارت های پاکستان در عرجا که هستند (روز اقبال) را احتفال میگیرند خصوصاً در ممالک اسلامی چنانچه در کابل، طهران، انقره، قاهره، بغداد دمشق نشریات مفصلی درین باب میشود و شده خواهد رفت . در امریکا، انگلستان، آلمان، فرانسه، ایتالیا نیز یوم اقبال اجرا شد نشانی داده ام بلکه در آنجاها بعضی اطاقهای پوهنتون های شان نیز بنام اقبال مسمی شدنش مسموع افتاده است . هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما

حیات اقبال

از من حکایت سفر زندگی میپرس در ساختم به درد و گزستم غزل سرای
 آمیختم نفس به نسیم سحرگهی گشتم درین چمن به گلی نا نهاده پای
 از کاخ و کوچه او پریشان به کاخ و کو کردم به چشم ماه تماشای این سرای
 (زبور عجم)

متأسفانه در حیات اقبال آن قسمتی که عاید به تعارف خواندائی تعاقب دارد بسیار معلومات عرض کرده نمیشوایم، زیرا آثار یکبه بدست آورده ام آنها نیز نه تنها در اینخصوص ساکت اند بلکه بعضی از موافها با آنکه روابط بسیار قریب با علامه داشتند - متأسفانه که در این باب اطلاعات کافی ندارند. بعضی از مخلصین اقبال در باب بعضی مسائل خانگی او عمداً ساکت اند، اینتراینده در اثنای تتبع در یافتن چنانچه درین مقاله جای دیگر هم ذکر خواهم کرد. ولی علت این خاموشی عمدی یا ستر و اخفای نیز نه فهمیدم، زیرا اخفا کننده رمزی مختصر و مجمل گفته و گذشته که از آن علت خاموشی یا اخفای او آشکار شده نتوانست.

امید است در آئنده در باب همین حصه حیات علامه مساعی بنده بجایی برسد. خاندان علامه اقبال در اوایل به مذهب اشراک منسوب و از برهمنان کشمیر بوده، بعدها یکی از این خاندان هدایت یافته و به اسلام گرویده گردیده ولی معلوم نشد که کدام شخص از این خاندان مسلمان شده است و در کدام سال؟ (قاضی اختر احمد مرحوم) مینویسد شاید یکصد یا یک و نیم صد سال قبل این هدایت واقع شده. و هکذا جد جد او محمد رفیق نام از کدام وقت از کشمیر به سیالکوٹ آمده اند هم نزد بنده مجهول مانده ولی محمد اقبال در سیالکوٹ تولد شده ۱۸۷۳ و در ۱۹۳۸ در لاهور وفات یافته و والده اش از کدام خاندان کدام قوم بوده معلوم نیست؟ پدرش شیخ نور محمد نام دارد (رحمه الله تعالی) علامه در سیالکوٹ تحصیل ابتدائی

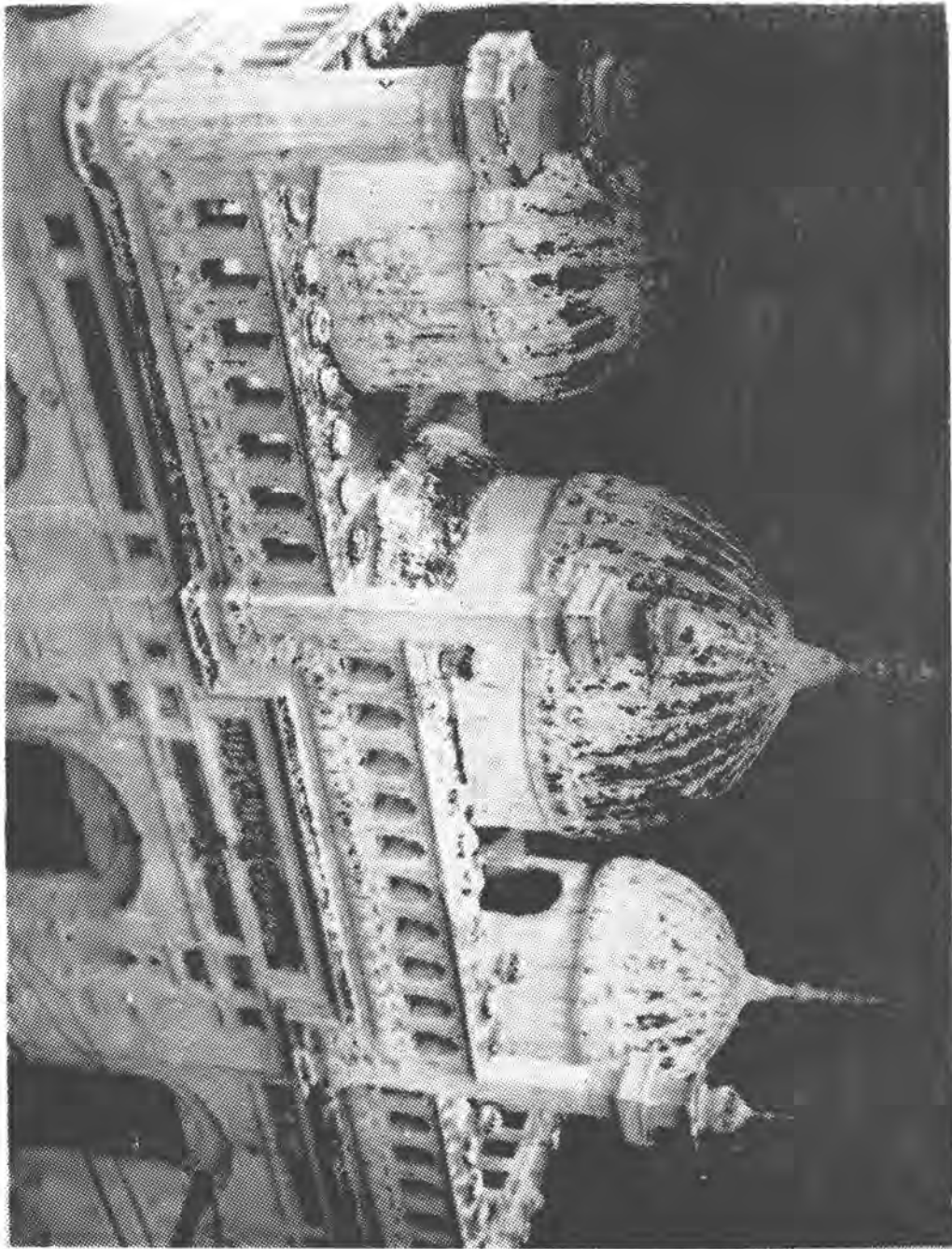
۱ - بسیار چیزها غیر منکشف مانده مثلاً آیا علامه سه خانم خود را در حیات شان جمع نموده، یا یکی را بعد از وفات یا جدایی دیگری گرفته؟ آیا کل چقدر اولاد داشته و از کدام کدام خاتم؟ و غیره (داوی)

۲- تاصف (۱۲) کہ باصطلاح ہند (ایف ای) مینامند در مکتب مشن یعنی مکتب پادری ها ختم کر دہ و برای (بی ای) (۱) شدن بہ لاہور آمدہ مت و از سنہ ۱۹۰۱ تا سنہ ۱۹۰۵ میلادی در لاہور بودہ و بعد غالباً بہ تشویق معلم انگلیسی خود (آرنلڈ) بہ انگلستان رفتہ در کیمبریج (تربیتی کالج) بتکمیل موضوع دلخواہ خود (حقوق) کوشیدہ و متخصص حقوق (بیرسترایت لاشدہ) علمای آنجا اورا بسیار ذکی و مستعد دیدہ اند از آنجا بہ شہر (ہا بیدلبرگ) آلمان نیز رفتہ و از آنجا سند دا کتری فلسفہ (پی ایچ دی) گرفتہ پس بوطن مراجعت نمودہ، گاہی پروفیسر مکتب (کالج) دولتی در ہند و گاہی بہ حیث (وکالت مدافع) مشغول تحصیل نفقہ بودہ است. در عین این دروس و مشاغل شعر ہم برایش وارد می شدہ. سلسلہ دیدن دوستان و اقربا و غیرہ گاہی خلق اورا تنگ می کردہ و آثار و منظوماتی کہ خیال میداشتند دچار تعطل می گردیدہ لہذا از لاہور بیکدہ و گوشہ فراغ میخیزیدند تا ہم-ہم راحت کنند و ہم آثار معطلہ را تکمیل و تصورات خود را تصور نمایند. با پو ہنتون علیگر کہ ہم موسسہ علمی بود و ہم مرکز سیاسی مسلمانان و رابط قریب نگاہ میداشت ہکذا با انجمن حمایت اسلام لاہور و (اورینٹل کالج) (مکاتبہ) ہم شغل مهم و بودہ و نطق ها و خطا بہ ہم مینوشت کہ در اکثر ولایات ہند آنوقتہ ازو میخواستند بہ انگلستان ہم سفر می کرد گاہی برای مقاصد علمیہ و گاہی برای مشاغل سیاسیہ مثل مجلس میزد و رو غیرہ خواہش سیر مالک ایتالیا و ہسپانیہ (برای دیدن آثار قدیمہ اسلامیہ و شوق دیدن مالک اسلامیہ خصوصاً مالک مستقلہ آنرا نیز داشت و بہ بعضی از آنها رفتہ و شعرهایی عاید بہ آنها نیز انشاء فرمودہ است .

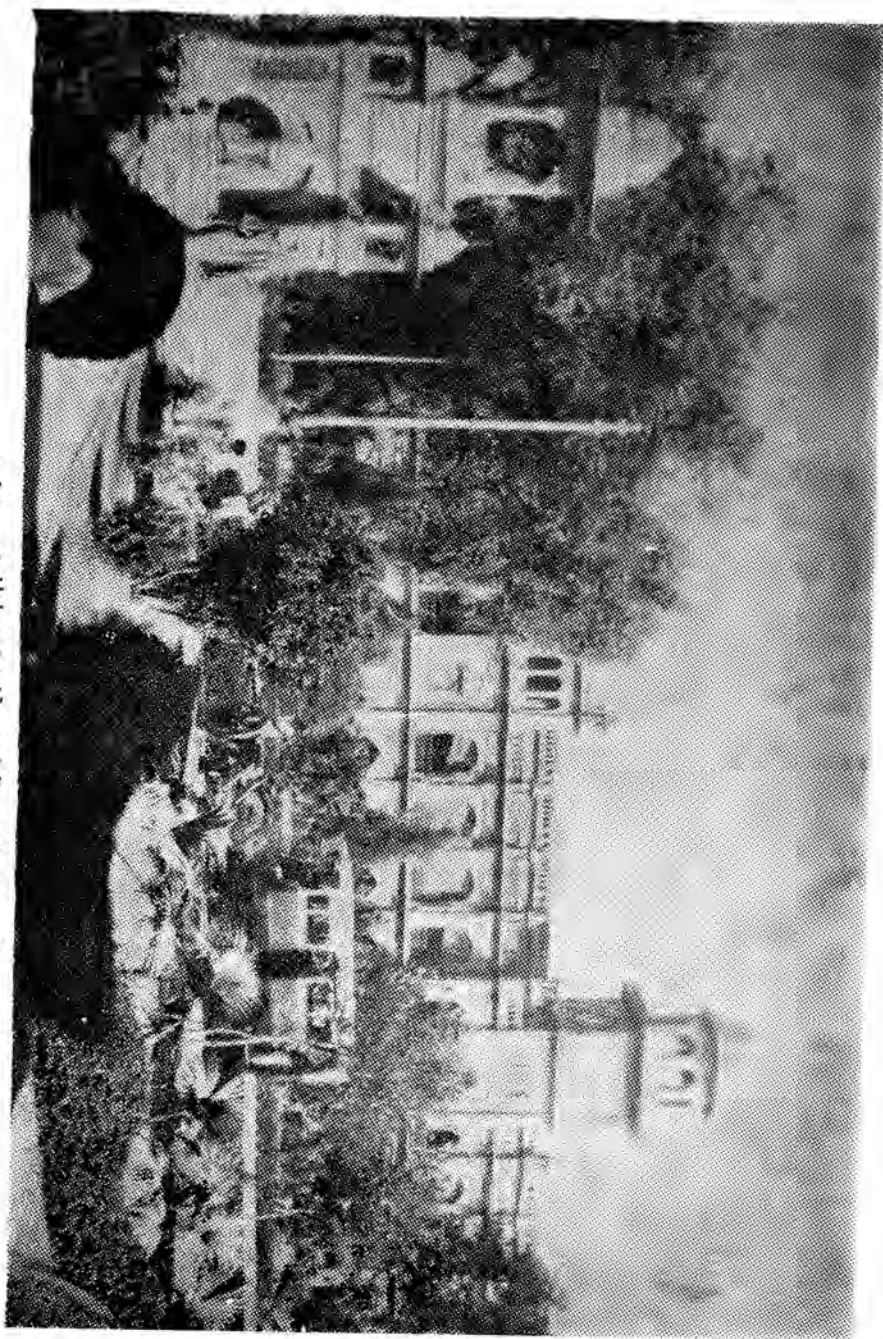
نزد حکومت برطانوی ہند نیز معتبر و روشناس بود. لورد کرزن نایب السلطہ ہند را خوب میشناخت و عند الضرورہ باو مکاتبہ می کرد ہکذا ماسورین دیگر برطانوی کہ در پنجاب و لاہور مقرر میشدند بہ او وضع قدر دانانہ می داشتند .

۱- بعدہا «ام ای» شدہ است. (داوی)

• آقا قاجار مسجد، کاشان، آذربایجان



۱۳۰۰ هجری قمری، تهرانیان در محفل عرس و جشن در باغ گلستان



با نظام دکن و نواب های ایالات مختلفه هند خصوصاً نواب بهو پال و نواب شروانی و نواب چنجیره و غیره روابط بسیار دوستانه داشت. منورین مسلمان هند همه با و اخلاص و احترام داشتند خصوصاً در لاهور، دهلی، علیگر، لکنهو، مخلصین و عمکاران صمیمی بسیار یافته بود که با ارادت و محبت با و خدمت های هر هر گونه مینمودند.

ازدواج

معلوم شده که علامه سه زوجه داشته ولی دو اولاد او امروز شهرت دارند این ازدواج ها چه وقت و با که ها واقع شده؟ خائمه کجائی بودند؟ هیچ معلوم نشد. دو اولاد او که ما در شان فوت شده ایشان صغیر مانده اند و یکی از مشغولیت های علامه تربیت آنها بوده، پسرش جاوید نام دارد و دختر (منیره)

منیره را صلاح الدین نام ازدواج نموده پسرش جاوید مشغول پدری و اختیار کرده یعنی (وکیل مدافع) بیرسترایت لا شده ست ولی ازدواج کرده یا نکرده مطلع نیستیم. آیا مثل پدرش در باب خانم ها کاملاً پدیده و مسترار عایت میکند یا نه؟ معلومات ندارم. حصه حیات پسرش اگرچه به موضوع کتاب بسیار دخل ندارد ولی باز هم امکان دارد بر حیات علامه مرحوم نیز در بعضی نقاط روشنی انداخته بتواند.

حیات اقبال حیات خوشی نبوده است بیماریهای زیاد و متواتر یکی از مصایب و ضرورت حصول نفقه که او را به (وکیل مدافع) شدن و گاهی معلمی مجبور ساخته و کامل برخلاف میلان طبع اوست مصیبت

دیگری بوده چنانکه میگوید (فکر روزی قاتل روح است) مصائب خانه‌گی دیگر که مرتب اقبالیاتمه تفصیل آنرا عمد آحذف نموده علاوه تراست علامه در یکی از مکاتیب خود به پیغام عطیه مینویسد که «حیات من بسیار تلخ است می‌خواهم از وطن خارج شوم یا شراب نوشی را آغاز کنم زیرا آن زود به خود کشی ترغیب مینماید.»

غمهای محکومیت مسلمانان و جهالت و بی اتفاقی شان، قوت و شوکت دشمنان غم‌های ملی دیگری بوده‌اند که او را همیشه منزعج میداشته.

در یک مکتوب دیگر ۸ بر ۵۳ مورخه ۱۹۱۱ به پیغام عطیه مینویسد که «مجموعه نظم‌های مرا خواسته‌اید بخوشی خواهم فرستاد ولی اینقدر ارشاد فرمائید این مجموعه بی که غیر از نواهای غم یک دل‌خونچکان چیزی دیگر نیست برای شما چه فائده دارد؟ در آنها نام و نشان زنده‌ای یافته نمیشود. از این است که در هدایه این مجموعه گفته‌ام.

خنده شد بهر طلسم غنچه تمهید شکست غنچه من با تبسم سخت نامحرم بود زاب در دورنج شد سرسبزی کشت سخن جوهر آتیه شاعر شعار غم بود» (۱) مگر عجب است که اقبال فیلسوف با وجود بودن سال‌ها در اروپا برغم بعضی دیگران که خوشی را فلسفه حیات میداند فلسفه او برغم مبنی است ولی از غم لذتی هم میبرد و برخوش نصیبان میخندد و تعجب دیگر اینکه با این همه محرومیت و غم پرستی به دوستان خود مشوره میدهد که غمگین مباشید.

ای که در زندان غم باشی اسیر از نبی تعلیم (لانه زن) بگیر
این سبق صدیق را صدیق کرد سرخوش از پیمانۀ تحقیق کرد
گر خدا داری زغم آزاد شو از خیال بیش و کم آزاد شو

۱- دو بیت فوق را از اردو ترجمه کرده‌ام و سه بیت آخر در اصل بزبان دری بودند که در صفحه (۱۷۸) جلد دوم اقبالیاتمه موجودند. داوی

تصوف داکتر اقبال

علامه بخیاں پندہ صوفی کامل بودہ زیرادر یکی از مکاتیب بحواب کسانی کہ اورا مخالف تصوف خوانده بودند مینویسد کہ «من مخالف تصوف نیستم بلکه در سلسلہ قادریہ شریفہ بیعت کردہ ام ولی مخالف تاثیرات عجمیت در بعضی متصوفین میباشم»

علاوہ برین ها عشق سوزانی کہ از اشعار حرارت انگیز او آشکار میشود، و کمال احترام و محبتی کہ بخاک پای حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم دارد نیز دلائل آن است کہ روشن قلب و تزکیہ نفس حاصل کردہ ست. علامہ ارادارای رؤیای صادقہ یا کشف نیز میدانم زیرا در یک شعر خود کہ بہ عنوان (جوانان عجم) دارد میفرماید:

میرسد مردی کہ زنجیر غلامان بشکند

دیده ام از وزن دیوار زندان شما

این ادعا را غیرمردیکہ ارادای کشف یا رؤیای صادقہ باشد کردہ نمیتواند پادرتعریف افغانہا میفرماید کہ:

ملتی گم گشتہ کیوہ و کہ-ر در جیبش دیدہ ام چیسزی دیگر
زانکہ بود اندر دل من سوز و درد حق ز تقدیرش مرا آگاہ کرد
کار و بارش را نکوست چیدہ ام آنچه پنهان است پیدا دیدہ ام
وقتیکہ حق از تقدیر ما اورا آگاہ ساخند است نیز ذیل است کہ او صاحب کشف والهام بودہ است یا اقلاً رؤیای صادقہ:

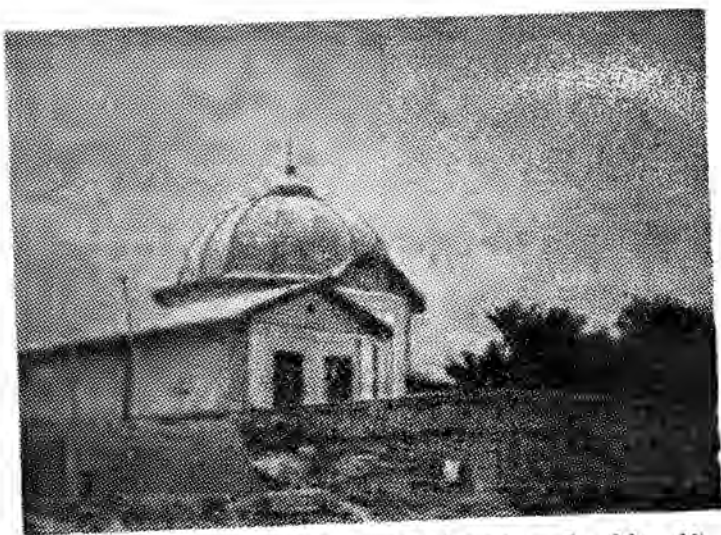
در بحث زیارت سلطان محمود غزنوی (رح) نیز اشارہ می بہ قو کشفیہ خود میکند اگر ناواقفان عالم روحانیت آنرا تصویر خیالی و جعلی ندانند، بعد از آنکہ مزار سلطان محمود را با اندوہ و حسرت و ایام و کارستانهای قهرمانانہ او را با افتخار یاد میکنند میفرماید:

زیر گردون آیت الله رایتش
 شوخی فکرم مرا از من ربود
 رخ نمود از سینه ام آن آفتاب
 مهر گردون از جلالش در رکوع
 و ابرهیدم از جهان چشم و گوش
 شهر غزنین یک بهشت رنگ و بو
 قصرهای او قطار اندر قطار
 نکته سنج طومر را دیدم به بزم
 روح سیر عالم اسرار کرد
 اینک اقرار او به آفتابی که در سینه دارد و کیفیت قریب هزار سال
 قبل را فاش مثل روز با و نشان داد که به چشم دیده و راز و نیاز کدام
 مجذوب شوریده غزنین را که در دل و سر خود با خدای خویش داشت
 بگوش خود شنید که

آن همه مشتاقی و سوز و سرور
 تخم اشکی اندر آن ویرانه کاشت
 تا نبودم بیخبر از راز او
 سوختم از گرمی آواز او
 این دوم اقرار علامه از کشف قوی او در اثنای زیارت سلطان مجاهد
 غزنی است. (۲)

همچنان امثله این اقرار هاد یگر هم در آثار علامه علیه الر
 حمه یافته میشوند ولی بنده درین کتاب اراده اختصار راحتی الوسع
 دارم. لہذا بهمین قدر نمونه ها اکتفا میکنم.
 البتہ بعضی جاها از تحریرات او آشکار میشود که گاهی به نظریه قدسیه
 (وحدت الوجود) مخالف است و حضرت شیخ اکبر قطب الموحدین محی

- ۱- سلطان محمود حافظ قرآن حکیم بود.
- ۲- از کتاب (مسافر) علامه اقبال (صفحه ۳۰ تا ۳۳) منطبقه مطبعه
 فیروز کراچی که با التفات بنا علی الطاف گوهر معین وزارت اطلاعات و
 نشریات پاکستان مورخه ۱۹۶۸ ع طبع و نشر و هدیه شده است (داوی)



مزار مبارك حكيم سنایی دوغانی که سبب گریه زیاد علامه مرحوم گردید.

الدین ابن عربی (ق) را باین جهت و کذا بعضی مقالات تصنیفات او را نیز انتقاد می‌کند و خوا بیدگی مسلمانان را بسبب همین گونه تاثیرها میداند، اگرچه بعضی خود حضرات سلسله شریفه نقشبندیه نیز حضرت ابن عربی را در باب وحدت الوجود به غلو منسوب کرده‌اند ولی تاثیر نظریه (وحدت وجودی) بعقیده بنده سبب خوا بیدگی و بیکاری مسلمانها نشده است بنده تجربه دارم که ارادتمندان سلسله نقشبندیه شریفه در جهادها و غزاهای افغانستان بر علیه تجاوزات انگلیس‌هایی استشنا اشتراك نموده سرفروشی‌ها و جان‌نثاری‌های بسیار مردانه نشان داده‌اند. و هم عجمیت در حضرات صوفیه که ایمان شان قوی و هر عمل آنها بموجب الهامات شان میباشد تا ثیری ند ارد، بسیار بعید ست که حضرت محی الدین ابن عربی افریقائی را از عجمیت آسیائی یا از اشراك و بودائیت بت پرستان هند متاثر گمان کنیم.

چه نسبت خاك را با عالم پاك .

برویم بر موضوع این فصل خود که عاید به صوفی بودن علامه مرحوم است، علامه شب بیداری و تهجد خوانی و گریه‌های نیم شبی هم داشت، چنانچه قارئین کرام در بکتاب مطالعه خواهند فرمود این‌ها نیز دلیل دیگری برای تزکیه نفس و صفای قلب او میباشند که نه تنها خودش آنها را اظهار فرموده بلکه دیگران نیز بعضی ازین مزا یا وسجایای روحانی او را دیده‌اند چنانکه مولانا در سفر نامه افغانستان خود می‌نویسد که در غزنی و قتیکه بمزار قاضی الانوار حضرت حکیم متائی (ق) مشرف بودیم همه متاثر بودیم ولی بر علامه اقبال گریه شدیدی مستولی شد که مدتی رزار می‌گیرست (سیر افغانستان، صفحه ۱۲۳)

تفسیر (خودی) یا فلسفه اقبال

علامه مرحوم لفظ (خودی) را بطوری موتو (شعار) مقاصد و فلسفه خود استعمال میکنند کتاب شان (اسرار خودی) این موضوع را بحث بلکه تبیین مینماید (رموز بیخودی) طرز دیگر (خودی) را که برای آید یال (مفکوره) خود و ملت مسلکی خود که به ایمان بالله و اسلام مشرف اند فدائیت آن (خودی) است شرح مینمایند. در مبحث فلسفه مذکور مقالات و کتب زیاد در و تحقیقات علامه و بعد از وفات شان در داخل و خارج هند آروزه نوشته شده اند وای بنده بجای بحث متخصصانه بر فلسفه مذکور برای قارئین کرام خود تعریف ساده آنرا از زبان خود علامه بیشتر مناسب دیده ترجمه میکنم. امیدوارم که در تسهیل مفهوم و موضوع مذکور کمک لازم کرده بتواند.

علامه در یک مکتوب که مولوی (ظفر احمد صدیقی) نام تحریر کرده اند بعد از تحریر بعضی مطالب دیگر مینویسند (۱):

« معترض من از تاریخ مسئله خودی که در تصوف اسلامی آمده و هم از نوشته های من ناواقف محض است او را معذور میدانم، درین زمانه غلامی نزد مسلمانان چه ذرا یعنی موجود است که نسل های آینده را از تاریخ تشکل و تکامل یا از تعطیل تصورات اسلامی آگاه بسازد؟ قوم غلام شده به ترجیح مادیات بر روحانیات مجبور میشود.

و قتی که در انسان خوی غلامی را سخ گردید برای بیزاری از هر تعلیمی و تلقینی که مقصد آن قوت نفس و ترفع روح باشد بهانه جوئی میکنند.

دین اسلام که از روی عقیده هر مسلمان بر هر چیز دیگر مقدم است نفس انسانی و قوای مرکزی آنرا فنا نمی نماید بلکه برای عمل آن حدود تعیین میفرماید که در اصطلاح اسلام (شریعت) یا قانون الهی نام دارد

ای اقبال نامه این مکتوب را نیز در راست، مثل مکتوب منقوله فوق

(داوی)

خودی اگر از موسولینی باشد یا از هتلر و قتیکه یا بند قانون الهی شد
مسلمان میشود موسولینی حبشه را محض برای تسکین جوع الارض خود
پا مال نمود حالانکه مسلمانان در زمان عروج خود آزادی حبشه را محفوظ
نگه داشتند. فرق اینقدر است که در آن صورت خودی پا بند کدام قانون
تبود و درین صورت پا بند قانون الهی و اخلاق است بهر حال نام معین
خودی شریعت است و وقتیکه شریعت را در اعماق قلب خود محسوس
کند طریقت نامیده میشود و قتیکه احکام الهی (ج) در خودی چنان سرائت
کند که اسیرال و عواطف مخصوص خودش باقی نماند و مقصود آن صرف رضای
الهی ج شود پس چنان کیفیتی در زندگی پیدا میشود که بعضی اکابر
صوفیه اسلام آنرا (فنا) و برخی عین همین کیفیت را بقا نامیده اند .
لیکن بعضی از صوفیه هند و ایران مسئله (فنا) را تحت تاثیر فلسفه
بودائیت و ویدائیت یا تحت اثرهای عجمیت تفسیر کرده اند که در نتیجه
آن اکثر مسلمانان امروزه (همین مناطق) از نقطه نظر عمل ناکاره محض
اند . بعقیده من این کار از سقوط و تبعای بغداد برای اسلام خطرناک
ترست . تحریرات من بیک معنی تماماً یکنوع بغاوت است بر علیه همینگونه
تفسیرها .

علامه بجا اب یکی دیگر از مستفسرین (خودی) چنین مینویسند .
(کسانیکه بزبان دری بلند آنها در مطالعه (اسرار خودی) و مطلب
(خودی) هیچ مشکلی نمی بینند و واضح میدانند که مقصد من از خودی چیست ؟
هیچگاه این لفظ را به نخوت و کبر و غرور معنی نکرده اند و نخواهد کرد

مقاصد او :-

۱ - دفع استعمار و محکومیت از هند

مسلمانان هند در اکثر جاها تعداداً قلیل ، ثروتمند فقیر ، علماً پسمانده و بی اتفاق بودند و بی ادعا و درد اینکه حکومت هندستان را انگلیس‌های مستعمر از مسلمانان سلب کرده‌اند پیش‌شان بود و حکومت برطانوی به قاعده باطله (تفریق‌انداز و سیادت‌کن) عقیده لایزال و تعمیل عمومی و دایمی داشت و هندوها (که نسبت به مسلمانان عدداً زیادتر و متمول‌تر و تحصیل یافته‌تر بودند) مثل انگلیس‌ها وسایط استقلال مسلمانان را عقب‌انداخته می‌رفتند و چون قوی‌تر بودند حال مسلمانان را برتر بود مسلمانان نه تنها بیدار و عالم بودند از این رنج سخت اندوگین و قریب‌مایوسی بودند .

صدای اقبال را که از پنجاب (خوا بیده‌تر و برطانیه پرست‌ترین ایالات هند) خاست یک غنیمت بزرگ و نعمت قابل تجدیشی یافتند . لهذا از هر طرف با و رجوع نمودند و او نیز با قلم و گاهی با قدم و درم و زمانی با فکر و مشوره بخد مت این کتله می‌پرداخت و مقصد اساسی او همان استقلال مسلمانان هند بود که هم تخم این حرکت‌غیر از آنها در دلها و دماغ‌ها می‌افشاند و هم زمینه را برای تعمیل آن تهیه می‌کرد و هم احتیاط می‌نمود ، چنانچه قبلاً هم نوشتیم ، که از مظالم حکومت برطانوی خود را حفظ کند . چه این مظالم متنوعه که توسط جاسوسها اعمال ملیون و احرار را نابود یا ناقص می‌ساختند و بین دوستان شان سوء تفاهم تولید می‌کردند تا متفق نمانند و وسایل مالی و معشیتی شان را ناکام و متضرر می‌ساختند یا بی‌بها نه‌ها آنها را مجرم قانون نشان داده زجر ، جرم و حبس می‌نمودند .

ولی این احتیاط در قلم او موجود نبود درین ساحه با تیغ برهنه در میدان ایستاده بود . زیرا برای ایجاد حرارت و شجاعت در دل‌های مردم بتوسط زبان ازین حربه یعنی حق‌گوئی مؤثرتر حربه بی‌یافتنه نمی‌شود و در آن باب هیچ ضعفی قابل عفو نیست .

۲ - اصلاح جوانان

در هند حکومت برطانیه یک سلسله مکتب‌ها تأسیس کرده بود که مقصد آنها تهیه مأمورین برای خدمت حکومت بود و بس، لهذا نصاب تعلیم و اداره این مکتب‌ها را ماهران و دقت‌خانه کنترل میکرد. تعلیمیکه حیس آزادی و استقلال را تعمیم نماید یا فنون حربیه را یاد بدهد هیچ موجود نبود.

علامه ابن نکتہ را درک کرده و به اصلاح جوانان مکتب‌دیده توجه زیاد مینمود تا در آنها احساس استقلال خواهی پیدا و مستحکم شود. چنانچه میفرماید:

من آن علم و فراست با پرکاهی نمیگیرم

که از تیغ و سپر بیگانه سازد مرد غازی را

پروفسوری بعضی مکاتیب را نیز بهمین نیت قبول کرده بود که عقاید و قوای نفسی جوانان را برآه راست بیاورد اشعار زیاده و مکاتیب او نیز شهادت این مطلب را میدهند.

۳ - مقصد سوم اقبال از بیدار ساختن عموم مسلمانان بودند تنها از مسلمانان هند زیرا او پیش‌تر و بیشتر از وطنیت و قومیت مسلمانان را دوست داشت و اسلام را یگانه وسیله سعادت دنیا و آخرت بشردیده، کل انسانها را بان دعوت و مسلمانان را بیشتر تربیه و تنبیه مینمود. مسلمانان آفروزه و امروزه هم‌فی الواقع چه پیر و چه جوان چه محصل مدرسه و چه مکتب از تربیت حقیقی اسلامی بسیار دور افتاده اند.

اینکه از نظر خود اقبال این منظره اسفناک و اصلاح آن یا این بیماری مدش و علاج آنرا بشنویم خوب‌ترست در (جاوید نامه) میفرماید:

۳ - در پنجاب در آخر مقصد سوم تجربه شخص بنده را بخوائید.
(داوی)

مؤمن و پیش کسان بستن نطق
بایشیزی دین و ملت را فروخت
(لاله) اندر نمازش بود و نیست
نور در صوم و صلوٰه او نماند
آنکه بود الله اور اساز و برگ
رفت ازو آن مستی و ذوق و سرور
صحبتش باعصر حاضر در گرفت
آنز ایران بود و این هندی نژاد
تا جهاد و حج نماند از واجبات
روح چون رفت از صلوٰه و از صیام
سینه ها از گرمی قرآن تهی
از خودی مرد مسلمان در گزشت
ای خضر دستی که آب از مرگدشت

سجده کزوی زمین لرزیده بود
ای زمان جز سر بزیری هیچ نیست
آن شکوه (بی الاعلی) کجاست
هر کسی بر جاده خود تندرو
صاحب قرآن و بید و ق طلب ؟
العجب ثم العجب ثم العجب

گر خدا سازد ترا صاحب نظر
عقلها بیباک و دلها بی گداز
علم و فن دین و سیاست عقل و دل
آسیا آن مرز بوم آفتاب
قلب او بی واردات نوینو
روزگارشان درین دیرینه دیر
عقل و دین و دانش و ناموس و ننگ
روز گاری را که می آید نگر
چشمها بی شرم و غرق اندر مجاز
زوج زوج اندر طواف آب و گل
غیر بین، از خویشتن اندر حجاب
حاصلش را کس نگیرد باد و جو
ساکن و بیخ بسته و بی ذوق سیر
بسته فتراک لور دان قرننگ

- ۱- اشاره به ضرب المثل (مسلمان در گور و مسلمان در کتاب)
- ۲- پیش لفظ پیغمبر یک استقامتیه گذاشته تا کسی شک نکند که
قاد وانی و بابی هارانی صاحب پیغمبر فکرمی کنند گویا طنزی است بر
دعوی پیغمبری آنها . داوی

نوجوانان تشنه لب خالی ایام
شسته رو تاریک جان روشنند باغ
کم نگاره و بی یقین و نا امید
چشمشان اندر جهان مقصد ندید
نا کسان سکر ز خود مؤمن به غیر
خشت بند از خاکشان معمار دید
مکتب از مقصود خویش آگاه نیست
تا به جذب اندرونش راه نیست
نور فطرت را از جانها پاک شست
یکه گل رعنا ز شاخ او نه رست
خشت را معمار ما کج می نهد
خوی بظ با بچه شاهین دهد
علم تا سوزی نگیرد از حیات
دل نگیرد لذتی از واردات
علم جز شرح مقامات تو نیست
علم جز تفسیر آیات تو نیست
سوختن میباید اندر نار حس
تا بدانی نقره خود را زمس
علم حق اول حواس آخر حضور
آخراو می نه گنجد در شعور

یکی از دوستان مهاجر و مجاهد بنده محمد سلیم که از نواب زادگان
ختک بود و در اثنای غزای استقلال ما با یک دسته مسلح ختک با افغانستان
آمده بود، روزی در اثنای صحبت ذکر داد که اقبال و تعریف او را
کرده گفت اقبال نژاد افغان است در سنه ۱۳۰۰ و قتی که به سفارت لندن
مقرر شدم از راه هندوستان آنروزه عازم بمبئی بودم سردار محمد اسماعیل
خان (برادر سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله) نماینده افغانستان
نزد حکومت هند غرض الله بهمایک روضویه (گاردن پارتی) به شرف بنده
داده بودند، در آن ضیافت دکتر محمد اقبال مرحوم هم تشریف داشتند
در آخر اقبال بنده از ایشان پرسیدم که دکتر صاحب شما افغان هستید؟
یک (نی) بسیار تند که با کمی آزر دگی هم آمیزش داشت با سرعت و
قطعیت از قعر باطن شان سر زد که بنده از سوال خود پشیمان شدم بعدها
این رباعی را ساخته بودند :

نه افغانیم و نه ترک تاریم چمن ز ادیم و از یک شاخساریم
تمیز رنگ و بو بر ما حرام است که ما پرورده یک نوبهاریم
مفهوم این رباعی با ابیات ذیل (رحمان با با) چقدر مشابیه است :
بی له عشقه که می عیب که می هنردی ما غوخ کپی دی له خانه بل پیوند
زه عاشق یم سرو کار می دی له عشقه نه خلیل نه داودزی یم نه سهمند

۴ - مقصد چارم اقبال از جلب توجه جوانان به علوم و فنون عملی که باعث ترقی ملت و پیشرفت صنایع مشیته است میباید شد چنانچه میگوید که: «امروز فلسفه و ادبیات برای ماچند ان لازم نیست بلکه بطرف تکنیک باید توجه زیاد داده شود» اساس این فنون مشیته را مسلما آنها گذاشته بودند که غرب از آن استفاده نموده و ترقی داده بحال امروزی رسانیده اند و خود مسلما آنها آنرا فراموش کرده اند .

حتی توجه بطرف (اکتشافات جویه) را نیز اشاره مینمایند که چرا جگر فضا را چات نمی توانید ؟ چرا مهر و ماه را تسخیر نمی کنید ؟ قرآن حکیم در سورة الرحمن میفرماید :
یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات و الارض فانفذوا ولا تنفذون الا بسلطان .

یعنی ای گروه جن و انس اگر شما اراده داشته باشید که در بعضی قطار های آسمانها و زمین نفوذ کنید پس بکنید ولی نخواهید توانست تا سلطه و قدرت نیابید . پس دیده میشود که اکتشافات جویدر اقرآن حکیم برای بشر هم ممکن فرموده است و هم اجازه داده است .

ولی این سلطه و قدرت دو نوع است یکی روحانی و دیگری جسمانی روحانی آن را تصوف طی زمان و مکان ناسیده است و بزرگان صوفیه این سلطه و قدرت روحانی را داشته اند چنانکه رئیس الموحدین ابن عربی (ق) میفرماید که وقتیکه یکبار به کره مریخ رسیدم آنجا زلزله بود . رحمان باها میفرماید .

به یوه قدم تر عرشه پوری ورشی مالیدلی دی رفتار در درویشانو و دیگر طرز رسانی سلطه و قدرت جسمانی است که بعد از سعی چندین صد سال امروز امریکائیان به کره ماه فرود آمدند و سنگهای نمونه آنرا بزمینیان تحفه آوردند و مالک و ملل دیگر نیز در علم نجوم و فلکیات و طبیعیات اکتشافات محیری پیدا کرده اند و امروز علم فلکیات بدرجه رسیده است که تشخیص توانسته اند که در کهکشان بیش از دوصد بلیون کره یا ستاره موجودند که همه دارای مدار و نظام معینی میباشند علامه اقبال فرموده .

نگاه من به ماشای آسمان بوده است بدوش ماه به آغوش کهکشان بوده است
 گمان مبر که همین خاکدان نیشمین ماست
 که هر ستاره جهان است یا جهان بوده است
 یا اینکه
 قباى زندگانی چاک تا کی چوموران آشیان در خالک تا کی
 به پرواز آو شاهینی بیاموز تلاش دانه در خاشاک تا کی

سیاست او :-

علامه مرحوم بنظر بنده مردی پخته هم بوده با آنکه مقصد حیات خود را آزاد کردن ملل اسلامی از یوغ استعمار قرار داده و آفراینهان هم نکرده است بلکه هر نطق و هم نظم او شاهد این مدعاست ولی گاهی از طرف حکومت برطانوی هند مجبور نشده است و لقب (سر) را که انگلیسها برای خدام یا دوستان وفادار خود میدادند نیز رذنه نموده است .

اگرچه سیرت نویسان او میگویند که او در سیاست عملی حصه نمیگرفت تنها نظریات سیاسی و میداد ولی خدمات و کالت مدافع را اکثر مخصوص آن محکومین و مظنونینی بساخت که از طرف حکومت برطانیه یا هندوهای متعصب از نقطه نظر سیاست تحت فشار دعویهای ساختگی گرفته و بمحکمه جلب میشدند .

با وجود مخالف بودن با ملوکیت و سلطنت و تمایق، پادشاهان مالک اسلامی را چه شفها (وقت ملاقات) و چه تحریر آ (وقتی که در نظمی مخاطب می ساخت) از احترام و تعریفی که موجب غرور او نشود بلکه از آن استفاده های اخلاقی بکنند دریغ نمی نمود تجربه خود بنده است که در راستگناه ضما ئرو ارا دات مردم بسیار ماهر بود .

جمعیت بزرگی از دوستان سهم و با نفوذ و نیز از مردمان ساده و فیکه دل در مسلمانان هند خصوصاً لاهور و پنجاب یافته بود و در سالهای اخیر عضویت مجلس قانون سازوریاست (مسلم لیگ) را نیز به عهده گرفت و مساعی

عملی زبانی در تقویه زراع و در استقلال مسلمانان و در تشکیل دولت اسلامی مستقلی در هند بخرچ داده مفکوره یک مملکت مستقل اسلامی در هند را طرفداری و با مرحوم قاید اعظم مسترجتاح همکاری بی شایبه و جدی تا آخر حیات خود نموده رفت نقشه که او در ۱۹۳۷ کشید مسترجتاح در ۱۹۴۴ همان را اتلان و عملی نمود. (۱) با اینهمه در اجتماعات سبزه‌های مدوری که در اندن منعقد میشد شرکت مینمود چه مقاصد سیاسیّه - بعبارت خود او عیارانه - هندوهارا اومی فهمید و آنرا چاره‌های - جیده سیاسیّت و انگلیسها اینگونه مساعی را بسیار بد نمی‌دیدند. علامه نیز بحکم عقل بجای مخالفت حکومت مخالفت هندوهارا بیشتر پیشه کرده زیرا اهلون الشریع بود. با وجود این مهارت سیاسیّه، باز قوه شعریه بآن تأثیر و انقلاب انگیز داشتن از خصایص و سمیّات نادره است که در اقبال جمع گردیده است. در حالیکه جمع سیاست عملی و شعر بنظر بنده بسیار عجیب است.

علاقه دری با اردو

زبان اردو چنانکه نام آن نشان میدهد زبانی است که افواج سلاطین مسلمان فاتح در هندوستان آنرا معمول ساختند یعنی در نتیجه تماسها و تلاقی زبانها و لهجه‌های مختلفی که فرقه‌های مختلفه النسل آن افواج باز بان محلی داشتند ساخته و پرداخته شد است در این افواج از همه بیشتر طوایف مختلفه ساکنین آنوقت افغانستان (خراسان قدیم) حصه داشتند در احادیث صحیحیه شریفه وارد است که .
 لشکری که هند را (برای اسلام) فتح کند بهشتی است .
 مورخین فیصله کرده‌اند که این لشکر فوج‌های سلطان محمود غزنوی است که در اوایل عصر پنجم هجری هفده بار برهند لشکر کشیده و هیچ کس شکست نخورده است . پس زبان اردو علاقه ارثی به لهجه خراسان خصوصاً دری دارد و تا امروز که تحولات و حوادث زیادی دیده باز هم

۱ - کتاب (دو سال اخیر حیات اقبال) مولفه عاشق حسین بتانوی

میتوان گفت که نصف لغات و تعبیرات اردو دری میباشند. قوه های فاتح
تفوقی در نظرا قوام مفتوحین داشته میباشد که ظاهراً سبب تفوق ادبی
شان نیز شمرده میشود مفتوحین بالطبع از آن تقلید میکنند زبان دری که در
عهد غزنویان در خراسان جای زبان رسمی آنوقت یعنی عربی را گرفته
مثل اسان عربی عظمتی را در طبایع اهل هند علاوه بر لطافت طبیعی آن
دارا شده است که در عین تقریر یا تحریر اردو اغات جملات و تعبیرات
دری را شامل میسازد مثلاً بجای (نهین هی) یا (معدوم هی) جمله (ندارد هی)
یعنی فعل را بجای اسم یا عوض متهم نه تیهرائی (متهم نه گردانی) می
نویسند نه تنها مواد خوانان بلکه علماء و فضلاء شان نیز همین گونه جملات
و تعبیرات استعمال مینمایند. زیرا اسماء و افعال دری را بی تحاشا در اردو
داخل کردن خوش شان می آید، بلکه به این شیوه گویا زبان را از درجه عوامیت
به ادبیت میکشاند.

علت شعر گوئی

علامه چرا شعر را دوام دادند ؟

جواب این سوال از تعمق در حیات او و در خود اشعار و آثار او واضح میشود
اگر قول خود او را در ین باب یکسو بگزاریم باز هم فهمیدیم میتوانیم که
مقصد از شاعری او سوا یق و عواجل معنویه است نه که مادید و آن رسانیدن
حقا بقی موقظه و انگیزخن حرارت در دلها و در امیدهای سنجید شده اولاد
اسلام بوده است و شعر را برای این کار هدایت نثار وسیله بسیار نافذ
و جالبی یافته است و آن نتیجه نیز داده است که حال مسلمانان در ین
عصر از عصر خود علامه تفاوت نمایی داشته است .
قصاید مدحیه برای انگلیسها مثل غالب قنوشه و اعانه ارباب جاه و تمول
را که در داسلاسی قوی نداشتند نپذیرفته و حیات « فقر غیور » خود را به
تجمل و عیاشی تبدیل نمودن را گاهی سعی نکرده است .
خود علامه در ین باب بارها اظهار نموده است چه در تحریرات نشر خود و چه
در نظم که شعر مقصود بالذات نیست ادب برای ادب هم مسلک او نبود
و نخواهد شد شعر کجا و من کجا ساز سخن بیهانه است
سوی قطار میکشم ناقه بی زمام را

علامه و کیف استعمال زبان دری

علامه زبان دری را مثل عربی بیرون مکنب اصلی خود تحصیل و در آن بهارت و ملکهائی حاصل نموده است . گفته میتوانم که گاهی بی اراده و شاید هم غیر مدرک جملات و ترکیبات دری را حتی در آثار اردوی خود استعمال میکنند و بوفرت ازین زبان استفاده می فرمایند اگرچه بعضی جاها خلاف قاعده و محاوره میباشد ولی اعتنا یا پروا نمیکند .

استادان مسلم ادب خصوصاً روحانیون آنها در گذشته نیز از یگانه بی اعتنا بیهاد دارند زیرا مقصد اصلی و توجه کلی آنها به معانی و تأثیر اخلاقی خواننده یا شنونده منعطف بوده از بعضی فرو گذاشت های جزوی دیده و دانسته اغماض مستغنیانه مینمایند و آن قوه سیاله الهامیه که برای شان شعروارد میکند میداند که این خلاف و رزی ها مانع فهم مطلب نمی گردند بلکه بعضی اوقات صحیح افاده ایجاد و ابتکاری هم در بر داشته می باشند (ح) میفرماید .

بارها گفته ام و بار دیگر میگویم که من داشده این ره نه بخود میگویم در پس آئینه طوطی صفت داشته اند هرچه استاد ازل گفت بگو میگویم در لفظ بخود حرف با خلاف قاعده و محاوره است ولی ضرورت وزن که بیت سکه پیدا نکند آنرا آورده و از آن هیچ ضرری بمعنی یا خلوت شعر نمیرسد هکذا بیت بسیار بد و دارای جدت تشبیه بسیار مقبول بیدل می پرست ایجاد نمیشه از ازل دارم همچو دانه انگور شیشه در بغل دارم حرف را در انگور از وزن زیاده تراست ولی نه آنقدر ثقات می آورد که طبع سلیم نه بردارد و نه در مضمون و مفهوم خللی وارد میکند بلکه به خیال بنده دلیل و شاهد میشود بر اینکه توجه نمشد یعنی قاعده کمالاً بطرف معنویات است نه که به الفاظ و عبارات ضرب المثل است که توجه تقسیم نمیشود پس طرفی که مقصود اصلی توجه نباشد در آن با طبع فرو گذاشت هائی واقع میشوند .

سخن اگر همه شوریده گفته ام چه عجب

که هر که گفت ز کیسوی او پریشان گفت

(زبور عجم) اقبال

مراحل شعر اقبال

شعرهای اولین علامه مرحوم محمد اقبال بالطبع در اردو بوده زیرا او در همان محیط ولادت و نشو و نما یافته است .

این شعرها در اوایل مثل سایر شعرها بوده کدام امتیاز مخصوص نداشته است . همان گل و بلبل و هجرو وصال ، ماه رخسار و شب زلف عشق مجازی و غیره مثل داغ و غالب شعرای دیگر اردو ، ولی زود از این مرحله گذشته و مناظر طبیعت نظر فریبی هائی برای او پیدا میکند ، و نظم هائی برای آفتاب ماه ، صبح ، ستاره صبح ، انجم ، کوه ، همایه ، دریا و غیره انشاد نموده یا همچو اشعار شعرای انگلیسی را ترجمه ، نظم ماخذه است که در (بانک در) نام مجموعه اردوی او نشر شده اند .

در مرحله سوم از این مواضع موضوعی و پست و بی معنویات گذشته (مطالب قومی و وطنی) جلب قلب او را کرده و بر حال زار پسماند گیها غفلت ، جهالت ، بی اتفاقی مسلمانان هند ، فراموشی تاریخ درخشان سابق و محکومیت و مایوسیت آنروز آنها ناله های از و برخاسته است که در این مرحله او را از طرف طرفداران لقب (شاعر قومی) داده میشود و در اجتماعات سالانه انجمن حمایت اسلام لاہور و غیره مثل پوے تون علیگرو کالج دولتی پنجاب شرکت کرده و آنها را در آنجا میخواند . گویا در اینوقت کیفیت بیداری سیاسی و اشعار قومی شعرای شهیر اردو که معاصرین اویند مثل شبلی ، حالی ، آزاد ، اکبر و غیره را تلاوت مینماید .

ولی این مرحله را نیز طی نموده نقطه نظر او تنها برای مسلمانان هند نیست بلکه بر ملت یعنی عالم اسلام وسیع و مترقی گردیده (شاعر ملی) میشود بلکه خیرخواهی کل بشریت مقصود و منظور نواهای دلسوز و موثر او گردیده محیثیت و شهرت شعرای بلند مقام بین المللی را حایز میشود .

در این مرحله سوم ، چهارم زبان اردو را بسیار کم استعمال مینماید و بزبان دری می گراید و هم در یکی از تحریرات خود اشعار اردوی خود را نتایج اوایل عمر و نسبتاً خام میخواند .

چون از اردو بوی قومیت و وطنیت بمشام میرسد لهذا بزبان دری

که اهمیت آن بعد از عربی در مسلمانان بدرجه اعلی و اولی است میلان میفرماید در حالیکه مسلمانان هند هم با آن نا آشنا نیستند زیرا هفتصد سال زبان ادبی هندستان بوده است و امروز هم در مکتب مسلمانان شان تعلیم و در مدرسه ارس تدريس میشود .

البته از استعمال زبان دری حب نسل و نژاد و قومیت و وطنیت برای علامه اقبال تهمت شده نمیتواند که یک مقصد بهم و مطلب اعلای تبلیغات او هم همیشه همین بوده است زیرا زبان قومی و وطنی او اردو است نه دری .

علامه نخستین هندزاده نی نیست که زبان دری را اختیار کرده باشد بسیار فضلائى قبل از او عم گذشته اند که لطافت دری آنها را به ترك زبان مادری و ادار ساخته است .

تاج الدین (ریزه) تخلص از شعرای بسیار قدیم هند میگوید .
مولد منشا بین در خاك هندستان مرا نظم و نثرم بین که با آب خراسان آمده
ولی نیت مبارکی که درین کار علامه داشته یعنی بیدار ساختن و پیدا کردن احساس ملی و درد دل برای مقهوره های ملیه شاید نزد همه متقدمین نبوده باشد .

پرنویسی :

علامه نهایت پرنویس یک مصنفی هستند که تعداد آثار او را احصائیه کامل دادن مشکل است خصوصاً برای بنده که در مسکن ایشان یعنی پاکستان امروزه مدت زیادی نبوده ام ولی چون راه معمول و معتاد سفرهای خارج را هندستان آنروزها بود مرور از آن واقع شده با توقفهای جزوی . لهذا در کل تحریرات و تالیفات او علم ندارم . آنچه به علم بنده (بعد از تفحص در کابل) رسیده و بزبان اردو بوده آنرا در آخر این فصل عرض میکنم . اکثر عمر علامه در نوشتن گذشته است چه در وقت تحصیل و چه بعد از آن چه در هندستان و چه

در خارج آن . این نوشته ها همه جمع نشده اند . ولی تعداد زیاد آن چه در حیات خود علامه چه بعد از آن به معرض مطالعه عمومی گذاشته شده اند ، یا بواسطه خود علامه که تالیفات شانرا صاحبان مطابع می خریدند و به نشر می رساندند و چه بعد از وفات شان بواسطه فرزندان یگانده شان (جاوید) و غیره ورثه و چه بوسیله دوستان تفحص و ترتیب یافته نشر شده اند و آینده نیز شده خواهد رفت . چنانچه قارئین کرام نایک اندازه درین اثر از آن وقوف خواهند یافت و اگر توفیق رفیق شد در اجزای آینده جلد دوم نیز تقدیم خواهیم نمود . انشاء الله تبارک و تعالی .

(اسلوب شعر علامه)

آمد شعر :

بین ناظم هائیکه به تکلف نظم میسازند تا شاعر هائیکه طبع شان سیال است فرق نهایت زیاد است آنکه «آمد» دارد به نهر خروشان یا چشمه جوشان میماند و آنکه به تکلف مجبور است گویا آب از چاه می کشد کم و کیف این دو صنف بسیار تفاوت دارند .

علامه آمد شعر دارد که از آثار او کاملاً واضح است .

شنیده ام که شعر برای علامه گویا الهام میشد و وقت یا ساقی الهام اکثر چنان بود که بنا بر خواندن کدام خیر درجراید و مجلات یا شنیدن یک واقعه از دوستان یا تفکر در مسایل عمومی جوان خصوصاً عابد به مسلمانان دفعاً جرس وار و لوله در سینه مرحوم پیدا شده و به سرودن نغمات درد انگیز خود آغاز مینمودند خودشان و گاهی مصاحبین شان می نوشتند ، بعدها گاهی یک نظر ثانی میکردند و گاهی نمیکردند ، و قتیکه برای طبع میفرستادند نیز نظر ثانی می کردند و غسل و شست را باز صاف نویس مینمودند .

سبک :

شعر علامه به شعرای خراسان بسیار قریب است مثل سایر شعرای سابقه هند که در دری شعر گفته اند نمیباشد بلکه تأثیرات ادب اروپائی نیز در آن معلوم میشود ولی خودش گاهی به دوستان و گاهی به معترضین گفته اند که من از شعر من حیث الفن هیچ علم و تحصیلی ندارم .
 ند بینی خیر از آن برد فرو دست که پر من تهمت شعرو سخن بست
 ولی ما که مجبوریم طرز و اسلوب شعر او را تحلیل و تصنیف کنیم
 به بعضی خصایص و سجاایای شعر و تجددات شان بر میخوریم که شرح
 آنرا برای محیط خود لازم یا مفید می بینیم .

حواله به رجال گذشته :

اقبال برای بیدار کردن اقوام مختلفه اسلامیة مطالب خود را نسبت به حالات روحیه و علمیه و سیاسیة آن قوم بیان میفرماید . مثل یکک طبیب حاذق که مرض را اول تشخیص میکند بعد علاجه را تجویز مینماید . اطلاع او عاید به احوالیکه در عصر او این اقوام داشتند بسیار صحیح و دقیق و نسخه معالجه نه او نیز نهایت مصیبت است . برای معالجه آلات و ترکیبات گوناگونی استعمال نموده که شیوه خاص و رنگ نو و سبزه ممتازی به اشعار او می بخشد . یکی از آلات او این است که نصایح یا مطالب لازم را به نام رجال ممتاز یا مشاهیر ملی آن قوم منسوب مینماید . مثلاً از ترکها را بنام سعید حلیم پاشا که یکی از صدر اعظمان بسیار دانای شان گذشته منسوب میکند و مسلمانان هند را بنام سلطان تیمور و افغانها را بنام های نامی و گرامی صاحب مشنوی ، سنائی ، عطار ، سید جمال الدین افغانی ، فردوسی ، احمد شاه با وقس علی هذا .

نام های خیالی

طریقه دیگر اینکه نامی از خود می تراشد فرضی و خیالی ولی نام
 مذکور همان تیپ و خواصی دارد که قوم یا محیط او دارند. ولی آن
 تعلیم یا تلقینی نیز مضمهر می باشد مثل (محراب گل افغان) یا (ضیغم کشمیری)
 علامه در حق کشمیر نیز همانطور یک منظومه اردو دارد که
 در حق پبیتوستان (یا عبارت او در حق اقوام سرحد) به زبان دری دارد که
 نه ترجیع بند است و نه ترکیب بند ولی عبارت از ۱۹ بند یا قطعه می باشد
 که تنها نمره مسلسل و خصوصی هر بند را به عنوان عمومی آن (بیاض
 ضیغم کشمیری) مربوط و متعلق می سازد و بس.
 در پبیتوستان قضیه مغلقه، حیات قبایلی و فقدان احساس وحدت
 پایه و عدم سعی بود ورنه حس شجاعت و غیرت بسیار داشتند و دارند پس
 نام را بطوری گذاشت که بیرق بارونق افغانستان (محراب و منیر) را
 بیادشان بدهد لهذا نام محراب گل را ایجاد کرد (۱) نه که شیرگل
 یا غضنفر گل باز سری گل و غیره ولی در کشمیر خود احساس فداکاری
 و شجاعت و دلاوری و جمود شوق جهاد و غلبه منطقه (پرا بلم) بود پس نام
 را ضیغم گذاشت تا حس بهادری شان را تحریک نماید.

علامه و ادبای سلف ما

چنانچه پیشتر نیز اشاره نمودم شعر علامه را خواه از جنبه معنوی
 و مقصد شعر گوئی بگیریم و خواه از نقطه نظر طرز افاده و سبک سخنوری
 بسنجیم، خود را مرهون شعرای روحانی ما (خراسان) میداند و بارها

۱ - در سیاحتنامه خود که از سفر افغانستان ذکر میکنند نیز خطاب به
 به قبایل سرحد دارد که آنها را نیز به همین وحدت قومیه توصیه میکند
 که (جز به گرد آفتاب خود مگرد) یا (رزق از حق جو مجوز زید
 و عمر) و غیره.

ذکروشکر این مسئله را اظهار نموده است که آتش سینه او از نور مولانای روم و سنائی و جامی است . خصوصاً در غزلی که در صفحه (۱۷۶) تحت نمرة (۵۷) در زبور عجم (۱) خطاباً بجوانان عجم نوشته اند در آن بصراحت میگویند که :

فکر نگیتم نذر تهیدستان شرق

پاره لعلی که دارم از بد خشان شما

حلقه گرد من ز نیدای پیکر تان آب و گل

آتشی در سینه دارم از نیاکان شما

در ارمغان حجاز میفرمایند (صفحه ۷۷)

چورومی در حرم دادم اذان من ازو آموختم اسرار جان من بدور فتنه عصر کهن ، او به دور فتنه عصر روان من در رباعیات شورانگیزی که در ارمغان حجاز دارد (صفحه ۱۸۹) میفرماید .

مرا از منطق آید بوی خامی دلیل او دلیل نا تمامی .
برویم بسته درهارا کشاید دوییت از پیرومی یاز جامی
کذا در ارمغان حجاز یک عنوان مستقل به نام (رومی) (۲) دارند که همه مطالب آن حصه نشان میدهد که از روحانیت مبارک او چه برخورداریهائی حاصل نموده است . رباعی دهم آنرا نیز شنوندن میخواهم .

بی روشن ز تالک من فرو ریخت خوشامردی که در دامنم آویخت

نصیب از آتشی دارم که اول سنائی از دل رومی بر انگیخت

۱ - یک نسخه زبور عجم را علامه بنام بنده هدیه فرستاده اند و بخط خود و امضای خود نیز آنرا بزمین فرسوده اند رحمه الله تعالی رحمه واسعه .

۲ - رهنمایی خود را در سیر افلاک ، که جاوید نامه تصویر میکنند ، کامل به مولانای بلخ (جلال الدین رومی) سپرده است . (داوی)



مولانا جلال الدین بلخی (م ۱۲۷۳-۱۲۰۷) -

دعوتی کون (ټولنه غږونه) په کس نه یو نا لخوا آزادی

دعوتی کون (ټولنه غږونه) په کس نه یو نا لخوا آزادی



علامه و بدیع و بیان

از صنایع بدیعیه قدیم دیگر مثل تصحیف و تجنیس تلازم و تناسب تضاد و تعقید و تقلیب و غیره در شعر شان دیده نمیشود زیرا این صنایع طرفه وقت کش و عرسوز بوده هیچ فایده دینی یا دنیوی در آنها موجود و هیچ منفعتی بر آنها مرتب نیست چه برای خود ناظم و چه برای سامعین یا قارئین البته ترک قصیده و مخمس و غیره، و بالعکس کثرت مثنوی و قطعات و رباعیات برای آن است که سهوات نظم بعد (وضوح دلالت) و بنا بران تاثیر کلام را بیشتر مسازد در قصیده قید قافیه لغات بسیار را در ذهن جستجو کردن میخواهد بلکه اکثر ناظم ها راهمان الفاظ و لغات که برای قافیه یافته به لاطایلات و موضوعات نامطلوب و غیر مفید میکشاند در حالیکه در مثنوی این زحمت و ضیاع وقت نهایت کم و بواعث تشویش برای موضوعات نو و ناخواسته وجود ندارد برعکس موضوعات بیفائده فوق الذکر علامه از بدایع و بیان و معنی مثل «تشبیهات» مقبوله و «تضمین» «واقتباس» بسیار استفاده میکند و در آن مهارت کاسله بلکه در تضمین شوقی دارد که در نویسندگان معروف سلف یا نویسندگان و شعرای معاصر او کمتر بنظر می آید زیرا آنها صنایع ظریفه سقیده هستند و به وضوح دلالت کمک میکنند و برای اثبات مطالب لازم و ملزوم به شاهدان عدل میگردند تضمین ها را گاهی به آوردن عین بیت یا مصرع کامل شیرین کارانه اجرا میدارد و گاهی بیک اشاره مختصر آنها را بیاد میدهد و تضمین ها از بس زیاد دارد وسعت مطالعه علامه از آن پوره واضح میشود زیرا تنها ابیات مشهوری که زبانه نزد عام و خاص باشد تضمین نمیکند بلکه ابیات یا مصرعهای نامشهور نیز از انتخاب می نمایند خاقانی، نظامی، سنائی، سعدی، عطار، جامی، بیدل، مظهر جانجانان، فیضی دکنی، عرشی، صایب، حافظ، امیر خسرو، کلیم، عرفی غنی و از پستونها، احمد شایب، اخوان خنک پیرو شان و از شعرای اردو میر، داغ، درد، حالی، شبلی، اکبر آزاد همه را مطالعه کرده و مثنوی شریف غالباً از وظایف روزمره او بوده است.

ملاحه یا اغلاق

در طرز افاده این شاعر ننگین نوا اشارات و ارشادات فلسفه که در گو
ریشه اشعارشان از آن مشحون است ملاحه می بخشد ولی البته برای
کسما فیکه فلسفه تخصصشان نیست یا وقت بسیاری در مطالعه آن ضایع نکرده
اند. شاید این ملاحه غیر محسوس باشد، بلکه شاید بجای لذت اغلاق و
ابهامی در آن می یابند ولی شاعر که فیلسوف هم هست بسیار کوشیده
که مسایل فلسفی را در شعر تا ممکن است شرح بدهند چه بواسطه تعبیرات
سفیده و چه بصورت تشبیهات متعدد و تکرار و استفهام معلما نه، چه در آثار
اردو و چه در اشعار دری. ولی در اینصورت لغات و اصطلاحات علمیه نیز
هما نقدر ایجاد نموده اند که در شعر گنجایش آن ممکن بوده است.

متأسفانه مسئله اصطلاحات علمیه و فنیه جدید در هر سه مکتب اسلامیه رنگ
خاصی دارد که سبب مشکلات مطالع میگردد و اگر برای اینکار بعضی
انجمن های بین المللی در آسیا تعیین شود که توحید اصطلاحات را ترویج
نماید سبب آسانی زیاده و تفاهم و اتحاد خواهد گردید.

برای توحید اصطلاحات علمیه جدید و معلومات و نمونه های ذیل نیز
سفیدند زیرا این اصطلاحات بنظر بنده بیشتر رنگ بین المللی گرفته یعنی
بدذهنیت موجوده از باب قلم مالک آسیا که آنجا زبانه های عربی دری
پارسی پهنوار و ترکی، ملایائی و غیره مروج اند نزدیکتر میباشد. این
اصطلاحات را علما و فضلاء مجلس (الهندو هند) که در اکثر السنه مذکور
و هکذا السنه غربیه سهارت دارند تجویز نموده اند و اکثر محرزین خصوصاً
اقبالستهای پاکستان و هند نیز همین اصطلاحات را استعمال و ترویج مینمایند

ملاحات یا اغلاق

۴

اسما	اصطلاحات	ملاحظات
بیولوژی	حیاتیات	
سایکالوجی	نفسیات	
سوشیالوجی	اجتماعیات	
تھیالوجی	الهیات	
اکانومی	اقتصادیات	
پالیتمکس	سیاسیات	
جیولوژی	جمادیات	
منرو لوجی	معذنیات	
پوتانی	نباتیات	
فکلور	خلقیات	نامیات هم استعمال شده
فلا سفی	فلسفیات	
اناثومی	تشریحات	
فزیولوژی	عضویات	
زولوژی	حیوانیات	
فیلولوجی	اشتهقیات	
ایتهکس	اخلاقیات	
ایستهیمکس	جمالیات	
حقوق	نظامیات	
منطق	منطقیات	
ریاضی	حسابیات	
هئیت	سماویات	
جغرافیه	ارضیات	
کیمیا	عنصریات	علم الحرحه
فیزیک	طبیعیات	والسکون حرات صوت
اتوم	ذریریات	نور برق مقاطیس وغیره

عناوین اشعار

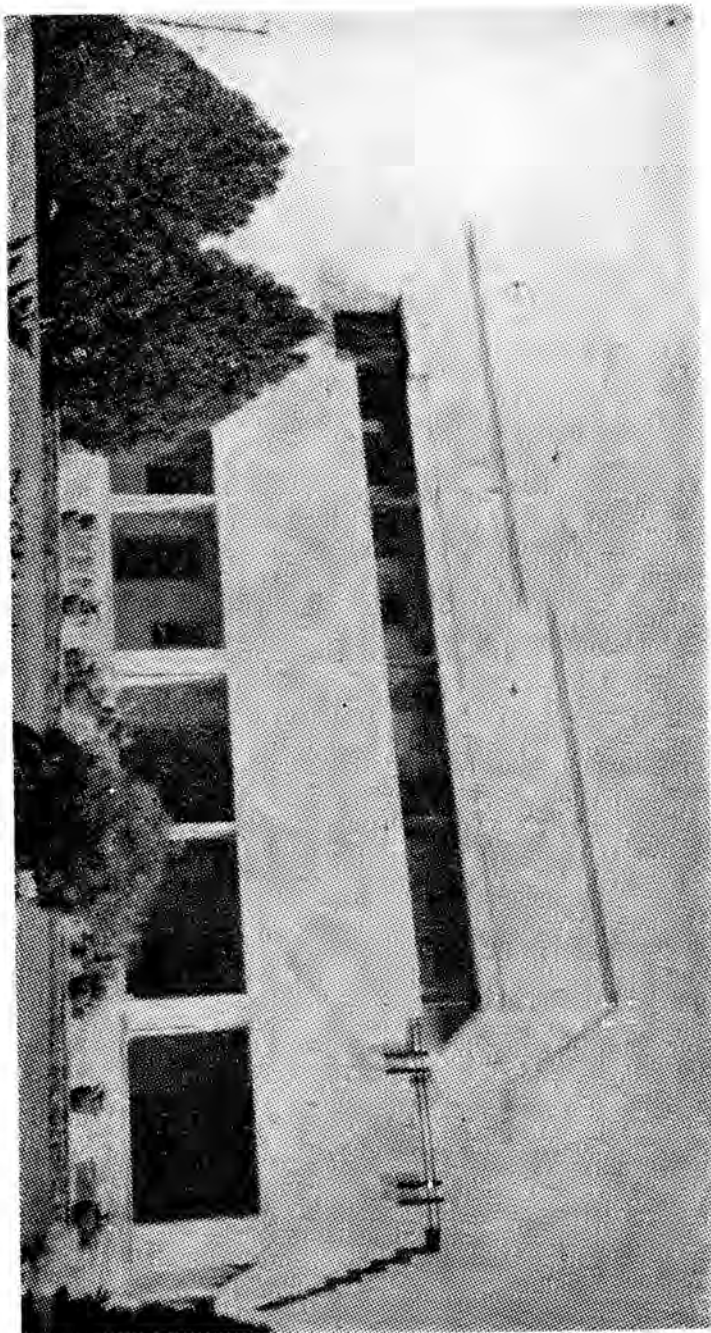
در کتاب های (ضرب کلیم) و ارمغان حجاز و غیر همادریچ قطعه یا مثنوی نیست که عنوان یا عبارت دیگر نام نداشته باشد بعضی وقت حتی رباعی ها عنوان دارند این عنوان یا نام حاصل مفهوم آن شعر را ایقایی نماید مگر غزل ها که در آن مثل غزل های شعرای سلف مطابق مختلفه بوده هر بیت موضوع دیگری را بحث میکند تنها در وزن و قافیه و روی با ابیات دیگر غزل شراکت اردنه در معنی این غزلها را عنوان نداده اند این عنوان دادنها نیز یکی از امتیازات شعر و ذوق و تجربه علامه است ولی از تجدیدات او نیست زیرا شعرای معاصر و ای پیشقدم تر و معترتر از و مثل شبلی، حالی، آزاد، واکبر نیز بعضی اشعار خود را عنوان میدادند و نویسندگان طرز جدید نیز عنوان را شرط لازمی قرار داده اند خواه نظم باشد و خواه نثر.

تاریخ و مقام انشاد

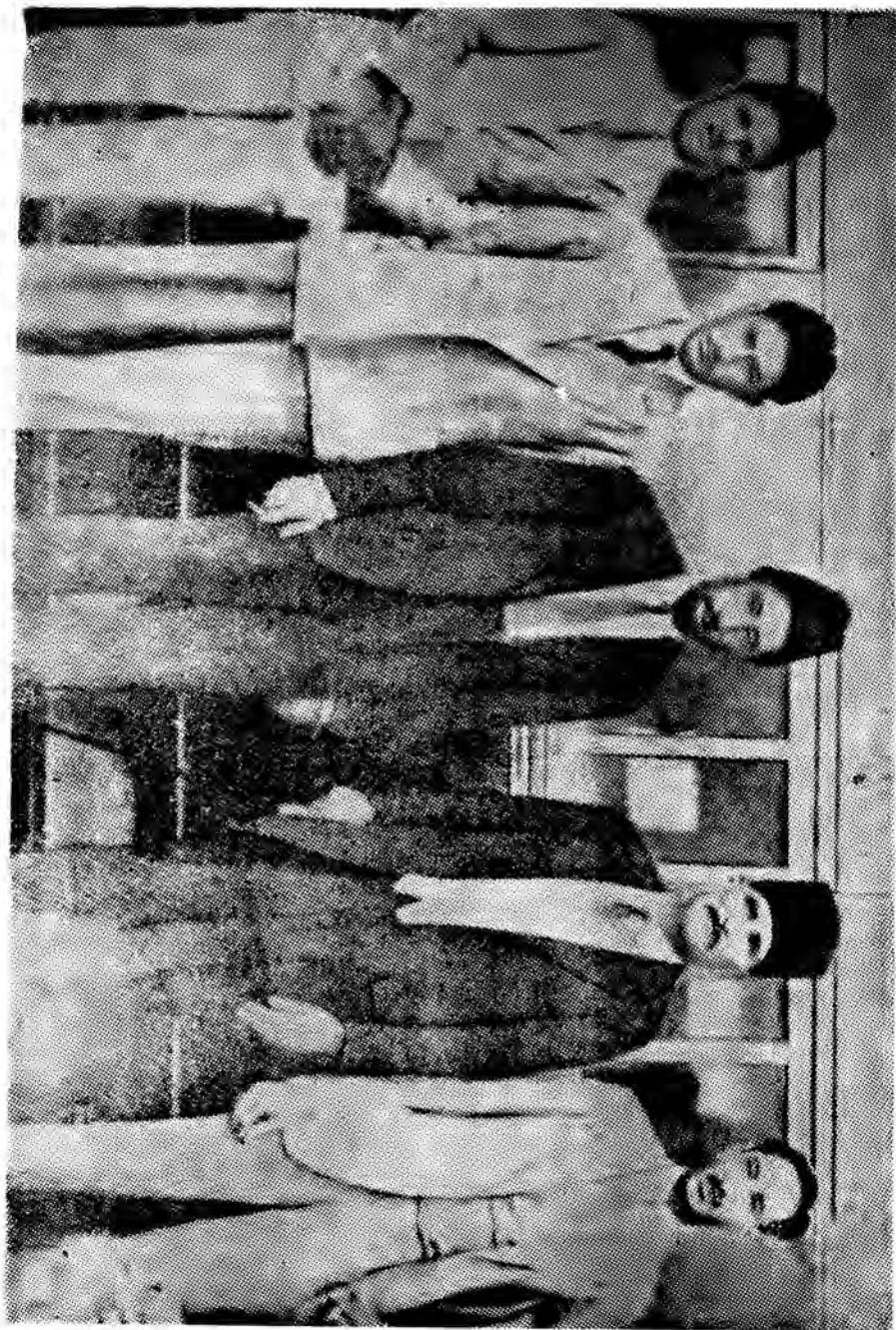
در بعضی اشعار پا و رقی می تصریح میکنند که این شعرا ثنائی اقامت علامه مرحوم در بهوپال انشاد شده است ولی در اشعار دیگر که اکثریت کتاب را احتوا کرده تحریر نمی شود که چه وقت و در کجا ساخته شده اند بنده علت این امتیاز استثنائی که برای آثار بهوپال داده میشود فهمید، نتوانستم. علامه مرحوم به بهوپال چند بار رفته اند گاهی در (شیش محل) قصر شاهی آنجا بوده و گاهی در ریاض منزل بخانه (واس سمعود) مرحوم میبوده اند و اینرا نیز در پا و رقی تصریح مینمایند که در قصر بوده اند یا در منزل اما باقی اشعار ضرب کلیم بی توضیح مقام است.

ضرب کلیم در سال ۱۹۳۵ ترتیب شده است یعنی دو سال بعد از سفرشان به کابل در آثار دیگر علامه مثل (بانک در ایا) (ارمغان حجاز) نیز نام مقامی که قطعه شعر در آن نوشته شده موجود نیست نه صریحاً و نه اشارتاً.

• (۱۳۶۱) (۱۳۶۲) (۱۳۶۳) •



علامه را مرحوم صلاح الدین سلجوقی جنرال قونسل افغانستان هندوستان و دودار جنگ و قتل علامه برای
روند تبدیل و کاترینا در لندن و قتل علامه



ولی کاش همه اشعار شان نام جای ساختن یا آمدن شعر را واضح میکرد
در فهم مطلب آسانی واقع میشد یا کاش در هر شعروقت و تاریخ انشاد
تحریر میشد آنهم به مطالبی که فهم آنها اقلای برای بنده مشکل است کمک
نموده میتوانست مثلاً در ضرب کلیم یکقطعه موجود است به عنوان (لاهور
و کراچی) ولی در خود متن قطعه مضمون شعر چنین است: مسلمان غور باید
الله تعالی را در نظر داشته باشد مرگ چیست یک سفر به عالم معنی؟ دیت
شهیدائی را که خون شان از حرم بیشتر قدر و قیمت دارد از اعل کایسا
مطلبیدای مرد مسلمان تو مگر حکم (لاتدع مع الله اله آخر) (آیه کریمه)
را فراموش کرده ئی؟

حالا قیاس میکنیم که واقعه قتال بعضی احرار مسلمان واقع گردیده
که این شعر بهمان مناسبت ساخته شده است ولی آن چه حادثه ئی بوده
و کجا واقع شده؟ که شهید شده؟ و قاتل های نصرانی که بودند؟ و غیره
سوالات بالطبع وارد خاطر میشوند اگر مقام یا تاریخ شعر موجود میباشد
البته انسان و افعه را خوبتر تحقیق کرده، تعلق لاهور و کراچی را درین
مسئله درست فهمیده مناسبت شعر و واقعه را نیز خوبتر بنظر آورده
میتوانست. البته برای خود مسلمانان هند در همان ایام این سوالات
وارد نمیشد چرا که از قصه مطلع بودند وای برای کسانی که در آن
مملکت نبودند یا برای همه قارئین بعد از مرور پنجاه سال فهمیدن آن
بی اشکال نخواهد بود.

گریز از لفاظی و لسانی

علامه مسلک و مجرای شعرائی را که صوفی و روحانی خالص نبوده اند.
ترک نموده است زیرا اختصاص و سجاای شعر آنها لفاظی و حرافی محض
بوده است فرض کنیم که این کار بطمع صله شاهان متولین یا ترس و تملق
نبوده ولی لطیفه گوئی و «اظهار فضل» بوده است یک نکته بدیع یا یک تشبیه
مقبول اصل شوق و قصد شعر سرائی او شان شده بی آنکه اخلاق یا تعلیم و تلقین
مطالب مفیده و ضروریه برای سامعین و قارئین در نظرشان باشد یا در
دهای محیط و کنله منسوبه خودشان را تدقیق نموده و نسخه های دوا
های لازم را ترتیب و تقدیم کنند.

مثلاً رباعی های نفیس ذیل را به بینید :
 از باد صباد لم چوبوی تو گرفت بگذشت مرا و راه کوی تو گرفت
 اکنون ز منش هیچ نمی آید یاد بوی تو گرفته بود خوی تو گرفت

دی سر و بقدر خود تحشم میگرد تقلید قد تو پیش مردم میگرد
 شد تند نسیم و لاله سر جنبانید گل خنده زد و غنچه تبسم میگرد
 حالا این رباعی های علامه مقایسه کنید :
 بآن رازی که گفتم پی نبردند ز شاخ نخل من خرما نخوردند
 من ای میرا ممداد از تو خواهم مرا یازان غزلخوانی شمر دند
 تو گفستی از حیات جاودان گوی بگوش مرده بی پیغام جان گوی
 وای گویند این حق ناشناسان که تاریخ وفات این و آن گوی
 همین درد دین و ملت است که اقبال را شاعر حقیقی یعنی منائی و روسی عصر
 حاضرش ساخته است چنانچه خودش میفرماید .

سرازین شاعری خود عارفاناید که درده قرن یک عطار فایده
 اقبال هم گاهی پابند اصول عروض هست و گاهی از آن بغاوت میکند
 قصیده نمیسازد و از تشبیب و تابید گریزد دارد بلکه گمان دارم که آنرا
 نمی پسندد ، شنیده و جایی نخوانده ام که به مشاعره های بی معنویات
 مروجه شرکت کرده باشد وای (ترکیب بند) ها دارد و گاهی هم
 قطعات خود را بندهای خاتم میدهد ولی اشعار متن (ترکیب بند) ها
 کیف معمول و معتاد دارند یعنی تمام بعین قافیه و روی نمیشناسند بلکه
 هر بیت قافیه و روی جداگانه دارد بعبارت واضحتر میشود میباید
 غزل و در آخریک بند ، آن قطعه را صورت یا مشابیه (ترکیب بند) میبخشد
 بسیار وقتها بیت بند در اشعار او دویشان هم کاملاً بزبان دری انشاد
 شده است هکذا رباعیاتش گاهی پابند وزن مخصوص رباعی نمیشد
 و میگوید که من شاعر نیستم ، اما وقتی که غزل میسازد آنجا پوره وزن و
 قافیه و روی را رعایت میکند ، این بغاوتها نقایص شمرده نمیشوند
 زیرا او بر علم و ادب حاوی است ، از عدم علم نیست بلکه عمد آهچنین
 آزادیها را اجرا مینماید بنظر بنده این از تجدیدات او است زیرا سهولت
 بیشتری به نظم میدهد .

ایما نظم جدید را که چندان پابند وزن هم نیست تا به قافیه و روی و
 ردیف چه پرسد ، دوست ندارد و آنرا دشمن نظم میدانند و تقلید بیفایده
 غرب میخواهند و خودش بآن رنگ شعری نظم ننگنه است و علاقه خود را
 در ین باب با سلسله شعرای قدیم و معاصر هندی قطع کرد ترا مضر دانسته
 و آنرا بخوبی تأثیرات شعری شناساند .

اقبالنامه

تمهید -

این مجموعه مکاتیب علامه مرحوم دردو جلد از طرف یکمؤسسه که بنام (اداره اقبال) موسی است جمع و ترتیب و طبع گردیده است. متأسفانه سنه طبع جلد اول آن نوشته نشده است ولی جلد دوم آن که در آنوقت مرتب اقبالنامه شیخ عطا والله ایمای پروفیسر اقتصادیات (در پوهنتون اسلامی علیگر) از ناظمیت اداره اقبال مستعفی شده بودند دارای سال طبع میباشد که ۱۹۵۱ع است.

مقصد بنده از انتخاب یکتعداد مکاتیب علامه مرحوم و تلخیص آنها مطالب مهمه ایست که ذیل عرض میشوند.

اولاً ازین مکتوب ها که تعبیرات غزلسرا یا نه خواستعارات شاعرانه در آنها کمتر ادا دارند مزاج علامه شهیر، مسلک و طرز فعالیت های سیاسی و علمی او، حیات شخصی، کیفیات تعلیمی و تعلیمی، شغل های روزمره سوبه اقتصادی شخصی، سلوک او و اعضای خاندان و خدام. محبوب القلوبی و خصوصاً در زمره دوستان و شاگردان و غیره خوب واضح میشوند. زیرا آئینه اعمال او هم هست نه که تنها اقوال.

ثانیاً - از معلومات علمی و اخلاق او قارئین کرام ما استفاده های شایان کرده میتوانند.

ثالثاً - حیات اشخاص ملی و بین المللی نه تنها حیات یک نفر را نشان میدهند بلکه تمام احوال مملکت، قوه های مختلفه که برای محیط خدمت میکنند، نوع مشکلات کار که به امراض میمانند و تدابیر و قایوی و معالجه آنها که افراد و جماعات در ابتاب اجرا میکنند، سوبه عمومی کارکنان و غیره همه آشکار و دقیقاً مدبطالعه شده میتواند.

رأبآدر مکتوبها که در از سنه مختلفه و احوال متنوعه نوشته شده اند نقشه های دیپلماتانه تا کتیک های سری و غرضمند یهای در کمین ندارند . پس تصنع در آنها نیست حتی نویسنده غالباً همیشه مدرك نبوده که این مکتوبها یکروزی جمع و طبع خواهند شد .
لهذا حقایق را زودتر بدست میدهد .

خامساً- موضوعاتی که عاید بوطن عزیز و رجال مادر آنجا موجود است ، با افکار و احساسات خود علامه در ین باب و بعضی دیگر از دوستان و همکاران او خوب واضح میشوند .

جلد اول این مجموعه مکاتیب ۷۴ ص صفحه متوسط و دارای ۲۶۷ مکتوب است که بنام قریب پنجاه نفر نوشته شده اند بعد از فهرست اسامی مکتوب الیهم فهرست کوچک دیگری از عکس های اصل مکاتیب که بخط خود علامه مرحوم اند تهیه شده اند . بعد از آن نام رؤسای مؤسسه (اداره اقبال) و وظایف شان داده شده .

بعد از آن دیباچه ایست که در ۱۸ صفحه مرتب مذکور (شیخ عطاو الله) بر طرز ترتیب کتاب نوشته اند و در آن ذکر و شکر مفصل کسانی است که این مکاتیب را در دسترس مرتب صاحب گذاشته اند . یا بعضی آثار نظم و نثر علامه که طبع نشده بودند و بدست او افتاده نقل نموده اند و آن بسیار کم است .

بعد از آن چار صفحه مقدمه ایست که فاضل بارز نواب داکتر الحاج محمد حبیب الرحمان خان صاحب شروانی که لقب (صدر یار جنگ) دارند براقبالنامه نوشته اند . این شخص یکی از اعلام اهل نضل و رهنمای علما و ادبای مسلمانان در هند شمرده میشوند و یگانه شخصی هستند که انتقادات او بر آثار علامه قیمت زیاد و اصابت کامله دارد و خود علامه هم بآن معترفست و عرض شکران و آرزوی دوام انتقادات

شاعر اقدیم مینماید، جناب شر و انی اول شخصی هستند که نقل مکاتیب علامه را به مرتب صاحب می فرستند و میرسانند و ای متاسفانه این مکتوب ها صرفه مکتوب اند و در آن تفصیل انتقادات شان و هکذا تفصیل تقریظ و تحسینات شاعر علامه ذکر نمی فرمایند. مکتوبها در ۱۹۰۳ ع نوشته شده اند.

مقدمه جناب شر و انسی کیفیت شنا سازی خود با علامه مرحوم را شرح میدهند در اجتماعات انجمن حمایت اسلام لاهور از سنه ۱۹۰۲ ع شروع و تا سنه ۱۹۰۵ که سال سفر علامه است بطرف اروپا دوام میکند و پس فاضل مذکور در مقدمه مینویسد که سرفوقیت و مقبولیت عامه علامه چه بود؟ به تا کید تمام قارئین را متوجه می سازد و بعد میگوید سرفوقیت فوق العاده او یافتن سعادت شاگردی شمس العلماء مولانا سید میرحسن صاحب بود که یادگار و پیرو نشی قدم علمای کرام سلف و یکی از مقتدایان پر برکات بوده عربی و دری را علامه از ایشان یاد گرفته بود.

مرتب صاحب (اقبالنامه) نیز نظر به جناب شروانی را تأیید کرده قبالنامه را بنام نامی همین ذات ملکوتی مفت اهدا و انتساب نموده او را (خضر اقبال) میخواند و اعتراف بر احترام خود علامه را نیز به کسب فیاض سیادت ماب موصوف به دو بیت علامه درج مینماید که خلاصه آن اینست (آستان آن شمع بارگاه مرتضوی برای من مثل حرم است، غنچه آرزوی من از دم او شکفته و سروت او مرا نکته دان ساخته است.) بعد از آن عرض ناشر کتاب شیخ محمد اشرف است که او هم تقاضا میکند پیش هر کس هر چه از علامه مرحوم (مکاتیب و غیره) باشد سعی کند که طبع شود.

د رچلد اول اقبال نامہ کسانیکہ از ہمہ پیش مخاطب علامہ مرحوم
بودہ اند نہ تفرند .

- ۱ - مولانا سید سلیمان ندوی مرحوم ۷۰ مکتوب
- ۲ - داکتر سید راس سعود مرحوم و خانم او و معنون (۱) حسن خان
۳۷ مکتوب

۳ - داکتر محمد عباس علی خان المتخلص بہ لمعہ ۲۹ مکتوب
ہاتفراول شاگردوش مخاطبہ دارند، اور مولانا، استادالکل و مخدوم
خطاب مینمایند. نہ تنہا در مسائل غامض و فلسفی از او استفہار
ہا و استفہائی مینمایند بلکہ برای ہر شک شبہہائی کہ دچار میشود رای
مولانا را می پرسد. کتابہای محتاج الیہا را از او خواہش میکند. مولانا
نیز با جدیت تمام متوجہ تکمیل معلومات سایل عزیز و گرانقدر خود است
و لو این کار مدت مدید و نتیجہ جدیدی لازم سازد، حتی خامی ہای بعضی
الفاظ و تعبیرات اشہار اورا با و یاد اور میشود و علامہ اقبال از آن نکات
اظہار نہایت سروریت و معنویت مینماید و گاہی برای برائیت ذمہ و
دفاع از شعر خود مقابلہ و مباحثہ ہم میکند اما بسیار مؤدبانہ .
ذاتاً مولانا سید ہم ہستند و اقبال احترام بی نہایت بہ سادات دارد. بندہ
بعضی از مکتوبہا را کامل ترجمہ میکنم و از بعضی تنہا مطالب مطلوبہ
را تا قارئین گرام بہتر بروضعت علم نیازند مکتوب ۲ (صفحہ ۱۱۲ جلد
اول مکاتیب)

مخدومی! السلام علیکم

مراجعت (۲) مع الخیر مبارک

شما یکہ کار بزرگی اجرا کردہ اید کہ صلہ آن از طرف ملت بصورت
شکر گذاری تقدیم شدہ سرود و معلوم نیست کہ از دربار نبوی (صلعم)
بجہ صورتی عطا خواہد شد جواب: وزرای انگلیز همان است کہ ہمہ شہ
در چنین مواقع میدہند .

- ۱ - این شخص از اقربای سید راس سعود معلوم میشود نامی مدبر کنترول
خوراک بہوہال بود گاہی منشی خصوصی سعود مرحوم بودہ در ایام مریضی
سعود اقبال مکتوبہا را بہ نام معنون معنون کردہ است (داوی)
۲ - مکتوب الیہ (سید سلیمان) از سفر اروپا عودت کردہ بود .

انوسن لیشترین مثلنا و قومها همالنا عا بدون
 آیا ما (۳) ایمان بیاریم بدو انسانی که مثل ما هستند حالانکه
 قوم شان غلامان ما میباشند .
 با اینهمه یقین داریم که سفراروپای وفد هندی نتایج نهایت اهم خواهد
 بخشید امید است که صحت شا خوب خواهد بود والسلام
 مخنص محمد اقبال

مکتوب ۲۵

لاهور ۳ می ۱۹۲۲

عید مبارک باشد (۴)

مخدومی السلام علیکم

بنده میخواستم بشما بنویسم که حالات مفتی عالم جان رادر معارف نشر
 نمائید چیزی از حالات اورا (مسلم سینتدر) لندن شایع نموده است
 در معارف (۵) امروزه از آرزوی من زیاد تر مضمونی نشر
 شده است جزا که الله . اگر مدیر «معارف» صاحب کشف نباشد پس کی
 خواهد بود؟ اگر بعضی تصانیف علمای امروزه (خاک) روسیه در باب اسلام
 بدست بیایند ترجمه آنها بایددر هند شایع نمود یادداشتی که در باب
 (خضر (۴) راه) تحریر فرموده بودید موجب شکران گردید . در باب جوش
 بیان آنچه نوشته آید صحیح است ولی این نقصان برای نظم مذکور (اقلًا بخیال
 من) از ضروریات بود . پخته کاری جناب خضر، تجربه او، نظر او بر واقعات
 و حوادث عالم بیشتر از اینها همه طرز طبیعت او که از سوره کشف معلوم
 میشود مقتضی آن بود که جوش و تخیل رادر ارشادات ایشان دخل کمتر

۳ - قول فرعون و همکارانش بحضرات موسی و هارون (ص)

۴ - این جمله در اصل همین طور بود یعنی به دری بود .

۵ - «معارف» نام مجله ماهانه ایست که از دارالمصنفین اعظم

کپشایع میشود (تحت اداره مولانا سید سلیمان ندوی،

۱ - اثر خود علامه اقبال .

باشد چنانچه بعضی بندهای این نظم را من خود کشیدم زیرا در آنها جوش بیان بسیار زیاد بود و به طرز مزاج حضرت خضر موافقت نداشت آن بندها را جزو کدام نظم دیگر خواهم ساخت .
امید است که مزاج شما بخیر باشد والسلام
مخلص محمد اقبال

مکتوب ۲۶

۵ - جولای ۱۹۲۲

مخدومی السلام علیکم برای یادداشتی که شما در معارف بر (پیام مشرق) نوشته اید سراپا سپاس هستم خط پروفیسر نکسن هم آمده است او می نویسد که این کتاب (به طرز) جدید و پراز خیالات اور یجنل (اصلی و بدیع) بوده جواب قابل تحسینی برای (دیوان مغربی) کویتی (نویسنده مشهور آلمان) شده است ولی برای من رای شما بیشتر از پروفیسر نکسن قابل افتخار است سید نجیب اشرف صاحب در مضمون خود ذکر (لطیفه غوییه) محمد دارال را آورده است این کتاب کوچک است و من آنرا از ایران طلبیده ام اگر ایشان با شما آنرا خواندن می خواهید سیفرستم چون اهل ندوه آنرا ببینند خواه خواه چیزی خواهند یافت .

توقع داشتم که در جلسه ما لانه انجمن حمایت اسلام شمار خواهیم دید بهمین خیال به جلسه رفتیم که شما را با خود آورده مهمان خواهم ساخت ولی به اجتماع مذکور که رفتم ما یوس شدم . خیر بکدام موقع دیگر که انشا الله موفق خواهم شد آیا (تفهیمات الهیه) طبع شده است ؟
امید است مزاج بخیر باشد والسلام
مخلص محمد اقبال لاهور

مکتوب ۲۸

لاهور

۲۲ - اگست ۱۹۲۲

مخدومی جناب مولانا السلام علیکم
نوازش نامه شما همین دم رسید برای آن بسیار شکر گذارم آنقدرها آگاهی که شما بخشیده اید اگر زمانه فرصت بدهد برای تمام عمر من کافیست .

رساله تحقیق زمان از مولانا حکیم برکات احمد صاحب بهاری ثم تونکی چاپی است یا قلمی؟ اگر قلمی است از کجا بدست خواهد آمد عاریت؟ علی هذا القیاس (عبارات) مولانا شاه اسمعیل شهید و (جوهر الفرد) قاضی محب الله و تمام تصنیفات حافظا مان الله بنارسی از کجا پیدا می‌توان کرد؟ درین آوان بحث زمان و مکان و حرکت در مباحث فلسفه و ساینس از همه مهم‌ترین بحث است. از مدت زیادی خواهش دارم که نقاط نگاه حکما و صوفیه اسلام بار و بار و شناسا ساخته شوند. یقین دارم که این کار اثر بسیار نیکی پیدا خواهد کرد.

خطبات پراپوهنتون آکسفورد طبع می‌کند، ترجمه اردوی آنرا نیازی صاحب تمام کرده اند سر رشته طبع آن هم عنقریب شروع خواهد شد. کتا بها یکده در والانامه خود ذکر فرموده اید آیدار کتا بخانه دارالمصنفین (۱) یافته می‌شوند؟ اگر باشند من چند روزی آنجا می‌ایم و به مدد شما بعضی از آنها را دیده خواهم توانست.

در کتا بخانه پوهنتون پنجاب بعضی از آنها موجود اند مگر همه آنها آنجا نیستند علاوه بر آن علمای که شوق و شغف علمی داشته باشند درینجا موجود نیستند که از آنها وقتاً فوقتاً استفا ده شود. فی الحال من به کمک مولوی نور الحق صاحب مباحث (۲) مشرقیه را مطالعه کرده می‌روم. بعد از آن به مطالعه شرح (۳) مواقف قصد دارم. زیاده چه عرض کنم امید است که مزاج شما بغیر باشد برای زحمت هائیکه گاهی بشما می‌دهم عفو خواهید فرمود. ملخص بحث زمان از حضرت ابن عربی را اگر عنایت فرمائید عنین مرحمت است در روشنی ملخص مذکور شما کتاب را خودم خواهم خواند. والسلام مخلص محمد اقبال.

۱- دارالمصنفین مؤسسه شبلی نعمانی مرحوم است که در شهر اعظم کرب رئیس آن علامه سید سلیمان ندوی بودند (رحمه الله تعالی) رساله معارف از همین جا شایع میشد.

۲- تصنیف اعمام ازادی در طبیعیات و الهیات.

۳- کتاب مشهور در فلسفه و علم کلام.

مکتوب ۳۳

لاهور ۱۸ - اگست ۱۹۲۴

مخدومی السلام علیکم

درین ایام پوهنتون مشهور جماہیر متحدہ امریکا (کولمبیا) یکے کتابی بنام (نظریات مسلمین در باب مالیات) شایع نموده درین کتاب نوشته است کہ اجتماع است نص قرآنی را منسوخ کرده میتواند

مصنف علاوه میکند کہ نزد بعضی حنفا و معتزله اجماع است این اختیار را دارد ولی او هم حوالہ نمی دہد لہذا از حضور شما این سوال را میکنم کہ آیا در آثار فقهی ازین قبیل چیزی یافتہ میشود؟

سوال دیگر اینکہ رای شخص شما درین باب چہ است؟ ہندہ از حضور مولوی ابو الکلام صاحب نیز در عریضہ بی پرسیدہ ام اگر جناب شما زود جواب بدہید نہایت ممنون خواہم شد .

مخلص شما محمد اقبال پیرسٹر

۳۳ پیکلود رود لاهور

۳- (خلاص جواب مولانا)

ہیچ کسی نگفتہ کہ اجماع نص قرآنی را منسوخ میکند . مصنف مذکور امریکا، بی غلط نوشته است (آمدی) در الاحکام می نویسد ان الاجماع لا ینسخ خلافاً لبعضی المعتزلہ (جلد ۳ صفحہ ۲۲۹) بعضی معتزلہ چنین میگفتند مگر رای آنها مقبول شدہ نتوانست آمدی در باب یک مسئلہ خاص حصہ شرعی یکے حوالہ را نقل کردہ و بعد بہ آن جواب نوشته است (رد کردہ) از آن تحریر استدلال مصنف امریکی خطای صریح و غلطی محض است (مرتب اقبالنامہ) آمید یا آمد یکسر ہم یکی از ولایات عراق است . (داوید)

مکتوب ۳۷ لاهور

مخدومی السلام علیکم. شما در یکی از مکاتیب گذشته تان نوشته بودید که از حضور سرور کائنات (صلعم) اگر کدام مسئله پرسیده میشد آن حضرت گاهی انتظار وحی میکشیدند اگر وحی نازل نمیشد از آیات قرآن شریف استدلال فرموده آن آیات را میخواندند. حواله این بیان در کدام کتاب یافته خواهیم توانست (۱) آیا شما این را از کتاب ارشاد الفصول قاضی شوکانی گرفته اید؟

مطلب دومی که جستجو میکنم که: - آیا جوابیکه بنا بروحی می دادند بر تمام امت حجت میشود؟ (۲) و آن وحی در قرآن شریف داخل شده است؟ آیا جوابیکه بنا بر استدلال میفرمودند و در آن وحی داخل ندارد آیا آنهم بر تمام امت حجت است؟ (۲) اگر جواب مثبت است از آن لازم می آید که تمام استدلالات آنحضرت (صلعم) در وحی داخل (۳) هستند یا به الفاظ دیگر آید در بین قرآن و حدیث فرقی نیست (۴) از جواب مطلع فرموده ممنون سازید.

مخلص محمد اقبال

۱-۱۶ اکتوبر ۱۹۲۳

مکتوب ۳۸

لاهور ۱۸ مارچ ۱۹۲۶

مخدومی السلام علیکم! درین ایام احتیاج شدیدی موجود است برای بوجود آوردن یک تاریخ مفصل فقه اسلامی در سربلین مبحث

خلص جوابات مولانا عاید بسوالهای مذکور:

۱- ذکر آن در کتب احادیث آمده است.

۲- بی شبهه

۳- در وحی خفی داخل هستند.

۴- فی صاحب در هر دو فرق بسیار است قرآن با الفاظ وحی و بتواتر منقول است و این حدیث های شریفه معنأ از وحی مأخوذند و بتواتر منقول نیستند.

یک کتاب کوچکی شایع شده بود که من آنرا دیده‌ام مگر متأسفانه بسیار کوچک و مختصر است و مسایلی را که بران بحث لازم است مولف آن آنها را از نظر انداخته اگر مولانا شبلی (رح) زنده میبودند من از ایشان التماس می نمودم. حال اخیر از شما دگر کیست که این کار را انجام بدهد؟ من بر اجتهاد یک رساله نوشته بودم ولی چون عاید به بعضی امور دل مطمئن نبود آنرا تا حال شایع ننموده‌ام اگر بیاد شما باشد از شما نیز عاید به چنین امور استفسار کرده بودم توجه جمعیت علمای هند باین طرف از ضروریات است چون شما صدر این جمعیت میباشید لهذا از شما التماس میکنم که اینکار را با التمام بدست خود بگیرید و دگرار کان ندو و طلبه فارغ التحصیل را شریک کار بسازید تا که به اقوام اسلامی اصل حقیقت فقه اسلامی معلوم شود من شنیده‌ام که مسلمانان البانیا و ضو راترك (۱) کرده‌اند و ممکن است که در نماز نیز تغییری داده باشند احوال ترکیه بخود شما معلوم است (۲) در مصر نیز تحریکی از بن قییل جاریست (۳) شاید در ایران و افغانستان نیز ظهور کند در ایران اندیشه از بابی ها موجود است و من بشوشم که خطر اسماعیلی باز ظهور نکند یک اصطلاح قدیم اسلامی موجود است (صوت الهی) یعنی آواز قبوله زیرا درین وقت در عالم اسلام کدام شخصیت خاص (مسلم للمعموم) موجود نیست که انقلاب طبایع امروزه را اداره و رهنمائی کرده بتواند مقصود اصلی اینست که امروز عالم اسلام احتیاج شدیدی به رهنمائی دارند و بعقیده من بعضی علمای هندوستان این کار را با حسن وجه انجام داده میتوانند. از پهلوی سیاسی ما سایر اقوام اسلامی را چندان مددی کرده نمیتوانیم ولی باعتبار دماغی برای آنها بسیار کار کرده میتوانیم... ارشاداتی را که در آیه (کریمه) وصوت آمده نیز خوب

۱- این خبر غلط بود.

۲- در ترکیه هیچ تغییری در نماز وارد نکرده‌اند.

۳- این خبر نیز بی اساس است حقیقت ندارد.

این همه حاشیه ها از مولانا سید سلیمان است

نهمیده نمیتوانیم از این زحمت دادنها عفو می‌خواهم اگر فرصت داشتید از جزئیات نیز مرا آگاه بسازید برای این احسانها همیشه شکرگذار خواهم بود .

بعضی خیالات نتیجه نقطه نظر فلسفیانۀ عصر حاضر اند برای ادا و ایفای آنها از اسلوب بیان فارسی قدیمی کمکی نمی‌رسد برای اظهار بعضی تاثرات الفاظ پیدا نمیشوند لهذا به اختراع ترکیب مجبوری دست میدهم البته این اختراع برای اهل زبان ناگوار می‌افتد زیرا دل و دماغ به آنها مانوس نمی‌باشد در نوشتن بعضی اشعار مرا آنقدر زحمت و تکلیف روحانی رسیده که بیان نمیتواند شود باز هم شکرالله تعالی به جامی‌ورم کاش چند روزی ملاقات شما حاصل میشد و موقع استفاده از صحبت شما میسر میگشت امید است که مزاج شما بخیر خواهد بود .
مخلص شما محمد اقبال

از مکتوب شماره (۹۰) که به عنوان مولانا سید سلیمان ندوی نوشته اند ذکر دعوت نامه اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید برای خود و مولانا ی مذکور و جناب سید راس مسعود (رحمهم الله تعالی) آغاز شده است و تا مکتوب ۵۷ که نه عدد مکتوب شود ذکر همین سفر به افغانستان آمده است که از صفحه (۱۶۷) کتاب تا صفحه (۱۷۷) و از ۱۰ - سه تا میر ۱۹۳۳ مسیحی تا ۸ - اکتوبر همان سال را احتوا میکنند .

و در مکتوب ۵۸ مورخه ۱۸ نومبر سال مذکور بر خبر مدعیه شهادت اعلیحضرت شهید اظهار تاسف عمیق و اضطراب گشیر مینماید .
در مکتوب ۶۲ (مورخه ۲۴ جنوری ۱۹۳۴) به مولانا مینویسد که سفر نامه کابل شما بسیار دلچسپ است ممکن شما یک بار باز آنجا رفتنی شوید .

در مکتوب ۶۳ (مورخه اول فیبروری ۱۹۳۴) مینویسد که در باب اجتماعاتی که قبل از آمدن مولانا عاید به مشوره تعلیمی در کابل منعقد شده بودند سید راس مسعود بعضی یاد داشت ها گرفته بود بر علاوه مادونقر فیض محمد خان وزیر خارجه و اعضای انجمن معارف و مشاور ترک شان نیز شامل بودند خط های سرور خان نیز آمده بود .

در مکتوب ۶۳ مورخه ۶ سپتامبر ۱۹۳۴ بازیه مولانا مینو یسد که سفرنامه افغانستان شما خوب است مردم آنرا بسیار پسندیدند اما با نفر دوم وضع مکاتیب علامه اقبال رفیقانه است نه شاگردانه سید راس مسعود را بنده (۱) بواسطه رساله معارف دار المصنفین شبلی (رح) شناختم بودم زیرا در رساله معارف که بنده مشترک آن بودم تقریظی عاید بیک کتاب آن مرحوم خوانده بودم کتاب مذکور نتیجه سفر راس مسعود به جاپان برای مطالعه طرز و سویه تعلیم و مکاتب جاپان بود چون تدقیقات او را نتیجه خیز و تمتع یافته بودم لہذا از آمدن او بکابل مسرور بوده در باغ با بر ملاقات علامه اقبال و اورفته و به صحبت شان مشرف گردیده بودم ولی از این قدر روابط قریب اقبال و سید راس مسعود مطلع نبودم.

سید راس مسعود از روی جلد اول (اقبالنامه) چنین عنوان و القاب دارد (نواب مسعود یار جنگ بهادر داکتر مرید راس مسعود) و از ساکنان بهوپال و نزد اعلی حضرت حمید الله خان که ذکر او را درین رساله کرده ام صاحب رتبه و جاه و اعتمادز یاد و وزیر معارف بهوپال بود مشاور الیه و قتی که در پوهنتون اسلامی علی گرنایب رئیس بود با علامه مرحوم شناسائی پیدا کرده بعد ها این شناسائی به رفاقت بسیار صمیمی انجامیده و روابط دوستی شان تا دم مرگ دوام داشت راس مسعود میدانست که علامه اقبال اکثر اوقات مریض بوده از پیشه (وکیل مدافع) که یگانہ وسیله حصول نفقه او بود محروم شده است و پیشه مذکور نیز مانع شعر و سخن و تالیف کتب و خطبات او میگردد لہذا نزد نواب صاحب بهوپال حمید الله خان معاش مستعری برای او منظوری گرفت و همچنان از سر آغا خان (که از طرف انگلیز ها لقب هزها یمن یافته بود) نیز برای او معاشی مقرر کرد ولی علامه معاش سر آغا خان را نپذیرفت و معاش حمید الله خان را قبول نمود برای شرح و تفصیل آن مناسبات بین این اشخاص و مطالب لازمه دیگر بعضی از مکاتیب علامه را به سید راس مسعود (وزیر معارف بهوپال) ترجمه و بعضا تلخیص مینمایم.

مکتوب ۵

(در اصل به انگلیسی نوشته شده بود. بعدها بار دو ترجمه شده)

لاهور: ۲۶- اپریل ۱۹۳۵ ع

مسعود عزیز من! نوازش نامه رسید از خبر عیالات شما مشوش شدم دعا میکنم که الله تعالی شما را زود صحت کلی عطا فرماید من انشا الله تا آخری به بهوپال خواهم آمد خانم من از عرصه ده سال بیمار و به عوارض جگر و قلب مبتلاست و حالات او را بیشتر ضعیف ساخته .

مایان تا وسط می انشا الله به خانه نو خود خواهیم رفت خدا کند تا آنوقت خانم من همت رقتن و گشت کردن پیدا کند شما نسبت بمن علاقه نیکه اظهار فرموده اید سبب ممنونیت من گردیده ولی در گفتن این مطلب بشما هیچ حاجت تا من ندارم که من امید بسیاری برای کامیابی این سلسله ندارم چند وقت قبل این خیال مرا خوش میساخت که در مساعی شما امید قوی برای موفقیت موجود است و در انصورت برای من ممکن میشد که در حق قرآن کریم مطابق افکار عصر حاضر آن یاد داشت های خود را امهیا میساختم که مدت مدیدی زیر غور من بود ولی حالانکه منم چرا چنان حس میکنم که این خواب من شرمندہ تعبیر نخواهد شد اگر برای من سامان وقف نمودن ساعات باقی مانده حیات مستعار میسر شود، من میدانم که از آن یاد داشت های که دایر به قرآن کریم دارم چیز بهتر دیگری به مسلما فان عالم تقدیم کرده نمیتوانم بهر حال دیده شود هر کار در قبضه قدرت الله تعالی است اگر شرف این خدمت اسلام درین عالم جدید برای من مقدر باشد الله تعالی برای تکمیل آن ذرایع لازمه ضروری را امهیا خواهد فرمود .

به خدمت بی بی مسعود صاحبہ سلام بگوئید علی بخش نیز به هردوی شما سلام و جاوید نیز بشما و آنها آداب عرض و تقدیم مینماید .

محمد اقبال

مکتوب ۱۰ - ۱۵ جون ۱۹۳۵ ع
 مسعود عزیزم. امید است شما و خانم بهمه وجوه دارای خیریت باشید من
 هنوز در انتظار خط شما هستم امید است که احکام لازمہ عاید بوجوه تقاعد
 صادر شده باشند مرا حالا صرف انتظار همان فرمانی است که در مکتوب
 سابق بشما نوشته بودم. اگر اعلیٰ حضرت (نواب حمید الہ خان) از پیچ مری
 عودت فرموده باشند فرمان را نویسانید ارسال دارید .
 دیروز تلگرام دولت افغانستان عاید به تعزیت و تسلیت (بسبب فوت
 مادام اقبال) هم رسیده و امروز سردار صلاح الدین سلجوقی شخصاً
 برای تعزیت آمده بودند. بسیار پیغام حوصله افزا و مسرت بخش است
 مکتوب لارڈ لودین از لندن رسیده و می پرسد که برای ایراد نطق ها
 (ریورڈز لکچرز) چه وقت به لندن می آئید؟ ولی اولاد هارا گذاشته رفته
 نمیتوانم. مادر (مرحوم) شان وصیت کرده که اولاد هارا یکروز هم از
 خود جدا نکنید. از احوال خیریت خانم مرا آگاہ بسازید و سلام مرابا آنها
 برسانید .

محمد اقبال شما

مکتوب ۳

۳۲۷

لاهور - ۳۱ - جولای ۱۹۳۷ ع
 عزیزی ممنون! امروز صبح مکتوبی بشما فرستاده ام از صبح امروز تا بعد
 از ظهر کسانیکه (رامن مسعود) مرحوم را میشناختند و کسانیکه غایبانه
 معترف آنها بودند برای تعزیت آمده میرفتند. ما تم مرحومی عالم گیر است
 تلگرام که ملفوف این مکتوب میفرستم از سردار صلاح الدین خان سلجوقی جنرال
 قونسل افغانستان مقیم سمله است. آنها خواهش کرده اند که به بازمانده
 گان محترم مرحومی. رسانده شود سہریائی نموده آفرایہ والدہ محترمہ
 و خانم صاحبہ سید مرحوم نشان بدهید. والسلام محمد اقبال
 مکتوب ۵ مورخہ ۷ - اگست ۱۹۳۷
 عزیزم ممنون صاحب! برای لوح مزار مسعود مرحوم این رباعی را
 انتخاب کرده ام .

نه پیوستم درین بستان سرا دل ز بند این و آن آزاده رفتم
 چو باد صبح گردیدم دمی چند به گلها آب و رنگی داده رفتم
 این رباعی را من برای لوح مزار خود ساخته بودم ولی تقدیر الهی (ج) همین
 بود که او قبل از من از دنیا پرود حالا آنکه به لحاظ عمر باید من از او
 پیشتر میمردم علاوه بر مضمون رباعی بیشتر از من به زندگی و موت او
 صادق تر میاید .

و اگر شعراتها یک بیت را برای لوح مزار پسند مینمائید پس بیت ذیل
 بخمال من بهتر خواهد بود .

ای برادر من ترا از زندگی دادم نشان
 خواب را مرگ سبک دان مرگ را خواب گران

باقی خیریت است ، غم مسعود تا من زنده ام زنده خواهد بود مکتوب پیشتر را
 جواب مفصل بنویسید .

محمد اقبال

شما یاد داشت کرده خواهید بود که اشعار مجوز علامه برای لوح مزار
 مرد و بزبان دری هستند معلوم است که در علیگروهکذا در بهوپالی
 ها زبان دری هنوز خوب مروج بوده است .
 اگرچه سلسله این نامه ها و مکاتبه طولانی است ولی بهمین نمونه ها اکتفا
 میکنم .

علامه اشعار دیگری نیز در ماتم سیدراس مسعود مرحوم انشا نموده اند
 و بهطبوعات پنجاب و علیگروه دکن فرستاده و نشر شده و در کتابهای
 او نیز دیده میشوند .

فهرسوم دکتر محمد عباس علی خان صاحب المختلص به لمعه جاگیر دار توده
 پور خاندیم مشرقی صوبه متوسط است . وای با او نه مثل مولانا سید
 سلیمان ندوی شاگرد او مستفیضانه مخاطبه میکند و نه برنگ مسعود
 رفیقانه بلکه او را بصورت شاگرد تعلیم و تلقین مینماید نظم های او را
 اصلاح و تصحیح و امتقارهای او را جواب و هدایت میدهد .
 مثلاً در مکتوب خود با او مینویسد .

مکتوب ۱۲

مکرمی لعه صاحب ! السلام علیکم .

دو خط یک کارت ورومان شما بذریعه برید سفارشی رسیدند . . .
جواهر پاره های شما در گنج سخن محفوظ اند و از دیدن آنها من محظوظ
میشوم . خدا کند برای شاعری مهلت کافی بیاید .
بشنوید :- برای غزل و رباعی قافیه شرط لازمی است اگر ردیف بآن افزوده
شود اطف سخن بیشتر میشود البته نظم محتاج ردیف نیست قافیه البته لازم است
چند وقت شده که (در محیط) نظم های بی قافیه و ردیف ساخته و نوشته
میشوند ، اینها تقلید نظم های انگلیسی میباشند که آنرا در زبان انگلیسی
(بلینک ورس) می نامند و در عربی (نثر مرجز) باید نامید اگر چه ذوق عمومی
همینطور آمده رفته ولی بخیال من این روش در آینده مقبول نخواهد شد .
برای نظم ها و الا موضوع و مضمون باید جستجو شود ، مضامین طبیعی با
انتخاب اعلاای موضوع قدری لطف میدهند و من دیده ام که نظم های شما
حتی الامکان از این خصوصیت مالا مال اند . پخته گی کلام حالا هم در خیالات
شما موجود است و با اشتیاق و مهارت رفته رفته حاصل خواهد شد .
مسئله شاعری قدیم و جدید نیز برای سرمایه ادب یک موضوع گردیده .
بحث جدید و قدیم را من تا حد مضامین فرسوده قبول دارم .

احساسات و جذبات شاعر روح شاعری است . جذبات انسانی و کیفیات
قلبی عطاای الهی است (ج) ولی ضرورت است که طبع موزون برای ادا نمودن
آن ، القا پراثر جستجو کند تقسیم اصناف نظم که از قدیم آمده اند همیشه
موجود و جذبات و احساسات انسانی تا بع ما حول خواهند ماند . لہذا باید
دانست که احساسات و جذبات هر شاعری که از ما حول اثر پذیر باشد آن
شاعر حامل طرز جدید متصور شده میتواند نه که نفس شعری ! اگر ما خلافت
ورزی قوانین عروض را پیشه کنیم قلعه شاعری منهدم خواهد شد . ازین
نقطه نظر باید گفت و این چنین گفتن کامل صحیح است که کار شعرای
موجوده باید تعمیری باشد نه تخریبی . خدا حافظ

مخلص محمد اقبال لاهور ۱۰

اپریل ۱۹۳۳

مکاتیبین و مخاطبین درجه اول علامه همان ذواتی بودند که مطالعه شدند در درجه دوم اشخاصی هستند که تعداد مکاتیب به آنها کمتر است ولی باز هم از اشخاصی نیستند که صرف یک مکتوب به اسمشان صادر شده باشد از ایشان نیز چند مکتوب را ترجمه یا تلخیص میکنم تا سابقه نیکه علت مکاتیب شده است و مشغولیهایی که در مناطق و صحنه های مختلفه علامه مرحوم داشته و نوعیت و سویه آن فعالیت ها آشکار شود .

شخص اول درین درجه ثانی مولانا عبد الماجد در پابادی مدیر (صدق) یکی از علمای فعال مشهور مسلمانان هندوستان بوده، بنام او یازده مکتوب صادر شده هموائی او و علامه اشتراک مقاصدشان را نشان میدهد که غم خواری دین اسلام است خصوصاً در هند زیرا «از یکطرف حکومت اجنبی سیاست او شکستن وحدت رعایا بود، و از طرف دیگر هند و ازم که آنهم حرکات برخلاف استقلال مسلمانان را داشتند از دیگر سوجهات و اختلافات بین خود توده اسلامیة دل مسلمانان فهمیده را رنجا نیده و علامه که این درد را بدرجه شدید حس میکرد گاهی منبع و گاهی مرجع فعالیت های مثبت و مصلحانه میشده .

مکتوب ۷ - ۱۲۹

لاهور - ۵ جنوری ۱۹۳۰

سخن و می السلام علیکم نوازش نامه شهادت پرور رسید عرض شکران من نیز برای یک هفته علیگر رفته بودم . آنجا آغاز یک زندگی جدید دیده میشد . سید اس مسعود مرد بسیار مستعدی معلوم میشود یقین دارم که از بساعی او در حیات پوهنتون تبدیل خوشگوار رخ خواهد داد شما نیز گاهی گاهی آنجا بروید و بر مطالب دینی باطلیه مذاکراتی اجراء نمائید . نتایج بسیار نیکویی ازین کار بدست خواهد آمد . با وجود قوت های زیاد مخالف که درین وقت بر علیه دین در هند (خصوصاً برخلاف اسلام) کار میکنند ، در دل جوانهای مسلمانان طپش و جوشی

هست ولی افسوس که در ما اشخاصی موجود نیستند که حیات شان بر دلها مؤثر باشد .

طبع سوم (بانکدرا) که عدد آن ده هزار خواهد بود چار بست غالباً تا دو ما . دیگر شایع خواهد شد .

حزب کانگرس لاهور آزادی کامل را اعلان کرده است اختلافات جماعات هنوز فیصله نشده اند . دیده شود که جماعت لبرال هندوها این اختلافات را چسان حل میکنند ؟ در مسلمان ها برای آزادی ولولہ موجود است مگر .

مشکل این نیست که بزم از سر هنگامه گزشت

مشکل اینست که بی نقل و ندیم اند همه

مخلص محمد اقبال

مکتوب ۸

لاهور - ۲۷ - جولای ۱۹۳۳ ع

جناب مکرم السلام علیکم

نوازش نامه شما حال رسید شکران مرا بپذیرید من به بسیار خوشی مضمون را خواهم نوشت ولی نه درین دسمبر زیرا اولاً شاید خارج بروم اگر باشم هم برای نوشتن یک مقاله دیگر وعده کرده ام اگر سیدراس سعود برای سال آینده بخواهند من حاضرم .

شما در اخبار خود مضمون مرا که در جراید انگلیسی طبع شده است ذکر کرده اید . آن در اصل یک (مخاطبه) بود که در جواب سوالات بانامه نگار یک اخبار (هنگری) کرده بودم . چنان معلوم میشود که نامه نگار مذکور آنرا بصورت یک مضمون مستقل ساخته و به اخبارات انگلیسی فرستاده است و بسی مطالب ضروری را کشیده و ترک نموده است شاید بجهت حفظ ربط مضمون خود عجیبست که در جریده (همدم) لکنهو کدام آقائی بران اعتراضات کرده است زیرا مقاصد مضمون مذکور را درست فهمیده نتوانسته است .

شما در مکتوب سابق خود بسبب ترجیح دادن اصول اجتماعی اسلام را بر اصول وطنیت - را امام العصر خوانده اید من عرض شکران مینمایم .

یک جریده نیشنلس (قوم پرست) که چهار مدیر مسلمان دارد و شماره اول آن امروز در لاهور نشر شده است مینویسد که « اقبال عذر انگ وطنیت تراشیده است » . ببینید که نو جوانان مسلمانی که در کالج های مغربی تحصیل کرده از نقطه نظر روحانی چقدر فرومایه اند آنها نمیدانند که اسلامیت چیست و وطنیت چیست . نزد آنها وطنیت محض یک اشتقاق لفظ وطن است و بس .

امیدست بعافیت با شید
محمد اقبال

نه (۹) مکتوب دیگر بنام (الملقب به مخدوم الملک) پیرسید غلام میران شاه صاحب ، بها و لپور نوشته شده اند و چنان معلوم میشود که مکاتبه را خود نجابت هم را دسیرانشاه آغاز نموده اند ، یکبار علامه را به کشمیر رفتن تشویق نموده اند ، علامه هم اراده رفتن داشته ولی عوایقی که ذکر نکرده اند مانع گردیده ، بار دیگر سیادت پناه مذکور ایشانرا بر رفتن حج در معیت خود تشجیع نموده اند ولی علت علالت آنرا هم برای علامه مرحوم ممکن ساخته است .

علامه مرحوم میگویند که اگر چه من لایق حضور بر قد منور حضرت سرور کائنات نیستم ولی امر (الطالحی) امید می درخشان می بخشد . شما امیدست آنجا مرا فراموش نکنید زیرا شما میراثا بدر باریت علاقه دارید و الحمد لله تعالی که مثل اولادهای بزرگان دیگر (که اسلاف شان هند را مسلمان ساخته) به غفلت و عیاشی و دنیا طلبی مشغول نگردیده اید و بوظایف ملیه بی اعتنا نیستید .

این مکتوبها در سنوات ۱۹۳۷ و ۳۸ نوشته شده اند .
دو شخص سوم و چهارم یکی خواجه غلام السید بن مدیر معارف کشمیر و دیگری پروفسر محمد سلاح الدین (به س) الیاس برنی منتظم دارالترجمه جامعه عثمانیه حیدر آباد دکن میباشند که بهر کدام

هشت هشت نامه صادر نموده اند دو نمونه این مکاتیب تلخیصاً تقدیم میشود ، از آن حس معاونت علامه با مور مطلوبه خواه جزوی باشد مثل رهنمائی بیک مطبعه و غیره یا کلی ، آشکار میشود ولو مریض هم هستند که چند ماه بعد وفات مییابند .

مکتوب - ۶

لاهور - ۱۱ - سپتامبر ۱۹۳۷

عزیزم سیدین صاحب ! مکتوب شما همین دم رسید شکران بسیار زیاد . صحت من از سابق کرده بهتر است ، در آواز نیز چیزی فرق پیدا شده است مگر متأسفانه اطباء مرا به جهت ضعف بهار تم از خواندن و نوشتن منع کرده اند . خط و کتابت بذریعه احباب کرده میروم گاهی آقای جاوید اینوظیفه را اجرا مینماید .

اراده داشتم که دایره اصول فقه اسلامی کتابی بنویسم ولی حالا این امید موهوم معلوم میشود . اندیشه مندم که مضمون شما را خوانده و نخواهم توانست . (۱) البته اگر شما به لاهور تشریف بیارید بعضی مقامات آنرا بمن شنوایند میتوانید .

مطبعه (اسلامک) (۲) کلچر) بسیار مطبعه خوب است . در لاهور یک مطبعه انگلیسی هم موجود است که چاپ آن اعلاست . اگر ساله شما بسیار طویل نباشد در اسلامک کلچر نیز شایع شده میتواند ، درینباب بامدیر (اسلامک کلچر) بادرس (مادل تون) لاهور مکاتبه نموده میتوانید .

- ۱- متأسفانه اندیشه شان صحیح برآمده علامه قبل از اشاعت کتاب مذکور بجوار رحمت پیوستند ولی خلاصه کتاب را که این عاجز برایشان فرستاده بودم خوانده و پسندیده بودند . (غ-س)
- ۲- اسلامک کلچر مجله نیست که در انگلیسی از لاهور نشر میشد بمعنی (ثقافت اسلامیه) (داوی)

ترجمه مسترنکلسن (۱) غلط است در اصل مصرع لفظ «فی» است (به فتح نون) که لفظ مقابله آن در انگلیسی (رید) میپاشد.

من توجه او را بدین سهو جلب کرده بودم ولی معلوم نیست که چرا از نظر شان مانده و چسان؟ در ترجمه یکجای دیگر نیز مرتکب اغلاطی شده است.

باقی از فضل و کرم خداوند جود است امید است که مزاج شما هم بعافیت باشد. به عابد صاحب سلام برسانید.

محمد اقبال

در یک مکتوب سابق مورخه اپریل ۱۹۳۶ ع به او نوشته بود که ...

پروف (ضرب کلیم) را دیده میروم امید است که تا آخر ماه می بطبع برسد. معلمه (برای اولادها) هنوز میسر نشده است. شما خدعه خواهید کرد که یک دختر نوجوان بسیار تعلیم یافته که تعلیم دینی هم دارد خواهش کرده که اتالیق آنها شود ولی بیک شرط که باید او را نکاح کرد. هر قدر فحما نیده شد قبول نمی کرد ناچار مکتب را با او قطع کردیم، تصویر هنوز ساخته نشده زیرا من در لاهور نبودم در موسم آینده خواهیم ساختند انشا الله ج و ید صحت دارد ...

با پرو فیسر الیاس در (۸) مکتوب دو موضوع زیر بحث آورده است یکی عاید به تألیفات پرو فیسر است، مشارالیه کتابی بنام علم المعیشت نوشته و برای علامه فرستاده، علامه آنرا مطالعه کرده و مینویسد که در علم اقتصاد ازین کامتر کتابی درهند نوشته نشده است و خدمت عظیمی بزبان اردو کرده اند (با آنکه خود علامه قبلاً کتابی بنام علم الاقتصاد دارد و نشر کرده بودند) کتاب دوم او بنام (مذهب قادیانی) است که از طبع اول آن مکتوبی برای تحسین نوشته و تقدیر نموده و بعد از طبع دیگر آن باز نامه بسیار توصیف کننده بقلم آورده مینویسد «که کتابی به این ضخامت مرجع و ماخذ تمام تألیفات آینده در رد (دقا دیا نیت خواهد شد و مدیر (طلوع اسلام) آقای نیازی

(۱) - توجه علامه مرحوم را من باین نکته جلب کرده بودم که مسترنکلسن در (اسرار خودی) صورت طفلان زنی مرکب کنی را سهو آذنی یعنی خانمی ترجمه کرده است.

غلام میبدی

(این است حال بهترین مستشرقین)

بعن خبر داده است که کتاب شما مقبولیت نهایت زیادی در هند یافته که سبب مسرت من شده است» پس از آن اورا تشویق میفرماید که: «تاریخ مسئله (بروز) را تحقیق و تتبع کنید زیرا این تدقیق بنیاد موهوم قادیانیت را از پای خواهد افکند. اساس قادیانیت مسئله (بروز) است و آن یک ایجاد آریائی است که در مقابل قرآن حکیم و احادیث شریقه و آثار عمومیه سامیه قیمتی ندارد».

مسئله دوم آن موضوع معالجه بیماری خود علامه مرحوم است که شکایات خود را مینویسد و پروفسور مذکور دواهای برای شان میفرستد.

دو مکتوب اول شان برای پروفسور صاحب مذکور در سنه ۱۹۱۷ ع و پنج دیگر در سنه ۱۹۳۶ و مکتوب هشتم در سنه ۱۹۳۷ نوشته شده است. بنام مسعود عالم ندوی مدیر مجله (الضیاء) که در عربی نشر میشد هفت مکتوب فرستاده اند مشار الیه از تربیت یافته گان مولانا میباشند بنده حدس میزنم که بواسطه علالت مولانای مذکور راحمت نداده با مسعود مکتوبه میکنند.

مطالب مهمه این هفت مکتوب قرار ذیل اند:

۱- فضل الرحمن انصاری کتابی بنام (عالم جدید اسلام ساخته شدنیست) در انگلیسی نوشته اند علامه آنرا از مسعود ندوی میخوانند. آنها علاوه بر آن دیگر کتابهای هم برای شان میفرستند. و علامه خطا بهای که در صدارت مسلم لیگ و مسلم کانفرنس ایراد فرموده اند برای شان میفرستند (حسب خواهش آنها).

۲- حدیث شریف عاید به پیشگوئی حضرت رسالت مآب (صلعم) **اَ تَرَكُوا الشِّرْكَ كَمَا تَرَكُوا كُم** از او میپرسند که در کدام کتاب ذکر شده؟ و اضافه میکنند که از ترکها مایوس نباید شد در آنها اشخاص غرب زده و متفرنج پیدا شده اند ولی ملت ترك مسلمان است حکومت شان بعد از تجربه دوباره العادری سمری اترك خواهد کرد.

۳- در موضوع اختلافات مسایل فقهی علامه مرحوم می نویسند در جرح و قدح های علمای اسلام عشق بحضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم پنهان است. بطالعه این بحث ها لذت روحانی بی انداز میبخشد.

مکتوب شما وقتی رسید که من اعلام الموقعین ابن قیم را می خواندم شما مواد کافی برای مطلب من به من رسانیدید بسیار شکر گذارم .

۳- میجو عه نظمهای دوست شما سید محمد قاروق بلیاوی را دیدم خوب اشعارند ولی هنوز کلام شان پخته نیست امید بهتری نظم شان موجود است .

۵- جاوید درین وقت ها به مکتب مییا شد سلام شمارا به او میرسانم او شبانه قرآن شریف میخواند . از بس که مکتوب ها نوشته ام حالا خسته شده ام بر کتاب شما نظریات خود را آینده خواهم نوشت .

(۶) شش مکتوب دیگر علامه بنام خواجه ایف . ایم شجاع پروفیسر در کالج بهاولپور صادر شده اند . شاید پروفیسر مذکور عاید به طرز و لهجه که علامه در اشعار دری خود استعمال میکردند چیزی نوشته باشند بنده دو مکتوب علامه را ترجمه و تلخیصاً توضیح میکنم .

لاهور ۲۰ - جنوری ۱۹۳۱ ع

عزیزی پروفیسر خواجه شجاع ۱۱ سلام علیکم .

نواز شنامه شما همین حالا رسید سراپا سپاس هستم به بسیار خوشی تشریف بیارید اگر احتمال خارج رفتنی برای من وقع شود بشما خواهم نوشت عکس نزد من فی الحال موجود نیست ولی سعی میکنم که تا تشریف آوری شما دستیاب شود .

در باب منظومات من اگر بک ایرانی آنرا نه پسندد سپیش آن خواهد بود که به لهجه دری (فارسی هندی) است مقصود من از شعر گوئی مطالب اخلاقی و ملی است زبان در نظم حیثیت ثانوی دارد بلکه به فن شعر من حیث الفن نابلد میباشم اگر این خیالات مرا کس بزبان (لهجه) مروجه ایران بنویسد برای مردم آنها شاید مفید بیفتد بهر حال هر چه شایع شده است حاضر و مهیا کرده خواهد شد نظم آخرین یعنی (جاوید نامه) که دو هزار بیت خواهد شد هنوز پوره نشده است شاید تا ماه مارچ ختم شود . امید است که شما بعاقبت باشید .

در مکتوب دیگر به پروفیسر مذکور علامه مرحوم در ۲۱ - اگست ۱۹۳۲ مینویسد :

مطلع نبودم که شما خارج رفته بودید در ایران فارسی را یاد گرفته اید حالا باید لسان عربی را خوب یاد بگیرید مگر اندیشه دارم که از عربی دانی علاقه‌ئی که شما با آثار فارسی پیدا کرده اید کم خواهد شد. هیچ زبان بادلربائی که عربی دارد مقابله کرده نمیتواند من در زمان طالب‌العلمی خود عربی را خوب یاد گرفتم ولی بسبب مشاغل دیگر مطالعه آن ترک شد با آنهم عظمت عربی را صحیحاً تقدیر و اندازه میکنم. متصل مکتوب شما دعوتنامه‌ئی از (ارسطو تلین سوسایتی) انگلستان رسیده و نطق‌های در آنجا ایراد نمودن را بمن تکلیف کرده اند اگر از طرف عراق هم دعوتی رسید کشتش زیادی برای مسافرت دیگری پیدا خواهد شد اگر رفتیم هسپانیه و شهرهای قدیم عربی را نیز خواهیم دید و بر آنها هم چیزی خواهیم نوشت.

مخلص محمد اقبال

چهار مکتوب اسمی (صغرا همایون مرزا) بیگم نوشته اند. در آن از مجله (النساء) تعریف میکنند و وعده میدهند که «پیام مشرق» دوسه ماه بعد از طبع می‌براید یک نسخه از آن خواهیم فرستاد، با شوهر شما (همایون مرزا) شرف‌شناسائی ندارم، مکتوب شما را در مجله (هزار داستان) خوانده‌ام سرور شدم.

شعرهای شما صاف هستند، من از فن اصلاح اشعار بسیار نا بلندم محض برای تکمیل ارشاد شما یکدوسه جا قلم زده رجعت دادم فرصت بسیار هم ندارم.

این چهار نامه از سنه ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۸ تاریخ دارند.

مکتوب دیگر بنام معتمد انجمن تبلیغ اسلام (میرسید غلام بهیجت نیرنگ) نوشته اند:

مکتوب ۳۶-۵-۱۹۲۸ ع
« عزیزم میرصاحب السلام علیکم.

بنظر بنده کار تبلیغ اسلام درین وقت بر همه کارهای دیگر مقدم است اگر مقصد مسلمانان در هند از سیاسیات تنها آزادی و بهبود اقتصادی باشد و حفاظت اسلام عنصر اصلی مقصد نباشد چنانچه از رفتار موجوده

شناسیت ها معلوم میشود . مسلمان هیچوقت در مقاصد خود کامیاب نه خواهد شد . اینسخن را من علی وجه البصیرت و بعد از قدری تجربه سیاسیات حاضره ادعا میکنم . روش موجوده سیاسیات هندستان تا جایی که تعلق به مسلمانان دارد ، برای دین اسلام خطر عظیمی است . بخاطر من خطر شدهی (۱) در مقابل خطر فوق الذکر هیچ اهمیتی ندارد ، یا اقلاً اینهم یک صورت غیر محسوس شدهی می باشد .

بهر حال با جان فشانی که شما کار تبلیغ را پیش برده اید اجر آنرا حضرت سرور کائنات (صلی الله علیه وسلم) داده میتوانند من به هر جائیکه موقع بیا بم بحیث نماینده شما برای گفتن و شنیدن حاضر مگر شما و مولوی عبد الماجد بدایونی برای دوره هندستان جنوبی آماده و حاضر باشید .

اما کار ترجمه نطق های من اگر ناممکن نباشد بسیار مشکل بودن آن شبهه ندارد . مخاطب این نطق ها آن مسلمانانی میباشد که از فلسفه مغرب متأثرند و خواهش دارند که فلسفه اسلام با الفاظ فلسفه جدید بیان شود و اگر در تخیلات قدیمه خامی هایی باشند آنرا رفع نمایند . کار من بیشتر تعمیری است نه تخریبی « و درین تعمیر من بهترین روایات فلسفه اسلام را ملحوظ خاطر داشته ام ، ولی گمان دارم که عالم اردوخوان را از آن چندان فایده نرسد ، زیرا من فرض کرده ام و عقیده داشتم که علم مطالب زیادی را خواننده یا شنونده قبلاً دارا است غیر ازین چاره نبود !

سه نطق امسال نوشته شده اند . و سه تا را بسال آینده خواهم نوشت . و آنها را در مدارس به دسمبر ۱۹۲۹ یا جنوری سنه ۱۳۳۰ تقریر خواهم کرد . به حیدرآباد دکن نیز توقف خواهم نمود زیرا تلگرام پوهنتون عثمانیه آمده آنها نیز میخواهند که در آنجا نطق هایی ایراد نمایند تا دسمبر آینده اینهمه نطق ها حاضر و طبع خواهند شد . آنگاه یک نسخه

۱ - شدهی تحریک هند و ها بر ضد شیوع اسلام در هندستان (ش.مضموم و دال.مشهد ها مک:وب غیر مملووظ یای ساکن ماقبل مکسور)

آثار خدمت شما فرستاده خواهم توانست .
امید است مزاج شما بخیر باشد .

مخلص محمد اقبال

مکتوب دیگر بنام عشرت رحمانی است که از ساکنان لکنهو
مییاشند . علامه در باب نامه های اومی نویسد که در حیات من چنان
واقعه فوق العادهئی نیست که برای دیگران سبق آموزش و دامن انقلاب
تدریجیئی که در خیالات واقع میشوند . البته سبق هائی دارند .
حسن ظن شما در باب من نهایت زیاد شده که مرا وسیع و منشا بیداری
مسلمانان هند خوانده اید چه عرض کنم اگر در تاریخ بیداری هندستان
نام من هیچ ذکر نشود من بگذره سلول نخواهم شد عاید به خیال شما من
گمان داشتم که این نکته را کس قطعاً احساس نکرده لهذا ، نهایت
متعجب شدم که نویسنده گرامی مقدمه کتاب (تذکره) مولانا ابوالکلام
آزاد به عبارتیکه نام محمد علی و شوکت علی و مرا ذکر کرده است
این خیال مرا بیشتر تقویت نمود .

این مکتوبها از سنه ۱۹۱۹ ع تا سنه ۱۹۲۱ نوشته شده اند .
در کسانیکه صرف یک یک مکتوب بنام آنهاست یکی هم (حافظ
محمد فضل الرحمن) (انصاری) است . علامه مرحوم باومی نویسد .

مکتوب ۲۳۲

تاجائیکه مسئله به (تحقیقات در باب اسلام) تعلق دارد ، استادان
پوهنتون های فرانسه ، جرمنی ، انگلستان و ایتالیه مقاصد خاصی
دارند که آنها را زیر پرده و طلمس ظاهری (تحقیق عالمانه) و

۱ - در یک مکتوب دیگر نمبر ۱۳۵ نام این شخص سید فضل رحمان
نوشته شده است و کتاب او را که (عالم جدید اسلام ساخته میشود)
علامه مرحوم خواهش مطالعه کرده است . مادامکه انصاری است
معلوم است که سید نیست .
داوی

(احقاق حق) میپوشانند طلبه ساده لوح مسلمان در طلمس آنها گرفتار شده گمراه میشوند. درین صورت مقاصد عالیّه را که شما دارید در نظر گرفته بالاتّما مل گفته نمیتوانم که رفتن شما به اروپا بیفایده است. شاعر مشهور (میر) میگوید:

از فرزند عطاری که سبب بیماری شده دوا خواستن کمال ساده گی است.

به مصر بروید در زبان عربی مهارت حاصل کنید علوم اسلامیّه تاریخ دینی و سیاسی اسلام، تصوف و فقه و تفسیر را بغور مطالعه کنید و با روحانیت اصلی مبارک و قدسی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آشنا شدن را سعی ورزید. اگر ذهانت خداداد باشد و طپاشی برای خدمت اسلام در دل داشتید بنیاد آن نهضت را که حالا خیال دارید گذاشته میتوانید.

اما اگر برای خواندن فلسفه به اروپا میروید عیبی ندارد اگر چه برای حالت امروزه مسلمانان فلسفه و ادبیات ضرورت ندارند. در آن صورت نیز بذریعہ تیزس تعلیمی حاصل کردن فضول است. شاخ های مختلفه فلسفه اروپا را مطالعه نموده درجه گرفتن لازم است بنده مریض هستم مکتوب هذا را بدست یکی از دوستان نوشته خدمت شما میفرستم والسلام.

در مکتوب های یگانه یک مکتوب بسیار جالب نظر است یکی از اهل دیره غازی خان یک رباعی علامه را بسیار خوش کرده و به او می نویسد که این رباعی را بمن ببخشید من بنام خود شایع میکنم. اقبال هم قبول میفرماید تعجب است که مرتب اقبال نامه آن مکتوب را با نام و نشان آن شخص و اصل رباعی را نیز نشر مینماید. با آنکه علامه مرحوم آن رباعی را از (ارمغان حجاز) میکشد و نشر نمیکند بلکه عوض دیگر رباعی میسازد.

با آنکه آن شخص از افغانستان نیست و کس از اهل افغانستان او را نمی شناسد ولی باز هم بنده از ذکر نام او و اصل رباعی صرف نظر میکنم.

نیا از احمد نام شخصی که اولاً در پوهنتون الہ آباد طالب العلم و بعداً در مکتب عیسویان لکھنو معلم است از علامہ مذکور دو خواہش میکند .

یکی عاید بوضع اسلام بحیث یک قوت در مقابل جریانات سوشلزم و کمونیسم در سنہ ۱۹۳۱ .

دوم کہ او میخواہد برای اسلام خدمت کند در سنہ ۱۹۳۵ علامہ در جواب سوال اول او مینویسد کہ شما خطبات مرا کہ بنام (تشکیل جدید الہیات اسلامی) طبع شدہ و بن آنہا را در علی گرو ہندستان ایراد نمودہ بودم بخوانید برای فہم مسائل دینیہ (خصوصاً اسلام) تربیت خاصی ضرور است . بیاسفانہ نسل جدید مسلمانی ازین تربیت (اکثراً) عاری میباشد . باعث این سہمیبت (برای مسلمانان) غیردینی شدن تعلیمات شان است و نزد ہندوہا کہ دین چندان برچوہ نیست .

در جواب سوال دوم میفرماید :- کہ اول شما باید تاریخ دینی و سیاسی اسلام و ثقافت (کلتور) آنرا با بحرانیکہ از اثر افکار جدید غرب بر افکار و زندگی مسلمانان امروزہ نازل شدہ است مطالعہ نمائید .

ثانیاً بدانید کہ در اسلام انجمن ہای تنخواہ دار تبلیغ هیچ وقت موجود نبودہ و وظیفہ تبلیغ بہ سعی و سرگرمی ہای انفرادی انجام شدہ اند ، قارہ افریقا از سعی انفرادی چنان مسلمانانی ہدایت اسلام یافتہ کہ نزد شان وسایل ظاہری خدمت موجود نبود اشاعت اسلام در ہند نیز نتیجہ مساعی انفرادی (بی تنخواہ) بودہ .

در آخر جلد اول مضمونی بر فلسطین ہم دارد . وقتیکہ مسلمانان پنجاب بر حمایت برطانیہ از اسرائیل و تمرکز آنہا در فلسطین یک اجتماع عام در لاہور برای اعتراض و اظہار ناراضائی منعقد شدہ و دند علامہ اقبال از اشتراک عذر میخواہد ولی یک مقالہائی بطرفداری مقاصد اجتماع مذکور می نویسد کہ در مجلس آنہا خواندہ شود .

درین مضمون حق نداشتن یہود و عیسایہا را بر فلسطین تاریخی و منطقاً و عدالتاً اثبات و مقاصد استعمار برطانیہ را تفصیل دادہ میگوید این مسئلہ بنفع برطانیہ تمام نخواہد شد بلکہ ضرر بزرگی بہ او خواہد رسید

آرزوهای او را برای نفوذ بر مدیترانه نیز تقویت نخواهد کرد بلکه مسلمانان عالم را بیشتر مخالف خود خواهد ساخت. و بعد از تنسیخ خلافت اسلامی این ضربه بزرگ دیگری است که به پیکر عالم اسلام میزنند اما این موجب عبرت و بیداری آنها نیز خواهد شد.

بعد از مضمون فلسطین ترجمه مکتوبی است که به پروفیسر نکلسن مترجم کتاب (اسرار خودی) مینویسد و در آن بر نظریات خود او و کسانی که در اروپا بر ترجمه انگلیسی کتاب مذکور انتقاداتی کرده اند جواب میدهد. و میگوید آنها نیکه تخیل مرا عاید به (انسان کامل) با نظریه (فوق الانسان) نیستی یک چیزی فرض کرده اند سهو نموده و هم میگویند که (تصادم) را نیستی از نظر سیاسی می بیند ولی من از نقطه اخلاقی ضرور میدانم علامه مرحوم مضمون (انسان کامل) را در یک کتابی بعنوان (الهیات ایرانی) در سنه ۱۹۰۸ ع تالیف و درج نموده بود.

بعد به طرف مکتوب مسترد کنسن نام انگیزی متوجه میشود که بنام اقبال فرستاده و در آن مطالب اقبال را غلط فهمیده منتهای آمال او را قوه جسمانی خوانده آنرا دفع میکند و خود را طرفدار قوه مادیه و جسمانیه می بلکد معتقد به قوه روحانیه میدانند. جنگ را بد و مضر میخوانند الا وقتیکه قومی برای حمایت حق و صداقت فیصله حرب بکنند و باز دو جمله طویل و اخیر کتاب انترودکشن (۱) (توسوشیولوژی) مؤلفه مستر میکلز را تعریف و تحسین و عیناً ترجمه و تشریح مینماید که در آن بر موضوع انسان کامل و اصلاح بشر عصر حاضر و اعمال او شان بواسطه ورود پیغمبر و هم بعضی شعرای الهام دار بحث شده است.

بعد از آن مطالب عالیۀ اسلام مثل طرفداری امن و صلح حریت و مساوات دفع تبعیض و احمیت نداشتن رنگ و چهره و نژاد و غیره را مفصل مدلل شرح میدهد و دعوا میکند که فلسفه (اسرار خودی) من از افکار و مشاهدات حضرات صوفیه و حکمای اسلام ما خود و مقتبس است و میفهمند که عقیده برگسان در باب (زمان) نیز در نظر حضرات مذکور چیزی نوی نیست. سرچشمه و سبب آیات او (اسرار خودی) و جمله آثار او قرآن حکیم است.

(۱) معرفی سوشیولوژی (علم اجتماعات)

افکار جدید را در لباس قدیم نمی بلکه افکار قدیم را در لباس جدید تقدیم نمودن است .

جلد دوم اقبالنامه دارای یکصد و هشتاد و هفت مکتوب است بنام ۴۴ چهل و سه نفر که چارصد صفحه کتا برا احتوا میکنند، ۷۷ صفحه مقدمه جناب مرتب شیخ عطا الله ایم ای که در شعبه معاشیات کالج تجارتی هیلی کار میکنند میباشند این جلد در سنه ۱۹۵۱ میلادی طبع شده است (۱۳۲۹) هـ ش . در این جلد به پنج نفر بیش از ده مکتوب و به شش نفر کمتر از ده و بیشتر از ده مکتوب و به نه نفر سه یا دو مکتوب و به نوزده نفر یک یک مکتوب از علامه مرحوم موجود است .

بعضی از این مکتوبها را اشخص مکتوب الیه برای جناب مرتب فرستاده است و بعضی را مرتب از مجلات و جراید که وقتاً فوقتاً مکاتیب مذکوره را دستیاب و طبع نموده اند با اجازه صاحب حق جمع و درج نموده اند و کیفیت بعضی معلوم نشد که بچه طریق بدست مرتب صاحب اقتاده اند . شک نیست که مجموعه این مکاتیب (جلد اول و دوم) که به (۴۵۴) مکتوب میرسند، کل مکتوبهایی که علامه مرحوم نوشته اند نمی باشد شاید تعداد زیاد مکتوبها هنوز هم بجایهای دست نارس مانده باشند یا خدا نخواسته تلف شده باشند یا معامله طبع و نشر آنها هنوز پوره طی نشده، و مقدار کلی همانا از کتاخانه خود علامه بتوسط بیاغلی جاوید پسرشان تهیه شده است . در جلد دوم اقبالنامه (۱۳) مکتوب بنام مستر جناح (که بعد رئیس جمهور پاکستان انتخاب شدند) موجود است از سنه ۱۹۳۶ و ۳۷ء در این مکاتیب پیشنهادات، تجاویز و آرای خود را علامه موصوف (بعیث یک همکار مخلص و بیغرض) به جناح مرحوم تقدیم مینماید که در آن بر حقوق استقلال و استحكام مسلمانان هند حفظ ثقافت اسلامی، زبان اوقاف و اقتصاد آنها تاکیدات زیاد موجود است و از فعالیتهایی که خود او در ین راه در پنجاب خصوصاً و در دیگر ایالات هند عموماً کرده میرود اطلاعات مفیده و همکارانه مینمیشد .

و تجاویز دهند و هار اعیار آند خواننده، مستر جناح را ایقاز مینماید که تنها اقتصاد نمی بلکه وحدت ثقافتی مسلمانان با ید اهمیت زیاد داده شود،

و هم میگوید که خودم هم برای مذاکره شفاهی اینمطالب به دهلی میایم و درجنرال کونسلیگری افغانی اقامت و سکونت خواهم گرفت .
اکثر این مکاتیب راسری و محرمانه نوشته و بزبان انگلیسی بودند ولی بعد به اردو ترجمه شده اند .

چون حالا آن مساعی و مطالب بکار نمی آیند لهذا بنده ترجمه آنها را لازم ندیدم . تعداد مکاتیب علامه برای مرحوم مستر جناح (الملقب به قاید اعظم) از همه بیشتر نیست ولی بنده بجهت اهمیت فعالیت سیاسی که افکار علامه مرحوم در تشکیل یک دولت مستقله اسلامی داشته و شهرت شخص مخاطب او آنرا (بر حسب ترتیب اصل کتاب) اول گرفتم .
یکی از دوستان صمیمی علامه اقبال (سرکشن پرشاد) نام هندویی است که وزیر نظام حیدرآباد (۱) پادشاه دکن است و ملقب به یمین السطنه و مها راجا میباشند ، چون مشارالیه قبلاً در پنجاب بوده و بمسلما نان کمک زیاد کرده لهذا اقبال از بی تعصبی او و خدمت او برای مسلمانا ن بسیار خوشش آمده است ، در عین حال ، هندوی مذکور شاعری و بزبان دری ماهر و غالب شعرهایش نیز بزبان دری است و غالباً (شاد) تخلص دارد . اگرچه بنده شعرهای او را گاهی ندیده ام ولی چون علامه اقبال از آنها تعریف و تحسین زیاد مینماید لهذا میخواستیم گفت که شاعر رشیدی است ، نثرهایی در (اردو) هم دارد .

بنام این شخص بیست مکتوب موجود است که همه در جواب مکتوبهای پرشاد است و از سنه ۱۳ آغاز و تا سنه ۲۶ مسیحی دوام میکنند مطالب آنها اکثرآ به امور و احوال دکن عاید است . و در اکثر مکتوبها آثار و اشعار خود را بیکدیگر مینویسند خواه یک بیت باشد و خواه غزل و غیره . علامه بعضی اوقات با و هدایت هم میدهد چه در باب مطالب ادبیه و تعلیمیه و چه در باب مسائل سیاسی و خائنه گوی پرشاد

۱ - قانون اساسی موجوده هند نوابها و سلطانها و راجاها را القاع کرده است . (داوی)

ولی با وجود شوق بسیار به ملاقات پرشاد و دعوت‌های پرشاد مثل عطیه و والدینش از رفتن علامه برخوردار نمی‌شوند زیرا محکمه دعاوی و مکاتب تعلیمیه وقت علامه را سخت محدود ساخته حتی برای شعر ساختن فرصت ندارد در یکی از این مکتوبها که ۱ بر ۳ و مورخه (اول نوامبر ۱۹۱۶) به مهاراجای مذکور می‌نویسند:

سرکار و الاتبار! تسلیم مع التعظیم .

نوازشنامه شما رسید. این داعی دور افتاده را بالا التزام یاد میفرمایند سپاس گزارم. رفتن من از لاهور بمقصد سیاحت نبود اگر سیاحت میتوانستم ممکن نبود که اقبال باستانه شاد نیاید بمقصد محض استراحت بود محکمه لاهور (بسیب حرارت هوا) مسدود بود و اوایل متعلقه آن هم من میخواستم جایی بروم که کسی سرانشنامه و سایل رفتن کوهسار مهیا بود و استراحت به تنهایی میسر بود ولی تنها بجای پرفضایی رفتن و اهل و عیال را در گرمی گذاشتن خلاف مروت مینمود لہذا به یک‌دوره رفتن که مثل لاهور گرم است ولی رفت و آمد مردم موجود نبود درین تنهایی ها چیزی از حصه دوم (اسرار خودی) نوشته توانستم و پلان (تصور) یک نظم که عنوان آن (اقلیم خاموشان) خواهد بود بدماغ آمد و مقصد آن همین خواهد بود که اقوام مرده در دنیا بچه مشغول و حالات، احساسات و خیالات آنها چه نوعیت داشته میباشند ؟

علامه با او چنان مخاطبه میکند که گویا بیک مسلمان می‌مخاطب است چنانچه در مکتوب ۱ بر ۳ مورخه (۱۱-جون ۱۹۱۸) مینویسد که از علالت دختر سرکار (شما) شنیدم پریشان شدم الله تعالی (ج) صحت عاجل کرامتفرماید. انشا الله فردا بعد از نماز صبح دعا خواهم کرد دیروز شام هلال رمضان المبارک دیده شد امروز روز اول است این مخلوق رو سیاه خدای تعالی گاهی تهجد میخوانم و بعضی شبها تمام شب بیدار میباشم بفضل و کرم خداوند (ج) قبل از تهجد و بعد از آنهم دعا خواهم کرد عبادت الهی (ج) درین وقت بسیار لذت میدهد عجب نیست که دعا شرف اجابت یابد زیاده چه بنویسم پریشانی طالع بیشتر

شده میروند الله تعالی به همه اطمینان عطا فرماید عزت و آبرویشان را محفوظ دارد باقی دعای بلندی براتب شما .

مخلص محمد اقبال

از مکتوب ۵ بر ۶۸ مورخه ۷ مارچ ۱۹۱۷ واضحاً معلوم میشود که هردو نفر مرزاها و شفرهایی باهم دارند چنانچه علامه به پرشاد مینویسد که سه چار روز میشود با الله اکبر ملاقات کردم ذکر شما هم شد مطمئن باشید باز دوره ای که نستعین خواهد آمد .

در مکتوب ۸ بر ۱۷ مورخه (۳۰-۳۱ جون ۱۹۱۷) مینویسند :

ایک تعبد کوچ کرده حالاً قریب عرش خواهند بود یا بن رسیده خواهند بود این رموز دلیل صحبت های سابقه زیاد و بسیار دوستانه و خصوصی است که در پنجاب یا شاید جای دیگری هردو نفر را اینهم داشته بوده اند جناب مرتب نیز کدام شرح یا حاشیه ئی در باب این لقب های عجیب نداده است در آن ایام بعضی جاسوس های حکومت انگلیس در هندوستان خود را قیافه و شهرت اشخاص بزرگ و متقی و جای رسیده میدادند باین مناسبت قصه پر لذت و عبرتی بیاد بنده آمد که نظریه فوق را تأیید مینماید

جناب مولائی مولوی عطا محمد صاحب قندهاری مرحوم که از فحول علمای متقی و بزرگان قندهار بود و پیشه ظاهری خود را کتاب فروشی آثار قلمی ساخته بود (رحمه الله تعالی) فرمودند که جناب فضایل مآب مرحوم ملا قطب صاحب (قدس الله سره العزیز) که یکی از پیشوایان بسیار بزرگ روحانی قندهار بودند و بر مثنوی مولانا جلال الدین ابلخی ثم الرومی و اشعار حافظ (قدس الله تعالی سرهما) شروح صوفیانه نوشته و بعضی طبع هم شده اند صاحب کشف بسیار قوی و کرامات عجیری بودند یکبار حاجی لعل جان تا جر قندهاری (غفر الله له) از کابل قایلین ها خریده و به پشاور برده بودند مدت زیاد صبر کردند ولی برای خریدن کسی نمی آمد در همین اوقات یک مکتوب از جانب ملا قطب صاحب برای شان آمد بعد از مزاج پرسی نوشته بودند که مصرع (ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد) چند وقت بعد بردی از

تجار هندی ساکن پشاور آمده و قالینهای حاجی صاحب را قیمت کردند و گفت که پول قیمت آنرا یک هفته بعد میدهم حاجی هم قبول کرد ولی هنوز یک هفته نگذشته بود که خریدار مذکور اعلان افلاس کرد و حاجی لعل جان با نقصان سرمایه و شماتت های همسایه خایب و خاسر به قندهار رفت روزی اراده کرد که نزد پیشوای خود ملاقطب صاحب پرود در آنوقت ها هر دو چشم جناب ملاقطب صاحب نا بینا شده بود خود حاجی لعل جان گفت همینکه به دروازه مسجد شان در آمدم قطب صاحب فرمودند مخلص بی عقل را چه باید کرد مخصوصاً بتو خط نوشتم که ای کبوتر نگران باش تو چه احتیاطی کردی؟ چه تدبیری سنجیدی که از شر شاهین های مقبوضات بر تانوی محفوظ بمانی؟

درین سلسله قصه دیگری هم کردند که با اصل موضوع ما مربوط است ولی بی قصه حاجی لعل محمد مذکور مغبون تاثیر درست و واضح نمیکرد لہذا اول آنرا نوشته و حالا این واقعہ را نوشتم .

مولای مولوی عطا محمد مرحوم در سلسله کرامات ملاقطب صاحب (ق) فرمود که اینعاجز یا یکی از دوستان خود در شالکوت (کوئته) بودیم یکروز آوازه شد که یکی از بزرگان بسیار جای رسیده و مبارک از پنجاب به کوئته می آیند مردم و تجار مشهور و معتبرین زیاد به استانه باقریب دوصد موتر رفتند که او را استقبال کنند هر کس از سیماهای نورانی و کرامات علنی متعدد او بحث مینمود یک شب در حجره دوست من گفت که عمر را عبث میگذرانم بهتر است برویم و مرید شویم که از طرف و ساوس و دسایس نفس و شیطان ایمن شویم عجب فرصتی است جوانی باز اینطور وقت و اینچنین شخص جای رسیده نخواهم یافت من هم رضا دادم که خوب است باید برویم دوسه روز بعد مکتوب از جانب ملاقطب صاحب از قندهار با هم این عاجز رسید بعد از سلام و احوال پرسی نوشته بودند که .

دورست سرآب درین بادیه هشد ار تاغول بیا-ان ففرید به سرات
این عاجز که از عقیدتمندان ملاقطب صاحب مرحوم بودم نزد خود فیصله

کردم که نمیروم و سر یدایش شخص نمیشوم ولی برقیق خود اصل عات را که اشارت مکتوب مذکور بود گفته نتوانستم و عذر کردم که مریدی کار مشکل است من نمیروم او تنهارفت و باز باو ملاقی نشدم که چه کرد اما قریب دو هفته بعد بمردم معلوم شد که آن شخص نه بزرگ بود نه جای رسیده بلکه مزوری بود که جاسوسی او به انگلیزها به بعضی مردم آشکار شد و او بی سرو صدا از کویت به جای نا معلومی رفته پنهان و کرامت ملا قطب صاحب (ق) آشکار و ثابت تر گردید .

علامه اقبال همچو اشخاص را به قطاعات خود و به معلومات دوستان بی حساب خود می شناخت و شادر اطلاع میداد و چنین رموزی استعمال می نمود چنانچه در مکتوب دیگری ۶۷۳ در باب یک شخص دیگر که نیم نام او را حافظ علی شاه نوشته و نیم دیگرش را نوشته است یا نیم آنرا مرتب حذف کرده است نیز به شاد بزبان بسیار مذهب و محتاطی شناساند که او پیرنی بلکه مرد ز رنگی است که موجب دوا ندازی بین مسلمانان شدن میخراست الخ .

* * *

عبدالرحمن چغتائی یکی از مصورین مشهور پنجاب است و برادرش ماستر (معلم) محمد عبدالله چغتائی هر دو در کمال اخلاص به علامه دیده میشوند اگرچه بنام اولین محض دو مکتوب است ولی بنام دومین ۱۹ مکتوب که اکثر از لاهور و بعضی از لندن صادر شده اند وضع ایشان با علامه وضع شاگردان بسیار مطیع معلوم میشود اکثر مکاتیب ۱۹ گانه که بنام محمد عبدالله نوشته اند عاید به خواستن البیم ها یا کتابها است که از خود مکتوب الیه یادوستان او یا از کتابخانه مکتب گرفته شخصاً بخانه علامه بیارند و سه چار سطر میخترند . بعضی مکاتیب طویل دارای مطالب عمده علمیه یا هدایات نیز میباشد مکتوبها از سنه ۲۵ گرفته تا سنه ۳۷ دوام دارند معلم محمد عبدالله وقتی به ایتالیا بوده لهذا این مکاتیب علامه در موضوعات خانه گی فی بلکه ملی و بین المللی نوشته شده اند بعضی از این مکاتیب طویل را تلخیصاً ترجمه میکنم :

۱۴ بر ۱۵۰ - جون سنه ۱۹۳۷ ع

عزیزم محمد عبدالله چغتای .

مکتوب شما رسید . مشاغل علمیه تان مبارک باد . زندگی دایمی
المریضی دارم باز هم صابرو شاکرم . اگر مرگ بیاید مر استبسم خواهد
دید انشاء الله تعالی مطالبی را که ذکر کرده اید چون بزبان ایتالیائی
است متأسفانه من علم ندارم و اگر ممکن باشد آنرا در انگلیسی ترجمه
کنا نموده بفرستید . مصارف ترجمه و تایپ آنرا من می پردازم و اگر امکان
نداشته باشد اصل رساله های را که این مضامین در آنها شایع شده اند
بفرستید من اینجا سر رشته ترجمه آنرا می کنم و وقتیکه شما از اروپا
پس بیایید اصل رساله ها را بشما پس میدهم . مضمون بر (دیکارت)
نوشتن را حالا حوصله ندارم . اگر شما در پاریس کدام عالم نوجوانی
بیابید (غالباً شرقی) با و بگوئید که کتاب مشهور دیکارت (اصول)
میتود را با احیاء العلوم امام غزالی مقابله کند و به او روپائیان
نشان بدهد که دیکارت برای این کتاب خود در اروپا بنیاد نگذار
چندین علم و فن شده است تا چه اندازه سمنون احسان مسلمانها میباشد
مورخ فلسفه غرب (سواس) مینویسد که اگر دیکارت عالم زبان عربی
می بود ، می گفت که مطالب را از غزالی دزدیده است ولی شاعر مشهور
ایتالیائی دانته نیز شاید عربی نمیدانست ولی کومیدی او از افکار و
تخیلات حضرت محی الدین ابن عربی لبریز است . حقیقت این است که
نتایج افکار مسلمانان در اروپا عموماً مشهور شده بودند و مفکرین و
تعلیمیافته های بزرگ بزرگ اروپا خواه عربی میدانستند یا نمی دانستند
با تخیلات اسلامی عموماً آشنا شده بودند . کتابهای انگلیسی بما
مسلمانان هند تلقین کرده بود که موجد منطق استقرائی بیکن
است حالانکه تاریخ فلسفه اسلامی نشان میدهد که در اروپا ازین
بزرگتر روغی تا امروز گفته نشده است . معترض اول بر شکل اول
منطق ارسطو یک منطق مسلمان بود . در مؤلفات (جان ستوارت مل)
همین اعتراض تکرار شده است و طریق استقرائی مسلمانان آنها قبل از
بیکن به تمام اروپا معلوم شده بود .

با محمود خضیری سن در همپا نیه ملاقی شده بودم در آن وقت
 مشارالیه در فقه اسلامی مشغول تدقیق و تتبع بود . بسیار جوان نیکی
 است . من خوش شدم که او بر نصیرالدین طوسی مقاله مینویسند و می
 میخوانند . به او بگوئید که در تحریرات طوسی آن قسمتی را که
 پیر اهل پاسا و ایت ائمه را طوسی معنی کرده که
 ثابت کند بالخصوص مطالعه کند بلکه در همین ضمن تحریرات معاصر
 ایشان را نیز مطالعه نماید ازین تحقیقات بایشان آشکار خواهد شد که
 ریاضی دانان مسلمان در قرون وسطی بهمان نتیجه رسیده بودند ، ممکن
 است که ابعاد مکان از سه بیشتر باشد صوفیه اسلامی ما از مدت مدیدی
 قابل تعدد زمان و مکان بوده اند . این خیال را در اروپا از همه پیش تر
 (اولتر) فیلسوف الحان (کانت) پیدا کرد ولی صوفیه مسلمان پنج شش
 صد سال از کانت پیشتر باین نکته آشنا بودند . نسخه قلمی عراقی غالباً
 در هندستان موجود است . من ملخص رساله او را که بر موضوع زمان و
 مکان است در نطق های خود جاداده بودم اگر محمود خضیری برای این
 مضمون نیز تتبع بکنند یقین دارم که در اروپا نام پیدا خواهند کرد .
 اگر برای امیرشکیمب ارسلان (۱) مکتوب می نوشتید سلام مرا ضرور
 بنویسید . احترام زیاد برای او در دل خود می پرورانم افسوس است که
 در ایام اقامت خود در اروپا ملاقات ایشان دست نداد . از ایشان پرسید
 که سید ضیا و الدین طباطبائی در یمن روزها کجا است و چه شغل دارد ؟ .
 به اقبال شیدائی و خالده خلیل خانم نیز سلام بسیار برسانید آیا برادر
 شما در انگلستان کدام معرض تصاویر خود را اینا کرده است .
 اینمکو تبراً بواسطه کسی دیگر نوشته ام زیرا بدست خود نمی
 نویسم (بجهت منع اطبا و زحمت بصارت) محمد اقبال

۱- امیرشکیمب ارسلان از امرای شام و عضو مجلس اعیان استانبول
 و مرد فاضلی بود بجهت اختلاف فکر با کابینه ترکیه جلاوطن شد
 محمد اقبال

بنده او را در لندن دیده بودم کتابی بنام (حاضر العالم الاسلامی) در
 عربی دارد که طبع شده و ملاقات مراد را آن ذکر میکنند . (داوی)

هفده) مکتوب دیگر بنام مولوی صالح محمد است که از سریدان یا متعلقین خواجه حسن نظامی میباشد زیرا علامه در هر مکتوب مینویسند که سلام مرا بحضورت خواجه برسانید این مکتوب هادرسنه ۱۳۰۹ تا سنه ۳۲ عیسوی هستند مطالب مختلفی دارند تنها چهارمطالب از آنها قابل استفاده شده میتواند که تلخیص مینمایم .

۱- مولوی مذکور که یکبار علامه اورامنشی هم مینویسد رباعیات پیام مشرق (اثر علامه) را که در زبان دری است شرح در اردو نوشته و برای علامه فرستاده طالب استصواب شده اند علامه میگویند که در شرح کیف و تاثیر که در خود شعر میباشد با یدتا اندازهی موجود باشد و آن وجود و اردات و ذوق در نویسنده میخواهد شما از من میپرسید که کدام حصه را شرح نمایم باید که به دل خود مراجعت کنید که کدام حصه شما را ذوق میدهد ؟

۲- علامه میفرماید که :- « شنیده ام شاه محمد غوث گوالیاری (ق) کتابی در سیر سیارات و آسمانها نوشته اند اگر در نزد خواجه حسن نظامی معلوم باشد مرا از آن مطلع بسازید » در نتیجه تفحصات مولوی صاحب از آن کتاب در کی یافته نمیتواند ولی در دو سه مکتوب مینویسد که کتاب قلمی بنام (سراسما) مولفه علامه عبدالعزیز نام موجود است که در تصرف مولوی احمد سعید است و از آنها برای شما خواستم آنها نمیدهند علامه میفرماید « بلی از بخل مردم این زمانه در باب کتاب متاسف هستیم اگر آنها اعتبار نمیکند ممکن است یکی از علمای جید همانجا را حضرت خواجه تعین کنند که او آنرا مطالعه نموده و کیفیت مباحث آنرا به من بنویسند بشرطیکه محض یک کتاب علم هیئت نباشد که بان احتیاج ندارم ولی اگر نتیجه مکاشفات روحانی باشد پس بدردمن میخورد » آخر نتیجه قطعی مجهول مینماید که استفاده از کتاب ممکن شد یا نه

۳- علامه میفرماید که :- در هندستان درین ایام حال اسلام بسیار نازک شده است تحفظ حقوق سیاسی و ثقافت ملیه کجاست حتی خود اسلام در موقع خطر افتاده من بعد از فکر بسیار باین نتیجه رسیده ام که مسلمانها باید پیش از همه یک خزانة ملیه بسازند که برای حفاظت مدنیت و ثقافت و حقوق سیاسی و تبلیغات دینیة مسلمانان سرمایهائی پیدا و جمع کنند که

احوال مطبوعات شانرا هم اداره کند و ترقی بخش باشد و تمام آن وسایلی را که درین زمانه برای حفاظت ملل ضرور است برای آنها تهیه نمایند تفصیل این یلان بعدها حاضر کرده خواهد شد اما سردست جوانان متدین خاندانهای سجاده نشین ها و متولیان باید مجلسی بسازند تا در خصوص حفظ نهالهای باغی که بزرگان شان آنرا ایجاد و سرسبز ساخته بودند چیزی فعالیت به مشوره همدیگر بکنند شما از طرف من و از طرف خود خواهان صاحب را و ادار بسازید که این انجمن را تأسیس و تحکیم نمایند اگر خدمات من برای آن بکار باشد من حاضرم که از کار خود استعفا داده و درین راه سعی افتهائی بخرج بدهم حتی اگر میخواست کارت های دعوت شانرا من حاضرم که امضا کنم اما باید همه جوانان فهمیده باشند که فعالیت را خوش دارند .

۳- شما خواهش کرده بودید که شمار همراه خود به کابل ببرم بسیار خوش میشوم جناب جنرال کونسل افغانستان بمن فرمودند که دولت افغانستان اراده دارد شمارا در موقع جشن استقلال شان دعوت کنند ولی بخیاالم جشن آنها در ماه اگست است و من درین ماه برای صدارت یعنی ریاست آل اندیا مسلم لیگ (مجلس مسلمانان کل هندستان) لکهنو رفتن دارم شاید که کابل در ماه مذکور رفته بتوانم ولی کدام وقت دیگر ضرور خواهم رفت انشا الله تعالی .

برای خواهان صاحب سلام شوقی مرا برسانید و بگوئید که بعضی سجاد نشین ها دین را وسیله حصول دنیا ساخته اند شما از اثر خاندانی و رسوخ روحانی خود کار گرفته به مفاد اسلام و مسلمانها بیشتر سعی ورزید که وقت تلف نشود .

مخلص محمد اقبال

بنام عالم متقی مولوی محمد اکبر شافزده عدد مکتوب است مولوی صاحب را بنده فیزغیا باشناسا هستم (از روی اشعار شان) و نیز از شعرای مشهور و ملی مسلمانان هند بود و لقب (لسان العصر) یافته مکاتیب علامه مرحوم که از ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۹ به این عالم الله آبادی صادر شده اند بسیار است دخل زیادی ندارند بلکه عاید به مسیل ادبی و ثقافتی است در عین زمان به شعرهای خود علامه مرحوم نیز دخل دارد زیرا حمله و تعرض اشعار

(اسرار خودی) بر بعضی متصوفین، مولوی اکبر و بعضی اشخاص دیگر را نیز آزرده ساخته و آنها آثار حمله بر مطلق (تصوف) دانسته و اعتراض کرده اند و علامه مرحوم این مسئله را رد میکنند و میگویند مطلق تصوف معروف ایرادهای من نیست تنها یک قسمت آن که بعضی متصوفین نام نهاد آنرا وسیله تملق مستعمرین و کشتن روح (جهاد) ساخته اند (مثل قادیانیها) هم آثار اعتراض کرده ام. علامه شخص اکبر را مثل استاد و پیر خود میدانند و با و احترام و علاقه استفاده نشان میدهند و از ایجاز اعجاز نمای اکبر بسیار تحسین و توصیف مینمایند و یک یک مصرع او را عالم معنی و جهان افاده مینامند و میگویند که این فضیلت مخصوص و منحصر به شخص شماست و از اعتراضات لسان العصر مذکور آزرده نمی شود و بعضی از غزلها و قطعات خود را سلام و احوال قبیله گاه خود را هم برای ایشان میفرستند بنده دو تا از مکتوب های او را تلخیصاً ترجمه میکنم .

۲۵ به ۱۵ تاریخ ۹ نومبر ۱۹۱۱ ع

مخدومی! السلام علیکم. دو نواز شما یکی بعد دیگری رسیدند از مژده جانفزای فتح ترکها مسرت دست دادولی دل من هنوز اطمینان ندارد معلوم نیست که روح من چه میخواهد و دیده من هوس چه نظاره دارد؟ که با وجود مسرت اضطراب من غالب ترست .

در لاهور هم دم دیرینه نیست کما نیکه مرده نام و نمود هستند بسیار زیاد هست لهذا از جلسه های اجتماعات قومی هم احتراز میکنم ، البته مکاتیب شما را که نزد من محفوظ اند بار بار میخوانم کاش شما بکاتیب تاثر طولانی ترینو رسید برای دیدن شما دلم می طپد آیا در موقع دربار به دهلی تشریف خواهید آورد ؟

به ها شم (طال عمره) محبت های مرا برسانید ، روح من با این نام تعلق خاصی دارد خدا این بچهره ادر دارین با مر ادا داشته باشد ، در خواندگی های مکتب اوقات او ضرورتاً پیع می شوند ولی چقدر خوش نصیب است

که از پیران مشرق فیض نظر با و میرسد .

همین نظر صیغت الله است روزی آمدنی است که چنین پیران (۱) مشرق درد نیا باقی نمانند و فرزندان مسلمانان زمان آینده نهایت بد بخت خواهند ماند .

یغالی هاشم صاحب! قدر این اوقات را بداند و تاجا ئیکه میتواند از پیر مشرق استفاضه بفرماید که این وقت باز آمدنی نیست از فیض این تربیت روح شما تمام عمر لذت خواهد یافت .
خادم محمد اقبال

نامه ۱۱ بر ۲۵ جولای سنه ۱۹۱۸
لاهور

مخدومی السلام علیکم .

والا نامه شما دیروز رسید. اینجا نیز گرمی هوا شدت دارد و خواهی حسن نظامی من آنقدر محبت قلبی دارم که اختلاف خیال در آن اثری انداخته نمیتواند . اگر چه به علم و فهم بنده آن اختلاف نیز چندان اختلافی نیست چندی قبل خواهی صاحب اینجا تشریف آورد، بودند

۱- نمونه دیگر چنین فیض را علامه در مکتوب ۱۲ بر ۲۵ خود با هم مولوی صاحب مذکور بطور ذیل مینویسد « شام پریروز وقت طعام خوردن ذکر عزیزی که نووفات یافته بود آمد در اثنای سخن قبله گاه صاحب فرمودند: معلوم نیست سر از چه وقت بنده از رب (پروردگار) خود (گوماله وار) بی پروا شده است و آنقدر متأثر شدند که قریب به بیهوشی رسیدند و تا ساعت ۱۱ شب این کیفیت باقی بود از اینگونه نطق های خاموش که پیران مشرق ما دارند در دستگاه های اروپا نام و نشانی هم نیست » .

علامه از بس که تاثیرات مؤمنان در شرقیان او را متأثر ساخته و شب و روز منهمک همین غم است لهذا بجای لفظ پیران اسلام لفظ پیران مشرق استعمال میکنند . آیا به همین سبب نیست ؟
دوای

بنده اصرار کردم که بخانه مایا بیا و بولی آنها نمی‌توانستند ورنه
بهذا کره غلط فهمی رفع شده می‌توانست او چنان شخص محبوبی است که
اگر او را کسی بشناسد ممکن نیست که دوست نداشته باشد .
مصرع شما

مدرك اعظم حقایق ، غم
را قبلاً نیز تحسین نموده‌ام مسایل فلسفه را شما به چنان سادگی و
بی‌تکلفی منظوم میکنید که مولانای روم و شکسپیر یاد می‌آیند . بیت
دیگر شما .

چو هستی میشود محدود لکها پیچ می‌افتند
عقیده عقل و عنصر در میان خویش می‌جنگند
من در تقریظان به حواله یک فیلسوف انگلیس گفته بودم که خیالات
و افکار (یک شخص) نیز با هم می‌جنگند دیروز در مثنوی شریف (مولانا
جلال الدین بلخی ثم رومی) خواندم که :-
هر خیالی را خیالی می‌خورد

فکر هم بر فکر دیگر می‌چرد
سبحان الله! مولانای روم در یک باب مخصوصی این عنوان را
فایم نمود که هر هستی به استثنای هستی حق تعالی (ج) آکل و ماکول است
در آن ضمن فلسفه شوپن هاوور (۲) فیلسوف المانی را به چنان خوبی نظم کرده
اند که روح خود شوپنهاور شکفته خواهد بود یکبار برای فارسی برای من
وارد شده بود آنرا هم عرض میکنم :-

گل گفت که عیش نو بهاری خوشتر یک صبح چمن ز روزگاری خوشتر
ز آن پیش که کس ترا بد ستارزند مردن بکنار شاخساری خوشتر

۱- این بیت و مصرع فوق الذکر از اردو به دری ترجمه کرده‌ام (داوی)

۲ - آرتور شوپنهاور فیلسوف از پدرا لندی و مادر آلمانی در ۱۷۸۸
ع میلاد و در سنه ۱۸۶۰ فوت شده است . (داوی)

در مکتوب ۳ بر ۱۷ خود نیز علامه بر بیت فوق مولوی صاحب چنین نظریه
تجسین کارانه میدهد :

سبحان الله چقدر شعر باریک و عمیق است تمام فلسفه (هیگل)
که المانها و او را از افلاطون بزرگتر فیلسوفی تصور میکنند و به اعتبار
تخیل از افلاطون بزرگتر بودندش حقیقت هم دارد بر همین اصول مبنی است
شما بحر هیکل را در یک قطره گنجانیده اید هیکل می نویسد که اصول
تناقض سرزندگی هستی محدود است و در هستی مطلق همه تناقضاتی
که خاصه هستی محدودند گذاخته و امتزاج میکنند .

من در مقاله (ادبیات اردو) برای (تاریخ هندوستان) که پوهنتون کیمبرج
نشر خواهد کرد این شعر شمارا ضرور ذکر خواهم نمود .

چهارده مکتوب بنام خواجه حسن نظامی است مشارالیه از اولاده
متوایان و مریدان حضرت نظام الدین اولیا (ق) می باشد که بهمان نسبت
خود را نظامی مینامد . مرد فاضل و نهایت پرنویس و عالم

علوم دینی و منطق و ادب است مناسبات علامه و مکاتبه او در عین حال
که رفیقانسه است از شوخی های مسود بی خالی نیست مثلاً او
را گاهی خواجه صاحب پر اسرار و گاهی سیاح سرمست خطاب
مینماید . سبب رفاقت علامه با او از جهت تبلیغ اسلام است که نظامی
چه با قلم و چه با قدم در تار یکترین مناطق شرک و جهل اجراء مینماید .
بنده در سالهایی که در اداره سراج الاخبار افغانیه ، محرر بودم
دایری یعنی روزنامه حیات خواجه را که هر روزه با تمام جزئیات

و تفصیل در مجله خود می نوشت میخواندم اگرچه خواهی در باب بعضی مسائل با علامه اختلاف نظر خود را اظهار میکنند ولی علامه با آنها هم او را دوست دارد و مکتوب خود را گاهی چنین ختم میکنند (مقتون شما محمد اقبال) .

مکاتیب علامه اکثر از لاهور بعضی از لندن و کیمبرج از سنه ۱۹۰۳ گرفته تا سنه ۱۹۱۵ ع دوام مینماید و مشخص بعضی از آنها بقرار ذیل است .

مکتوب ۳ بر ۱۶۰ مورخه ۲۵ - اپریل سنه ۱۹۰۶

سیاح سر مست را سلام ! سیر و تماشای متنها . جگن ناتھ ابرناتھ مبارک . مگر به بنارس که رفتید ایلام شدید . چطور صحیح است یانی؟ بلکه میر صاحب نیرنگ و اکرام مارا نیز همراه خود غرق گردید . در پهلوی من یک بت خانه کوچکی است که هر بت در آن صنمکده ، رشک صنعت آذری است . این محل قدیم را گاهی میر فرموده اید ؟ قسم است بخدا که بازار بنارس را فراموش خواهید کرد . من در هر قدم یاد شما میآدم چرا یاد نیایم ؟ شما نیز اینجا عموماً بیاد ما می آئید .

والسلام محمد اقبال شما

خلاصه مکتوب ۵ بر ۱۶۱ مورخه ۱۰ فیبروری ۱۹۰۸

از لندن :

عزیزم نظامی ! مکتوب شما با (رام کرشن) (نام کتاب) رسید . جزاك الله خيرا افسوس است که مکتوبی را که به آدرس آلمان بمن فرستاده اید نرسیده است یک مکتوب شما از بمبئی آمده بود که جواب آنرا من بهمان مسکن برای شما فرستادم ، نهد انم یشما رسیده یانی .

رام کرشن (۱) نهایت اعلی است . طریقی را که شما برای اشاعت دین حق اختیار کرده اید من بسیار می پسندم امروز پاستر آر نلد صاحب بهادر (یکی از پروفیسران انگلیز که ادعای دوستی مسلمانان داشت و بنده نیز او را در لندن در سفارت خود ملاقاتها کرده و دعوتها

۱ - تفاوت اینرا نمیدانم که سهو کاتب است یا چیزی دیگر؟ داوی

داده بودم) نیز ذکر کردم آنها بسیار خوش شدند و کتاب را از من گرفتند آنها می گفتند که در ایام اقامت در هندستان سعی کرده بودم که تاریخ مساعی سلسله نظامیه را که برای اشاعت و تبلیغ اسلام کرده اند بیابم ولی موفق نشدم.

اگر درخاندان شما کدام کتابی درین موضوع محفوظ مانده باشد اطلاع خواهید فرمود زیاده چه عرض کنم کسانی که کامیابیهایی را به شما تبریک میگویند کار صحیح میکنند ما و شما به ظاهر دو نفر در حقیقت یکی هستیم.

من در انگلستان بر تمدن و ثقافت اسلام یک سلسله نطق‌ها را آغاز کرده‌ام. که یکی بر (تصوف اسلام) دوم تحت عنوان (تأثیر مسلمانان بر مدنیات اروپا سوم بر (جمهوریت اسلامی) چهارم (بر اسلام و عقل انسانی) میباشد. باقی برای من در درگاه شریف (مزار مبارک حضرت نظام الدین اولیا در دهلی) دعا کرده باشید.

محمد اقبال شما

پیغله عطیه فیضی

ده مکتوب بنام این دختر نوشته اند که از سنه ۱۹۰۷ تا سنه ۱۹۱۲ دوام کرده است. دختر مذکور برای تحصیل فلسفه به انگلستان و آلمان رفته بود و دختر نواب جنجیره (دکن) است در هر دو جای با علامه که او هم تکمیل تحصیلات خود را در رشته فلسفه تعقیب می نمود ملاقات ها داشته اند این پیغله بنام (اکادیمی اسلام) یک موسسه مبارک را نیز تأسیس و اداره میکند فاضله مذکور روزنامه‌چهار حیات خود را در اروپا هم نوشته است و ملاقاتهای اقبال و مکاتبه او را در آن جمع و طبع نموده است مرتب اقبال نامه این ده مکتوب را عطیه پیغله عطیه دانسته و با شکران از انگلیسی در اردو ترجمه نموده و قبل از اصل مکاتیب طریقه بدست آوردن آنها و خلص آن حصه روزنامه‌چهار عطیه بیگم را که بملاقات های اقبال متعلق بوده نیز مقدمه مکاتیب مذکور ساخته است بعضی حصص این مقدمه قابل ترجمه هستند.

مینویسد که اقبال ۱۱ ساله بود که یکشب جدای فوق العاده قدم های کسی او را بیدار ساخت دید که مادرش از زینه ها میفراید او هم مادر را تعقیب نموده تا که پیش قبیله گاه اقبال که بیرون دروازه نشسته بود رسیدند اقبال با حیرت دید که پدرش را حلقه از تور احاطه کرده است اقبال خواست پیش برود از پدر بپرسد این تور چیست و از کجا آمده است؟ مادرش او را منع کرد و فهماند که پس برود و بخوابد اقبال رفت و خوابید ولی صبح از قبیله گاه خود پرسید معلوم شد که قبیله گاهش در مراقبه دیده بود که یک فاصله از کابل آمده و به ۲۵ میلی میا لکوت (۱) رسیده و متوقف شده و برادر آنها شخص مهمی سخت مریض شده بد رجه که بعضی اعضایش معطل شده اند و قافله سفر خود را معطل کرده در تشویش تمام پسر می برند با او در این کشف امر شده که فردا برود و مریض را معالجه کند چنانچه پدرش بعضی دواها با خود گرفته و روان شد اقبال نیز با او همراهی کرده به واسطه یک عرابه (گادی) خود را بقافله رسانیدند پدرش فوری پرسید که مریض کجاست او را بعضی از اهل قافله نزد مریض بردند او بعضی دواها را بمریض داد و بعضی را مالش کرد و گفت مریض شما خوب میشود ولی معطلی اعضایش را تنها برحمت الهی علاج کرده میتوانند متعلقین مریض اجوره معقولی برای معالجه تقدیم کردند ولی پدرش نپذیرفت قافله دو سه روز بعد به میا لکوت رسید و مریض کامل شفا یافته بود.

این قصه را خود اقبال به پیغمبر عظیمه بیان کرده بود پیغمبر عظیمه آنرا در روز نامه خود ثبت نموده است. مناسبات پیغمبر عظیمه که علامه او را گاهی مس فیضی هم مینویسد بسیار دوستانه و بی تکلفانه است. از علامه شاکلی است که با وجودیکه علامه به حیدرآباد دکن رفته و نواب جنجیره و خانمش (والدین عظیمه) دعوتنامه با و فرستاده اند. علامه نتوانسته پیش شان به جنجیره برود علامه این شکایت را نهایت دوستانه تلقی نموده جواب میگوید که من معذرت خود را کتباً و تلگرافاً به نواب صاحب ارسال کرده ام عجب است اگر نرسیده باشند من از راه حیدرآباد بخانه

۱ - مسکن اصلی و اولین خانواده اقبال بعد از کشمیر شهر میا لکوت

۱۱۰۰ (داوی)

نیامده بلکه را سبب بوظیفه معلمی خود که در پوهنتون داشتم رفته ام. شما ازین قیاس کرده می‌توانید که علامه چقدر پابندی و علاقه به وظیفه خود دارد که دوستان نهایت صمیمی و صاحب‌جاه و دولت را ترك می‌کنند اما نه یکروزه معلمی خود را.

۹ قطعه مکتوب با سم (پرو فیسر محمد اکبر) نوشته شده‌اند این جوان شاعر است. و منیر تخلص دارد مکتوبات علامه با و کاملاً هدایت‌ناسه است شعر او را قدری تعریف می‌کنند ولی همیشه اشعاره می‌نماید که باید ترقی کند و خوبتر شده برود ولی مکتوبات اکثرشان از روی مدت فاصله زیاد از همدگر دارند

یعنی اکثر دودو سال بعد نوشته شده‌اند چنانچه از سنه ۱۹۱۸ آغاز و به سنه ۱۹۳۳ ختم می‌شود و مکتوبات الیه از مکتب (کالج) خود آغاز مکتوباته کرده بعد به نقاط خارج هند بخدست حکومت مقرر می‌شود به بهرین و بغداد و شیراز و باز پس به ملتان مامور می‌شود و از هرجا یگان مکتوب به علامه اقبال می‌فرستد چون جوابات دارای بسیار مطالب مفیداند بعضی از آنها را تلخیصاً ترجمه می‌کنم.

۳ بر ۵۷ لاهور

۳۱ - اگست - سنه ۱۹۲۰ ع

مکرم بنده السلام علیکم

مکتوب شما همین حالا رسید به ایران مقرر شدن شما مرا بسیار مسرور ساخت شیراز مرکز ثقافت اهل فارس است برای ترقی طبع شعر شما بسیار مفید خواهد افتاد اگرچه شاعری ایرانی قیمتی ندارد ولی شما بخوانید که سوئے بیداری اینقوم را فهمیده، بتوانید اکثر کتابهایی در موضوع خالص فلسفه بیابید جمع کنید خواه قلمی باشند و خواه چاپی. جمع کردن کتب تصوف نیز مفید است در حکمای امروزه هادی سبزواری مشهور هستند، اسرارالحکم او را من دیده‌ام محض چربۀ افلاطونیت است و پس بر کتب فلسفه و تصوف اگر می‌خارجی هم لازم شود باکی نیست من شریک شما خواهم شد ولی در خریدن کتاب احتیاط کامل به کارست زیرا در حد نود کتابها هیچ نمی‌ارزند مردم برای نام می‌خرند.

یک کتاب که غالباً (لطایف غیبی) نام داشت در ایران طبع شده بود . پروفیسر برون (انگلیسی) در تاریخ ادبیات خود از آن ذکر میکند حضرات اهل تشیع اعتراضاتی که وقتاً فوقتاً برخواجه حافظ (رح) کرده اند درین کتاب رد شده اند آنرا بیا بید برای من بخرید و بفرستید . بر فلسفه یونانی ها درین ایام یک کتاب کوچک ولی نهایت اعلی طبع شده است .

(تاریخ انتقادی فلسفه یونان) مولفه چ بلیوتی سس
آنرا از میکمیلن (شرکت کتابفروشی
لندن) خریده میتوانید ضرور بخوانید من تا امروز ازین کتاب صافتر
و واضح تر کتابی ندیده ام برای فهمیدن فلسفه اروپایی نیز این کتاب
کمک شایان کرده میتواند .

(اسرار خودی) در زبان انگلیسی ترجمه شده غالباً در زمستان
اسال طبع و شایع خواهد شد . پروفیسر نکلسن در مجامع ادبی (انگلستان)
خطا به های متعددی بر مضمون این کتاب داده اند و از همین جهت
برین فلسفه جدید در آنجا بسیار گفتگوها شایع است اگر در زبانهای
دیگر اروپا هم ترجمه شود امکان دارد .

شنیده ام که در فرانسه نیز گفتگوهای زیاد بران شده میرود
شاید تاثیر نطق های پروفیسر نکلسن باشد . ممکن است که (پیام مشرق)
من در جواب دیوان گویتی گفته شده است نیز ترجمه خواهد شد زیرا
در آن بر رهپهلوی حیات دماغی (فکری) اروپا نظریاتی هست و سعی
شده است که در افکار و خیالات سرد (بارد) غرب حرارتی تزریق
کرده بتواند

از هندستان عموماً و از پنجاب خصوصاً مسلمانان بسیاری بطرف
افغانستان هجرت میکنند شاید بیش تر از ۲۰ هزار شخص تا حال
رفته باشند .

۵ بر ۵

عزیزم آقای منیر مکتوب شما همین دم رسیده سراپا سپاس ! نظم
تا آنرا که در اخبار استخر نشر شده دیدم صفائی زبان شما ترقی کرده است

اللهم زد فزد . برای خیالات بر طمع خود قوت اندازید . نظم شرقی بسیار
محتاج مطالب جلیله است بر حکیم سنائی و مولانای روم نظرداشته باشید
این نوع ذوات را از اصلی اقوام و سلسله هستند . اسرار و حقایق مولانای روم
زنده جاوید اند و طرز ادارا از حکیم سنائی باید آموخت زیرا برای
ادای مطالب عالیله از و کسی پیش قدمتر نیست .

اینچنین نظم ها را در اخبارات ایرانی شایع نمودن خوبست اگر اقوام آسیای
وسطی و غربی متحد شوند نجات خواهند یافت و اگر اختلافات همان را تصفیه
نخواهد پناه بخدا ! بمضامین در اتحاد ضرورت مبرمی موجود است عقیده
من اینست که اتحاد پیدا میشود و دنیا باز یکبار جمال و جلال اسلامی را
نظاره خواهد کرد .

من از دو ماه بدرد فقر گرفتار بودم و ورنه شوق دیدن ایران و بیداری
که جدیدا آنجا پیدا شده است داشتم سقینه طالبی اینجا یافته نمی شود . گتیب
عمده نشر اگر یافته شود بفروستید . تفسیر ملا صدرالدین شیرازی رسید -
(قبلا اظهار شکران کرده بودند) . بعضی مقامات آن خوبست ولی بحث
مجموعی در چه آن در تقاسیر بسیار پابین است . باقی خیریت است .

مخلص

محمد اقبال

هفت مکتوب بنام پیاغلی محمد جمیل اند که از جوانان تحصیلمیافته ایالت
میسور میباشند . جوان مذکور علاقه زیادی به اسلام و مسلمانی دارد . لهذا
رابطه همکارانه و استفاده کردنی به علامه پیدا کردن میخواهد . در عین
زمان بر اختلال سقوی در افغانستان و سقوط امان الله شاه مرحوم بسیار متاسف
و متأثر است و از آن در مکتوب های خود به علامه اظهارات مکرر میکند .

جناب مرتب کتاب ، محمد جمیل را در مقدمه خود به لفظ (مولوی) مینویسد
در حالیکه خود علامه نوجوان بودن او را و لفظ مستتر جمیل استعمال میکنند
این مکتوب ها که از سنه ۱۳۳۰ چریان داشتند در اصل به زبان انگلیزی
بوده اند علامه مرحوم به پیاغلی محمد جمیل در باب افغانستان دو بار در
دو مکتوب تسلی و معلومات صحیح دادن میخواهد که : «در افغانستان حالا

خیریت است. بچه سقا با یازده نفر همراهان خود اعدام شده اند و سلطنت
 اعلیٰ حضرت محمد نادر شاه است حکام پذیرفته میروند. »
 در نامه دیگر چار ماه بعد باز بجواب او می نویسند که :
 « برای ورقه (کارت) خوبصورت تبریک عید شما سر اها سپاس هستم و دست
 بدعا میباشم که الله تعالی نوجوان های هندستان و دیگر مالک اسلامیه
 را از لطف و کرم خویش فیض یاب و شاد کام و دامن امید شاترا از رحمت
 بیپایان خویش ممدود دارد. خطبات (نطقها) من زیر طبع هستند و ناشر برای
 شما یک نسخه خواهد فرستاد تا جائیکه علم من میرسد (گلدزی) کدام مصنف
 انگلیس نیست بلکه یک یهودی آلمانی است مشهورترین کتب او در زبان
 جرمنی است نه انگلیسی و در آنها چیز خاصی در نظر من نیامده ذاتاً من قایل
 مستشرقین اروپائی نیستم تصانیف آنها یا پروپاگندسی است یا مقاصد تبلیغی
 در افغانستان دوباره امن و آرامی حاکم است در هندستان افرادی
 بسیار محدودی از علل اصلی انقلاب افغانستان باخبر هستند بخیال من پس
 آمدن اعلیٰ حضرت امان الله اسکان ندارد. اعلیٰ حضرت محمد نادر شاه در ترقی
 کشور خود بی اندازه ساعی و نزد افغانها محبوب است و نزد پنجاب هم ۰۰۰۰
 شما احباب بشکلور و اودار سازید که با فراخ دلی در اعانه برای
 افغانستان سهم بگیرند و سعی زیاد بکنند. من نیز تلگرام به اشخاص لازم
 در پنجاب ارسال نموده ام. استقلال و استحکام افغانستان برای مسلمانان
 هندستان و آسیای وسطی وجه جمعیت و سبب تقویت میباشد و وضعیت و حالت
 برادران ما که در ماورای دریای اتک زندگی دارند برای ما مسولیت ها
 متوجه میسازد. این مسولیت ها را یکسایک شما متعصب میدانید یا دآوری
 کرده باشید. »

خطبات مرا که در پوهنتون علیگر خواهم خواند مکمل شده اند. از طرف
 پوهنتون عثمانیه (دکن) برای اواخر سنه ۱۹۳ و از طرف مدراس نیز
 دعوتنامه ها رسیده و لی غالباً من آن جاها رفته نخواهم توانست
 (شاید به سبب جمع اعانه برای افغانستان) -

* * *

هفت قطعه مکتوبیکه بنام (مولوی عبدالحق) الملقب به بابای اردو نوشته

اند، همه احترامکارانده در موضوع ترقی زبان اردو دست زیرا با بای
مذکور در همین موضوع منویک بوده یک (انجمن ترقی اردو) تشکیل
نموده، فروغ آنرا در هر گوشه هند توسیع و فروغ دادن میخواست. علامه
او را در اینکار بسیار تشویق و ترغیب مینماید و میگوید عصیت من
برای زبان مسلمانان هند از عصیت برای دین بویچ وجه کمتر نیست
و ای بریضی من مانع اقدامهای شخصی و عملی است که سفرهای لازم این
کار را اجرا کرده نمیتوانم. سند این مکتوبها از ۱۹۳۶ تا آخر ۳۷ ع
میباشد ولی پیشنهادات و تجاوز و یز مفصل و مدلل در پنجاب با وسیع و یسند
یک مخاطبه علامه بیغله (فاروق درین) نام خانم انگلیس است که هفت
مکتوب باسم او در جلد دوم اقبالنامه موجود است از سنه ۱۹۳۲ تا
سنه ۱۹۳۵ ع این خانم دوستان او در لندن با مسلمانان فلسطین همدرد
و سخاوت تجاوزات اسرائیل اند. مضامین مکاتیب علامه نیز اکثر عاید
به مسئله فلسطین است که تاریخاً حقاً منطقاً حق بجانب بودن مسلمانان
فلسطین را اثبات کردن و سیاست دوات برطانیه را در بن باب یک
سهو بزرگ و خطای جبران ناپذیر میدانند و به انگلیزها اخطار میدهد
که تمام عالم اسلام را بر ضد خود ساختن کار مردم دور اندیش نخواهد
بود چنان معلوم میشود که خانم مذکور مکاتیب بسیار زیاد در هر
پوسته بنام علامه میفرستد و همراه آن فعالیت هایی که بعضی مردم
در انگلستان و جراید و جمعیت های متعلقه میکنند همراه با اطلاع
میدهد مقطوعات منتشره را نیز میفرستد علامه نیز مشوره هایی با او
میدهد که در نتیجه آن (نیشنل لیگ) انگلستان نیز طرفدار این فعالیت
ها میشود و علامه نیز آن تفصیلات را در جراید و مجلات مسلمانان
هند نشر میکند.

چهار مکتوب بنام یکی از شعرای جوان که خود را به شاطر متخلص
ساخته و از اهل مدراس است صادر شده اند که اول آن از کالج حکومتی
(در لاهور که تحصیلات علامه آنجا بوده) در سنه ۱۹۰۵ نوشته شده است
این مکتوب سوم و چهارم فاصله بیست و یک سال است.
علت مکاتبه، ارسال اشعار شاطر است برای اصلاح بحضور علامه

و پس ولی علامه بگمان غالب تشویقاً از اکثر شعرهای او نهایت تعریف میکند و حلفاً میگوید که:

من لیاقت انتقاد اشعار بلند پایه شما را که از در ددل تان نشست میکند ندارم «اعجاز عشق» و «اعجاز حق» نام آثار شماراد یدم الله تعالی شمارا با دولت شرافت از دولت کمال نیز مالا مال گردانید .
ذلک فضل الله یوتیه من یشا حکمت و فلسفه یکروزی اشعار شما را حرز جان خواهد ساخت .

محمد دین فوق یکی از شناسایان قدیم علامه معلوم میشود بنام او سنه مکتوب موجود است که بین مکتوب اول و ثانی شانزده سال یعنی سنه ۱۹۰۵ و سنه ۱۹۲۱ و بین مکتوب ثانی و ثالث نیز فاصله شانزده سال موجود است یعنی سنه ۱۹۲۱ - و سنه ۱۹۳۷ ع

علامه حسب وعده سابقه خود برای این شخص تفصیل سفر انگلستان خود را عابد به کافال سویس و در آنجا چیده است شرح میدهد و سبب این رفاقت شفقی است که بناغلی فوق به اسلامیات و درین باب تالیفات متعددی دارند ولی علامه از همه آنها کتاب (حریت اسلام) اورا سی پسندد و میگوید: خدا کند که هیچ خاندان پنجاب از این کتاب بی بهره نماند و چون دین ایمان روح جمهوریت در هند و سنان نشوونامی یابد برای کل اهالی هند نیز این کتاب سبق آموز است خصوصاً عوام مسلمان های هند که از تاریخ اسلام قطعاً بیخبرند حتی تعلیم یافته های شان از واقعات بزرگ بزرگ این تاریخ هیچ آگاهی و معلومات ندارند .»

* * *

بنام سید نذیر نیازی سه مکتوب موجود است که از سنه ۳۲ تا سنه ۳۳ ع

۱ - سه های اقبالنامه اکثر سهو های کتابی دارند که برای بنده صحیح و غلط آن بعضاً ثابت میشود و بعضاً مشکوک میباشد .
سهو هارا کتابتی از آن جهت میگویم که کتاب به لیتوگرافی (چاپ سنگی) چاپ شده است .

دوام داشته شخص مذکور از مخلصین خاص علامه معلوم میشود خطبات و غیره آثار علامه را از انگلیسی به اردو و ترجمه میکنند. به دو مطلب عمده درین سه مکتوب دوچار شده‌ام که یکی دعوتنامه‌های خارجی خود را علامه باو خبر میدهد و دوم معالجه توسط طبیبی میشود که بناغلی نیازی بین‌شان واسطه است.

دعوتنامه‌های خارجی: یکی داکتر (جرمانوس) دوم (ارسطو تیلین سوماتینی) که یک جمعیت قدیم و مشهور و معتبر انگلستان است و علامه بدت یکماه یک خطبه فلسفی برای‌شان نوشته (در موضوع دین) سوم از آلمان باو خبر داده‌اند که (ترکها) نیز دعوت خواهند کرد، چهارم (مسلمانان افریقای جنوبی) نیز اصرار دارند که باید علامه وعده رفتن پیش‌شان بدهد.

مطلب ثانی نشان میدهد که علامه علاج توسط طبیب وطنی میکند که در کدام شهر دیگر است نه در لاهور و هم عاید بخوردن خبر بوزه سرده کابل یا شالکوت و گفته‌اند که پنجاد ساله که از کشمیر دستیاب میشود و انجیر تازه و قانوده و استعمال مرغ سرخ در گوشت و ترکاری توسط بناغلی نیازی از حکیم صاحب مذکور استجازه و معلومات می‌طلبد زیرا علامه درین ایام به مرض نشستن صدامصاب شده بودند یعنی آوازش نمی‌براید.

* * *

در مکاتیب آحاد که جمله ۲۵ مکتوب است چند مکتوب عاید بسجواب بعضی مسالین است که در عیسا رات بعضی از نظم‌های علامه اعتراضات وارد شده را جواب می‌خواهند علامه جواب میدهد که مفهوم و تاثیر شعر را باید دید نه که الفاظ آنرا اعتراضات مذکور اکثر لفظی هستند و تاجا ئیکه بنده آنها را سنجیده راستی بسیار قیمت ندارد و تاثیر را که الله تعالی به کلام اقبال داده آنها هیچ ضرری و نقصانی رسانده نمی‌توانند معترضین که اکثر نام و نشان خود را نمی‌گویند بنظر بنده ظاهر بین میباشند جوابات علامه البته ذی قیمت میباشند و لو جواب لفظ به لفظ نمی‌نویسند اما بیکی ازین سایلین که قاضی نذیر احمد نام دارد در اثناي علالت خود (سنه ۱۳۷۷) قدری

مختصر جوابهای میدهند که از آن بر طرز تلقی و تفکر علامه روشنی زیادهای
افند که بنده آنرا تلخیص مینمایم .

جناب من . نامه شما ۱۹ بر ۱ بعنوان داکتر (اقبال) صاحب رسید
بجهت بیماری سر امر فرمودند که جوابات شفاهی شائرا بشما تحریر
نمایم :

۱- لفظ (خودی) در تحریرات من بدو معنی استعمال شده است اخلاقی
و ماوراء الطبیعی لفظ مذکور بهر دو معنی بصورت واضح تشریح شده اند که
دانیان زبان دری را در آن گنجایش هیچ شکمی باقی نمی ماند اگر در کتاب
های (اسرار خودی) و (رموز بیخودی) کدام جای خودی بمعنی نخوت
یا تکبر استعمال شده باشد مرا اطلاع دهید صداقت را به دور نگه نشان
دادن یکی برای خواص و یکی برای عوام نه ممکن است و نه صحیح من آن
پهلوی مسئله خودی را که درین زمانه برای مسلمانان هند ضرور است
نمایان ساختم .

۲- سوال دوم شما جواب بسیار طولبی بکار دارد و ای نه همت آنرا دارم
و نه خواهش آن مختصراً عرض میکنم که عصبیت چیزد بگری است و تعصب
چیزد بگری ریشه عصبیت (حیاتیاتی) بیولوژیکی و از تعصب (نفسیاتی) ریشه
عصبیت سایکالوژیکی میباشد تعصب عارضه ایست که به واسطه
اطبای روحانی و تعلیم علاج میشود و عصبیت یک خاصیت زندگی است
که باید پرورش و تربیت شود در اسلام برای عصبیت انفرادی و اجتماعی
حدودی مقرر شده اند که نام آن شریعت است . بعقیده من ، بلکه به عقیده هر
مسلمان داخل آن حدود ماندن باعث فلاح و تجاوز از آن تباهی باری
آورد (تصادم) که شما ذکر آنرا کرده اید صرف وقتی واقع میشود که
از حدود تجاوز کرده شود یا عصبیت دینی را گذاشته یک عصبیت دیگری
مثلاً عصبیت نسلی اختیار کرده شود اگر شخصی میگوید که با کفار
را بطه داشتن حرام است او از حدود شرعیه تجاوز کرده است و هنگام
تبلیغ دین به مشکلاتی دچار خواهد شد . امضا :

محمد شفیع ایم . ای

یک حصه مکاتیب یگانه از آن مولفین و شعر است که آثار نظم ، مقالات نثر و کتابهای تالیف کرده خود را برای اصلاح و تصحیح نزد علامه فرستاده اند . علامه بعضی را تشویق میکنند و برخی را مشوره میدهند که بجای نظم به نثر توجه کنند و از یگان فقر عذر میخواهند که به سبب زحمتی که به بصارت شان وارد شده است مطالعه کرده نمی توانند .

بعضی از مسلمانان هم جمعیت هایی در غند تشکیل کرده اند اساساً نامه آنرا نزد علامه می فرستند . علامه شکران و هدایات لازمه خود را به آنها دریغ نمی نماید ، که یکی از آن جمعیت ها شبان المسلمین نام دارد .

* * *

امادوتا از این مکاتیب آحاد بسیار طویل اند که یکی بنام صاحب زاده آفتاب احمد خان (۱) و دیگری بنام بناغلی خالدخلیل است . اولین نامه ۱ صفحه و دومین ده صفحه کتاب را احتوا نموده است . صاحبزاده آفتاب احمد خان را بنده نیز می شناسم در ۱۹۲۲ در لندن نزد بنده به سفارت تشریف آورده فرموده بود که خاندهان مادر اصل از افغانستان به هندستان آمده است ولی حالا ما هندستانی هستیم . شکل او هم افغانی و بسیار سفید پوست میانه قد ، خوشقواره و تنومند شخصی بود . در مجلس هند (اندین کونسل) نام اداره وزارت هند لندن عضو بود .

مشارالیه عاید بیک پیشنهاد خود در باب عصری ساختن علمای (وجوده مسلمانان هند) با علامه بشا و ره کردن خراسته ، علامه افکار خود را در ین باب و رای یک شخص دیگر (متخصص معارف) را بجواب او چنین مینویسد :- در سلسله مقاصد علوم اسلامی چند خیال منتشری که در ذهن من آمده اند بیان میکنم :-

۱- در هندستان و پاکستان کسانی لفظ (خان) را بنام خود الحاق می کنند که اصلاً با و اجدادشان از خراسان بوده اند و بهند رفته اند یعنی افغانستان قدیم . (داوی)

۱- در باب تعلیم و تربیت نمودن علما و فقیهای که منتخب و جامع بودن شان مسلم شده است با فکر شما کاملاً متفقم .
 ۲- در باب پیدا کردن چنان علمایی که در موضوعات افکار اسلامی و ادبیات آن رابطه و تسلسل حیات دماغی را که بین تمدن اسلام و علوم موجوده یافته میشود ، از نقطه نظر نشو و نمو بقوه تحقیقات خود جستجو نمایند قدری تفصیل و شرح ضرور است :

زوال سیاسی اسلام در اروپا وقتی رونما شد که حکمای اسلام نو و نحس کرده بودند که علوم استخراجی آنقدر اهمیت ندارند ، و به تعمیر علوم استقرائی آغاز نمودن میخواستند که متأسفانه درین وقت نهضت فکری در عالم اسلام عملاً مسدود گردید و اروپا از ثمرات غور و فکر حکمای مسلمان بهره اند و زی آغاز کرده بودند ، احساس نهضت انسانیت Humanism در اروپا تا اندازه زیادی نتیجه قوتهای بود که از فکر اسلامی بروی کار آمده بودند .

این ادعا قطعاً مبالغه نیست که احساس جدید (انسانیت) در اروپا که به شکل مائیس (عالم) و فلسفه جدید بمیدان آمده است از چند لحاظ ثمر خاصیت توسعه پذیری تمدن اسلام است و پس این حقیقت اهم را درین ایام نه اروپایی احساس میکنند مسلمانها کاستانهای حکمای اسلام هنوز در کتابخانه های آسیا ، اروپا و آفریقا بطور پراگنده بچاپ نارسیده محفوظ هستند جهالت مسلمانان امروزه بدرجه ایست که آنچه تا اندازه عظیمی از تمدن خود آنها ظهور نموده آنها آنرا غیر اسلامی تصور میکنند مثلاً اگر به کدام حکیم مسلمان معلوم باشد که نظریه (آینشتاین) به خیالاتیکه آنوقتها در جمیع علمی اسلام با سنجیدگی زیر بحث و مباحثه میآمدند مشابهت هایی دارد (ابوالعالی که این رشد قول او را نقل کرده است) پس نظریه موجوده (آینشتاین) به ایشان آنقدر اجنبی معلوم نمی شد یا اگر ایشان علم بیارند که تمام نظام منطق جدید از آن اعتراضات مشهور و معروف (رازی) بوجود آمده است که او بر منطق استخراجی ارسطو نموده است

بیگانگی شان از منطق استفرایی جدید قدری کم و خفیف خواهد شد تهیه نمودن چنین عالم‌ها (وحکیم‌ها) نهایت ضرور است زیرا در اخذ و جذب علوم جدید (نافعه) تنها همین نوع اشخاص مدد رساننده می‌توانند.

۳- چنان عالم‌هایی تهیه کردن که بر تاریخ اسلام و آرت (فنون مستظرفه) و جنبه‌های مختلفه علم تهذیب (ثقافت) و تمدن حاوی باشند.

۴- چنان عالم‌هایی تهیه نمودن که برای تحقیق و تدقیق ادبیات قانونی اسلام موزون باشند شعرا و اوقف هستید که ادبیات قانونی مذکوره که حصه کافی آن چاپ نشده مانده است بی‌انتهاست (مقصد من از قانون صرف همان قانونی است که با فقه تعلق دارد).

اکنون بنده به تلخیص مکتوبیکه علامه مرحوم به جواب خلیل خالد نام یک تعلیم یافته ترکی نژاد نوشته‌اند می‌پردازم.

خلیل مذکور از علمای مسلمان هند و پروفیسرهای آن ذریعه مکتوب مطبوع عموم آو از علامه اقبال خصوصاً غیر مستقیم استهدا‌هایی می‌نماید علامه باو می‌نویسد.

۱- اداره دینیات پوهنتون قسطنطنیه کار بسیار دانشمندانه کرده است، اگر کار علم الانساب اسلامی بطوریکه لازم است منظمأ اجرا شود اغلباً چنان اکتشافاتی بروی کار خواهند آمد که دایره نظر ترک‌ها عاید به عالم اسلام وسیع خواهد شد و امکان دارد که مفکوره (ایدیال) روحانی و ذهنی نسل نوخیز محکم تر گردد.

اما در باب خطبات شما (نطق‌ها) من اولتر یک تجویز عام تقدیم می‌نمایم که شما به اداره (دینیات مذکوره فوق) باید مشوره بدهید که هر قدر کتب که عاید بممالک مختلفه مسلمانان در السنه اروپائی و اسلامی نوشته شده‌اند همه آنها را فراهم نمایند، ذرا کثر کتابهای اروپائی بلا شبهه اغراض خاص سیاسی (استعماری) تبلیغی اقتصادی و غیره مد نظر می‌باشند و بوده‌اند باز هم برای مضمونیکه شما می‌خواهید معلومات نهایت مفید گاهی گاهی بدست می‌آید و حواله‌های بی‌شماری از نام‌های کتبی که بر اسلام و ملل اسلامیه نگاشته شده‌اند بدست می‌افتد که بعضی را سیاح‌ها

و برخی را نمایندگان سیاسی اروپا در ممالک مذکور فرداً فرداً تالیف کرده اند .

آمدیم به ترتیب خطبات شعامن مشورتاً تجاویز خود را تقدیم مینمایم که در ابتدا دو خطبه (نطق) بر مباحث ذیل ساخته شود :

۱ - حیثیت نسل از نقطه نظر علم و ظایف الاعضا .

ب - عواملی که موجب تفریق نسلها شده اند .

ج - آیا دین یک عنصر نسل آفرین میباشد؟ من احساس دارم که با وجود تنوع زبان ادبیات عالم اسلام حاصل یک پیشهاد مشترک هستند

د - یک احصائیه تخمینی نسلهای اسلامی (سامی، آریائی، قاتاری حبشی، بربری و اغراض و مقاصد علم الانساب اسلامی) رأی من اینست که بطور مثال بر موضوع (افغانها) یک سلسله خطبات را آغاز نماییم با اینصورت :

خطبه اول .

افغان - امتزاج نسلها در افغانستان، افغانان دری زبان و پیتو زبان، آیا افغانها عبرانی هستند یا نه؟ روایات خود افغانها در باب اصلیت شان، آیا در زبان پیتو لغات عبرانی یافته میشوند؟ آیا آنها اخلاف آن یهود یابی هستند که کسرای ایرانی آنها را از غلامی اسورها نجات داده بود؟ قبایل بزرگ افغانستان جدید کدام اند؟ احصائیه نفوس تخمینی آنها .

خطبه دوم: - یک تبصره سرسری بر تاریخ سیاسی افغانها بعد از تشریف شان به دین اسلام .

خطبه سوم: - جد و جهد های که در متحد ساختن افغانها اجرا شده

۱ - دینی - پیر روشن و اخلاف آن .

ب - سیاسی، شیر شاه سوری افغان که افغانان هندوستان را متحد و حکومت گورگانی استعمال را برای چند وقتی بر طرف کرد و محدود بودن مساعی او تا هند و پورون آن .

ج - مهابی زبردست و شاعر افغانهای (پیتوستان) خوشحال خان خٲک که قبایل افغانی را بر علیه حکومت گورگانی متحد کردن خواست



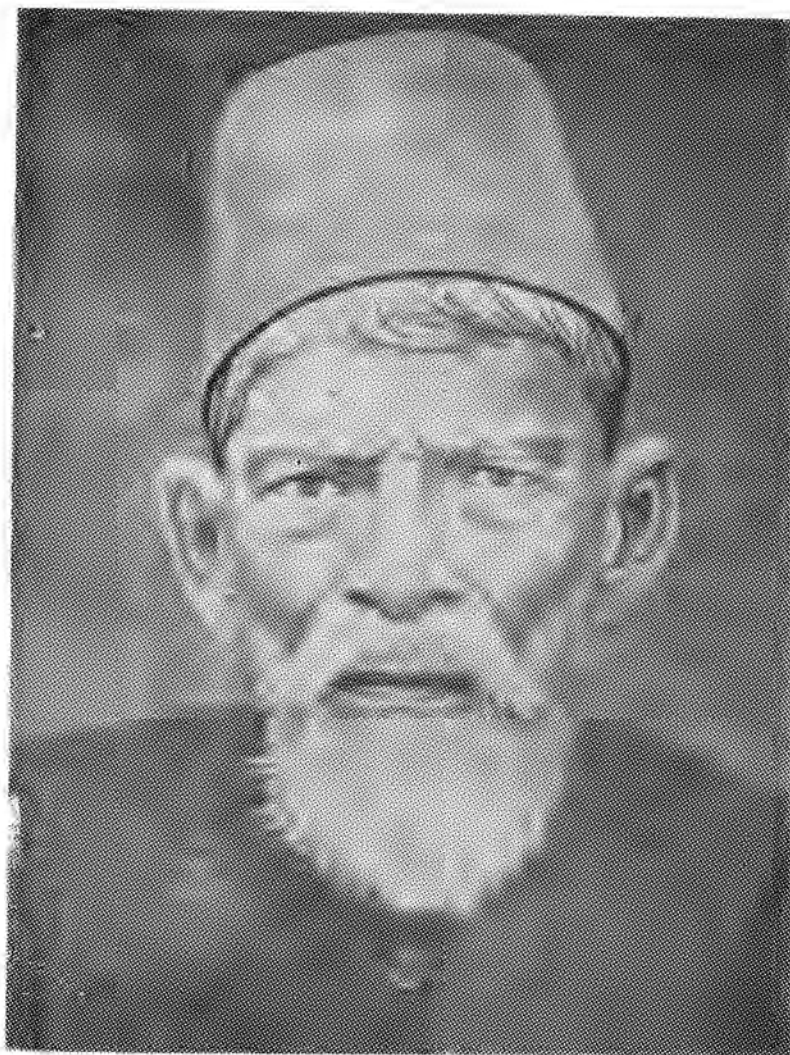
علامه مرحوم با پسرش بناغلی جاوید (۱۹۲۹م).

سید محمد تقی میرزا، پسران و نوادگان سید محمد تقی میرزا (پسران سید محمد تقی میرزا)





مولوی سیدحسین متوفای ۱۹۲۹ع معلم عربی و درّی ورهنمای علامه اقبال .



لسمان العصر سید اکبر اله آبادی مرحوم

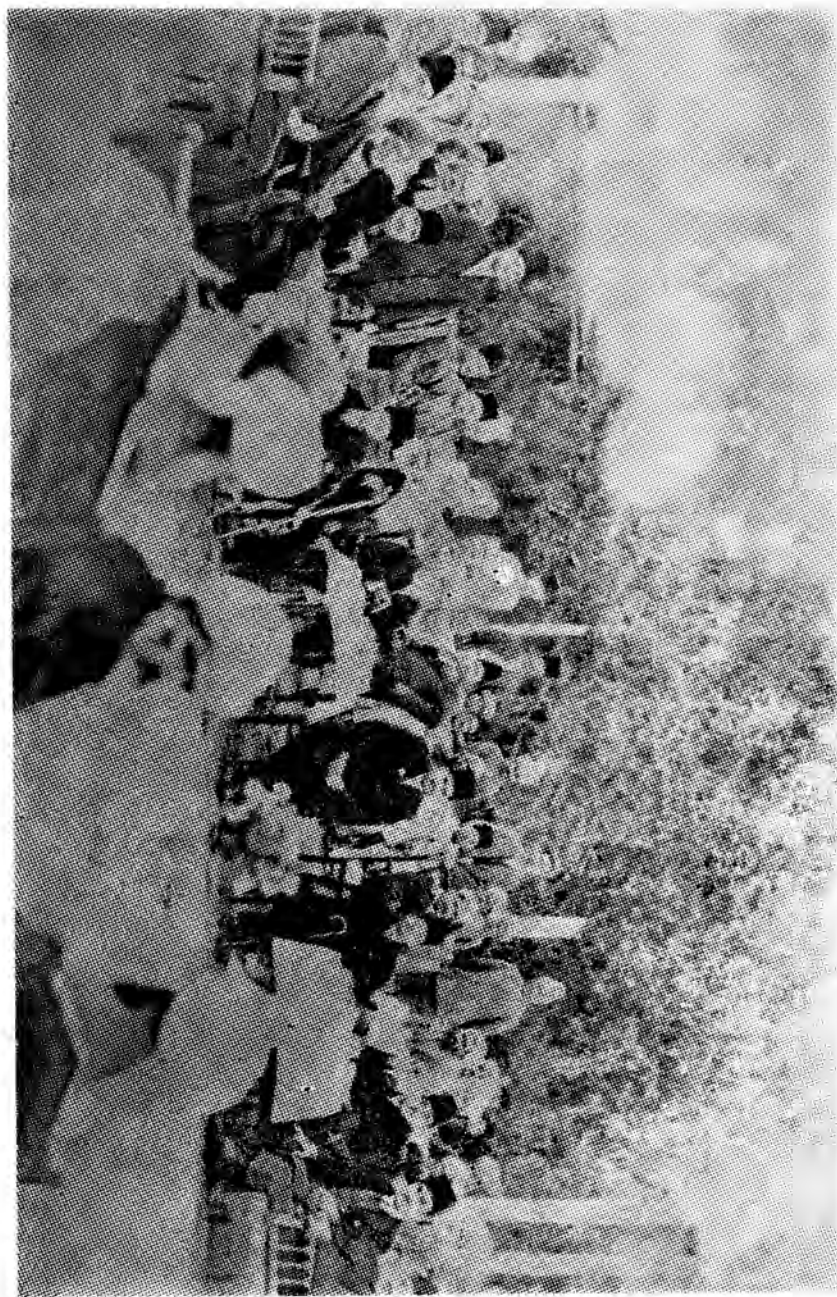


علامه در مسجد قرطبه نمازی گزارد .



علامه وسید سلیمان ندوی و سر راس مسعود رحمہم اللہ تعالیٰ درباغ بابر - کابل -

۱۳۱۵ هجری قمری - جشن میلاد نوزاد امام رضا علیه السلام در محله کهنه در مشهد



A black and white photograph of a group of people, including men and women, standing together outdoors. Some individuals are wearing hats, and the scene appears to be a formal or semi-formal gathering.



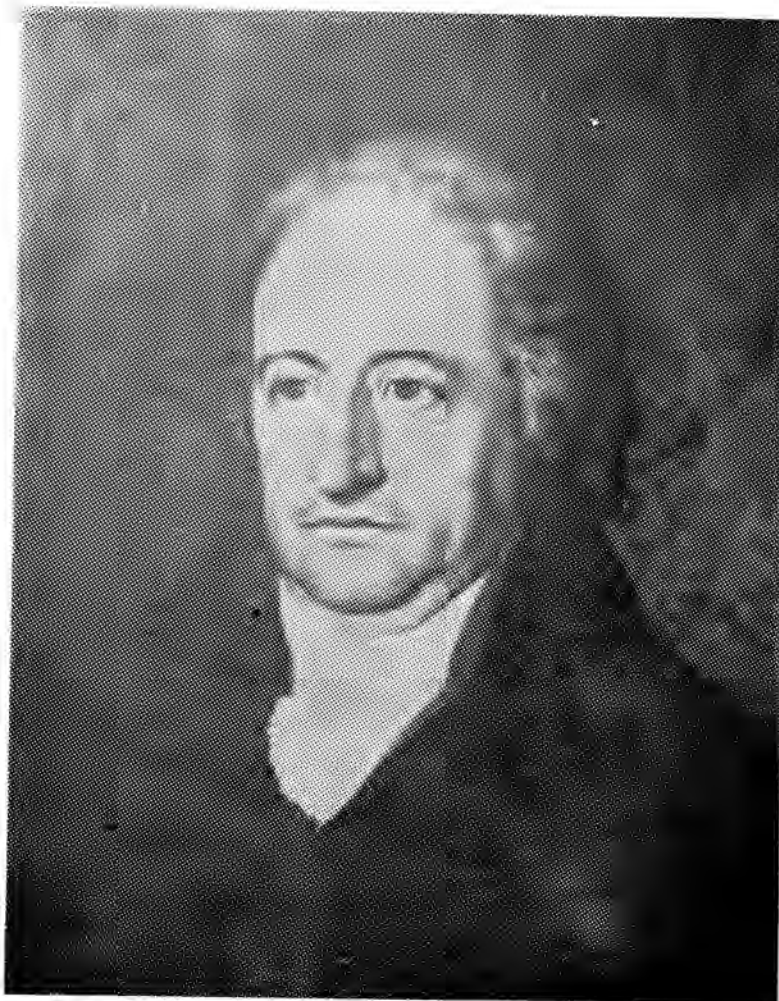
نیشنل دولتی لاہور درسگاہ علامہ

علامه اقبال باہمیت سیمار. الارض (پوهنتون قدیم و مشہور محضر) کہ بہ لاہور آئمہ پوزنڈ.
سنہ ۱۹۳۷م





مرحومه امام بی بی مادر علاقه اقبال که در ۹ نوامبر ۱۹۱۴ م وفات یافت.



یوهان ولفگانگ فون گوته شاعر آلمانی (۱۷۴۹ - ۱۸۳۲ م)

او خیال داشت که افغانها عبرانی النسل اند آخر او از شاهنشاه اورنگ
زیم شکست خورد و در کدام قلعه هندستان مجبوس شد .

د - احمد شاه ابدالی .

ه - مرحوم امیر عبدالرحمن خان - امیر موجوده و جد و جهد او برای
تشخیص قومی افغانها .

خطبه چهارم .

تمدن موجوده افغانها صنعت و صنایع قدیم و جدید آنها ادبیات آنها
(من حیث ترجمانی آرزوها و حوصله مندی ایشان)

خطبه پنجم : آینده نسل افغانی .

در آخرین یک پیشهاد بسیار احمی تقدیم نمودن میخواهم اگر چه
با مضمون این مکتوب تعلقی ندارد اداره دینیات مذکور باید یک
شعبه پروفیسری قایم کند و بریاست آن چنان شخص را تعیین نماید که او
بر دینیات اسلامی و فکر جدید او رویائی سطالعه (کاسله) داشته باشد
و اداره دینیات باید اساس یک علم کلام جدید را بگذارد تا نسل نوخیز
ترکیه را از لادذهبیت غربی محفوظ و مصئون داشته باشد او رویا
من حیث مجموعی عنصر دین را از تعلیم و تربیه اخلاقی و باشندگان خود
حذف نموده است کس گفته نمی تواند که این انسانیت بی کنترل
تا چه اندازه نتایج وخیم بار خواهد آورد؟ شاید در صورت یک جنگ عمومی
نوخود باعث هلاک خود گردد .

والسلام

مکتوبات اقبال

چنانکه در بحث اقبالنامه بنده اظهار نموده بودم که مکاتیب علامه مرحوم منحصراً به اقبالنامه نخواهد بود، امروز ثابت شد که بنام (مکتوبات اقبال) کتاب دیگری نیز بقلم نجابت همراه سید نذیر نیازی تالیف و از طرف (اکادمی اقبال) طبع و نشر شده است. درین کتاب (۱۸۲) مکتوب علامه که همه به عنوان خود سید صاحب موصوف نوشته شده اند مفصل و عیناً بزبان اردو درج میباشند سید موصوف را شما در اقبالنامه شناخته اید که اخلاص او به علامه بدرجه مریدان نهایت وفاکیش محسوس میشود. مضامین مکاتیب مذکور را عموماً در کارهای شخصی علامه یا فتم خصوصاً دو مسئله ترجمه و طبع آثار علامه و وساطت تدای (۱) امراض مختلفه که معزی الیه بآن متأسفانه در حیات خود گرفتار شده بود. کتاب بسیار دلیلیست اگر آنرا یکنوع سوانح علامه بگوئیم، یا یک رومان که بطل (هیرو) آن علامه است و قصه مسلسل بناسیم بعید نیست. در اینجا نیز از محبت عمیقی که علامه با افتانستان دارد شواهد زیاد موجود است مثلاً.

۱ - تدای بهترین علامه توسط (عبد الوهاب انصاری) نام که به (حکیم صاحب ناینا) مشهور و از خاندان معتبر و معروف حکیم اجمل خان مرحوم بودند اجرا میشد و لو او ساکن دهلی و علامه ساکن لاهور بودند تعداد و ارسال مکتوبات نیز بجهت همین معالجه غیاییه کثرت و سرعت یافته اند.

(داوی)

اول :- ذکر سفر علامه به افغانستان و سفرنامه شان که بنام (مسافر) نظم فرموده بودند و طبع و توزیع آن در هندستان و افغانستان و مالک دیگر .

۲ - هروقت که از لاهور به دهلی تشریف می بردند ، اکثر در قونسلخانه افغانی اقامت اختیار می نمودند .

۳ - خر بوزه و انجیر افغانستان را بارها سعی کرده اند که بایشان برسد . توسط قونسلگری و غیر آن .

۴ - همچنانکه در (اقبالنامه) ملاحظه فرموده باشید ، درین مکاتیب نیز وقتی که مناسبتی برای ذکر مالک اسلامیّه شده است ، نام افغانستان را به خصوصیت یاد فرموده اند .

۵ - رجال افغانستان نیز هروقت عندالضرورت خصوص صلاح الدین ساجوقی مرحوم که در آنوقت در دهلی مأمور بودند با محبت ذکر شده اند و قس علی هذا .

مباحث علمیّه و سیاسیّه نیز درین مکاتیب موجودند ولی نه آنقدر که در اقبالنامه میباشند .

نه تنها اخلاص و اطاعت و محبت مواف که بدرجه ارادت رسیده است از کتاب ترشح میکند بلکه شخصیت بارز خود مؤلف که یک سید نهایت شریف و سلیم الطبع و مسلمان صادق و صاحب علم و فعل و فداکاری در راه اسلام است نیز استنباط میشود .

مؤلف خودش هم افغانستان را دوست دارد و بسیار آرزو داشته که وقت آمدن علامه به کابل (سنه ۱۹۳۳ ع) با او همراه باشد ولی امور شخصی و رسمی او مانع گردیده او را متأسف ساخته است .

همین نسخه (مکتوبات اقبال) ۲۸۵ صفحه دارد و در سنه ۱۹۵۷ ع بطبع رسیده عکس (فوتوکاپی) بعضی خطای علامه را هم داراست بنده ازین بیشتر چیزی بران کتاب نوشتن یا ترجمه و تلخیص کردن را ضرور نیافتم .

ضرب کلیم

یکی از آثار علامه مرحوم (ضرب کلیم) نام دارد که از آیه کریمه (فا ضرب بعصاك الحجر) یعنی (به عصای خود سنگ را بزن) اقتباس شده است و آن معجزه مشهور و نهایت مفید حضرت موسی بوده که نتیجه آنرا نیز قرآن حکیم بیان فرموده (فانفجرت منه اثنتا عشر عیناً) یعنی از آن سنگ دوازده چشمه منفجر گردیده سبب آبیاری و آبادی زیاد شدند.

اگرچه ترکیب نام کتاب بزبان دری است ولی اشعار آن بزبان اردو است و بار اول در سنه ۱۳۱۴ ش مطابق ۱۹۳۶ مسیحی طبع گردید است نسخه که زیر مطالعه بنده آمده طبع هفتم این اثر است که در سنه ۱۳۲۵ ش نشر و تا آن وقت بیست و نه هزار نسخه طبع شد، بود. بسبب مقبولیت عامه که علامه اقبال دارد و هم بجهت آنکه اثر در زبان اردو است تا امروز که ۲۰ سال دیگر میگذرد غالباً بارها و بیشتر طبع شده خواهد بود زیرا نام (ضرب کلیم) که باطبع سرورق کتاب است و به چاپ سنگی طبع شده جمله ذیل با خط درشت نوشته شده است: (یعنی اعلان جنگ بر علیه مدنیّت دوره حاضره) و تحت آن در همان صفحه یکبار با عی است که ترجمه آن عیناً و نظماً تقدیم میشود:

سکون پرست نباشد طبیعت آزاد هوای سیروسفر چون نسیم پیدا کن
هزار چشمه زند سرز سنگ راه ترا پراز خودی شو و ضرب کلیم پیدا کن
یعنی موانعی را که سنگ راه شده اند میتوان سبب مقاصد و مفید مطالب
خود ساخت اگر (خودی) را ترقی و توسعه دهیم.
از اینجا مقاصد کتاب تا اندازه بخوبی مفهوم میگردد بعضی تفصیل
آنرا نیز بنده تلخیصاً تقدیم مینمایم.

(ضرب کلیم) بر هفت قسمت تقسیم شده است بقرار ذیل :-

- ۱- مقدمه = ۳ صفحه
- ۲- اسلام و مسلمان = ۶۰ صفحه
- ۳- تعلیم و تربیه = ۳۲ صفحه
- ۴- میا میات = ۲ صفحه
- ۵- فنون لطیفه = ۳۷ صفحه
- ۶- مجرای گل افغان = ۱ صفحه
- ۷- مقدمه کتاب ۳ حصه دارد، ابتدای آن خطاب به اعلیحضرت نواب سر حمید الله خان فرما نروای بهوپال است در آن اوقات هنوز تاثیرات انگلیس ها موجود بود لهذا لقب (سر) که از طرف حکومت برطانیه به حمید الله خان داده شده بود آنرا رعایت کرده امت خود علامه اقبال را نیز حکومت علامه لقب (سر) داده بود و سر حوم آنرا در یک مکتوب خود که بجواب تبریکیه بنده راقم نوشته بود ابتلا خوانده است .
- حکومت مستقله هندوستان پس از این نواب ها و راجه ها را لغو نمودند
- خاندان نواب حمید الله خان نژاد آفریدی هستند و حالا هم در بهوپال زندگی میکنند اما نه بصورت سلطنت و یا نوابی . چون (ضرب کلیم) با همین خطا به آغاز میشود چنان مستفاد میگردد که کتاب را بنام نواب اعدا کرده باشد

این خطا به نا صحاحنه به نواب مذکور بزبان دری است و مصرع مشهور طالب آملی را در آخر آن نظم چنین تضمین فرموده .

بگیر اینهمه سرما به بهار ازمن

« که گل بدست تو از شاخ تازه ترماند »

بعد از آن خطا بهی برای قارئین کتاب دارد و چنان مطالبی که برای دفع استعمار بکار می آید توضیح نموده و شاید از وفرت و عمومیت زیاد موسیقی در هند شاکی بوده آنها را میگوید :

« تا بر حقایق حیات غور و عمل نکنید شیشه شما بتاپله با سنگ کرده نخواهد توانست زیرا در میدان جنگ زور دست و ضربت کاری بکار است نه نوای چنگ »

حمده سوم بقدر سه تحت عنوان تمهید دو قطعه دارد .

اول آن شکایت است از روح آریا کی نمایی که در شرق عمومیت یافته . چه در دیرو چه در حرم ، و غم سرگ آنهارا نرسو و چپون ساخته ، حوادث زمانه را نمی دانند چرا که قلب و نظرشان پاک نموده است .

در قطعه دوم خود را ملامت میکند که چرا با نواهای آتشین خود در مردم جامد و خامد آسیاتب و تاب حیات پیدا کرده بی و میکنی ؟ سزای این حرکت آن است که از (نوای سحر) و مقام شوق و سرو رو نظر مجروح شوی . قسمت اول تحت عنوان (اسلام و مسلمانان) ۶۷ حصه یا قطعه دارد که

اکثر آن عاید به احوال هندستان در همان عصر میباشد .

ابتدای آن با قطعه (صبح) نام آغاز میشود که اذان بدو موسن را سوجد چنان سحر و صباح می بیند که لرزاننده شمسیتان وجود است و در قطعه دوم آخر هر بیت جمله جملة لاله الا الله را ذکر نموده از آن حظ و جوشی که می گیرد قارئین را نیز ذاکرو متذکر میسازد (۱)

دو بیت اول قطعه را ترجمه میکنم تا طرز شاعر خو بتر واضح شود ((بعز وزن و قافیه))

خودی است تیغ ، فسان ، لاله الا الله دروست سرنهان ، لاله الا الله
به جستجوی براهیم خود بود این عصر صتم کده است جهان لاله الا الله

تحت عنوان بنام (سیدزاده فلسفه زده) مثنوی دارد میفرماید :

« اگر (خودی) را نمی باختی . ز ناری (برگسان) (۲) نمی شدی ، صدف هیگل (۳) از گوهر خالی و طلسم او تمام خیالی است پس زندگی تو چسان بحکم و خودی تو چطور لازمانی خواهد شد ؟ انسان طالب ثبات و دسور حیات میما شد ، شب دنیا را آنچه اشراق میسازد ندای آفاقی اذان است .

۱- ر لالی ریخته کامل ترجمه شده است نه تنها همین قطعه بلکه به تعداد (۷۶) قطعه دیگر نیز از ضرب کلیم نظاماً ترجمه شده اند .

۲- برگسان فیلسوف فرانسوی متولد ۱۸۵۹ م

۳- هیگل (جارج ویلم فریدر یک) در ۱۷۷۰ تا ۱۸۳۱ حیات داشت . فیلسوف مشهور آلمان است که در شصت و تگارت تولد شده است (داوی)

بدانکه در اصل سوناتای خاص هستیم که آبیای سن لائی و سناقی بودند و آلف خالک بن برعمن زاده است - (ایمان و اسلام) در ریشه های دلم جایگیر است اگرچه اقبال بی هنر است ولی از رگرگ فلسفه یا خبر است. شعله چون تو سوزی ندارد با آنکه از اولاد سیدها شمی میباشی .

این نکته دل افروز از سن بشو که انجام خورد بی حضوری و فلسفه دوری است از زندگی. نغمه های بی صوت (افکار) برای ذوق عمل پیام موت در بر دارند. دین تقویم مسلک زندگی و سر محمد و ابراهیم است (صلعم).

در آخر از تحمت العراقرین خاقانی دو بیت ذیل را ما هرانه تضمین و نصیحت را ختم میکند :

« دل در سخن محمدی بند ای پورعلی زیوعلی چند ؟
چون دیده راه بین نداری قاید قرشی به از بخاری »

همچنان در قطعه دیگری به حصه (۲۵) به غرب زده ها میگوید که « عمارت و جود ترا معمار فرنگ ساخته لهذا تو سراپا تجلی فرنگی شده بی پیکر تو از خودی خالی است مثل نیام زرنگاری که تیغ ندارد. تو سکر و جود خد (ج) و من سکر و جود تو ام از جود یکله نمود جوهر خودی است تو عاری میباشی »

در حصه (۹) تحت عنوان (اجتهاد) شکایت میکند که در هند قوه تحقیق و تتبع چنان زوال یافته که به جای حکمت دینیه تقلید مخالفین رواج داده میشود کتابی را که به مؤمن راه غلامی و عبودیت اجانب را تعایم و تلقین نکند ناقص و خلاف مد می شمارند .

حصه (۱۱) عاید به ذکر و فکر میباشد این بحث عارفانه را با این ختم میفرماید .

مقام ذکر کمالات رومی و عطار مقام فکر مقالات بوعلی سینا
مقام فکر زیمایش زمان و مکان مقام ذکر سبجیان ربی الاعلی

در حصه دوازدهم ملای حرم رامت میکند که نمازش جاؤل و جمالی که نمازهای سلاهای سابق داشتند ندارد .

حصه (۱۳) دایر به (تقدیر) است در آن اشاره میکند باینکه گاهی در افراد جوهر ذاتی بی کادو مددگار میماند و آنها ئیکه فاقد آنند موقعیت های بلند و بزرگ می یابند . البته ما باین نطق تقدیر را درین حال اگر ندانیم قصور ما است

ولی تاریخ امام نشان میدهد که در آنجا تقدیر مثل تیغ دودم بران و قاطع و منطقی است و نظر بر اعمال آنها دارد و بس .
در حصه (۱۴) زیر عنوان توحید نیز می فرماید که در سابق توحید یک قوت زندگی بود ولی امروز تنها یک مسئله مباحث عنهای علم کلام گردیده به میر سیف خطا با میگوید که سن سپاه ترادیده ام نیام شان از شمشیر قل هوا لله احد خالی است .

در حصه (۱۵) تحت عنوان (علم و دین) قطعه غرائی است که در همکاری هر دو مفرماید: زمانه یکی، حیات یکی، کاینات یکی است پس قصه قدیم و جدید جز که نظری و ضعف بصیرت چیز دیگری نیست، در چمن اگر شبنم و نسیم شریک و همکار نشو ند غنچه تربیت نمی یابد. همچنان اگر تجلیات کلیم و مشاهدات حکیم همکار نباشد دلیل نا بینائی معنوی و لهدانا کامی است در حصه (۱۶) زیر عنوان (مسلمان هندی) میفرماید که درین مملکت بر همین ها مسلمان را (غدار وطن) و انگلیسها او را (گدا گر) نام نهاده و قادیانها آن سوسن پارینه را (کافر) میخوانند خدا یا آواز حق کی و از کجا سر خواهد زد؟ گفته آنگاه با تضمین مصرع دری
«مسکین دلکم مانده درین کشمکش اندر» .
قطعه را ختم میکند .

در حصه ۱۹۱۸ .

تحت عنوانهای (جهاد) و (قوت و دین) میفرماید که «نشئه قوت خطرناک است. از دست اسکندرها و چنگیزها صدها بار قبای جان و جمعیت حضرت انسان پاره شده است در مقابل این سیل سبک سیروزمین گیر عقل، نظر، علم و هنر مثل خس و خاشاک اند. اگر این قوت در دست (لادین) باشد از هر دلاهل کرده هم بترست ولی اگر برای حفاظت دین استعمال شود تریاق هر سعیتی است ولی امروز مسلمانها نه قوتی دارند و نه از لذت شهادت خبر و اثری. اروپا برای حفاظت فال و قریا طل از سرتا کمزره پوش شده ولی در شرق نه از اسلحه تهیه می است و نه فکر تقویه آن، بلکه آنرا اسباب شرمیدانند» .
تیمت دوم در باب (تعظیم و تربیت) ۲۷ حصه دارد که حصه اول

با عنوان (مقصود) آغاز میشود در آن سیم نوزاد و افلاطون سبا حثه نما اظهاریاتی
دارند و حکمت را خود علامه می نماید :

* * *

سپی نوزاد (۱) :- بردن انشمنند نظر بر حیات دارد که حضور سرور، نور و وجود است
افلاطون : بردن انشمنند نظر بر برگ دارد زیرا حیات نمایش شرعی است
در شب تاریک .

اقبال : حیات و برگ لایق التفات نیستند. در نگاه (خودی) خود خودی
مقصود است و بس (۲) (یعنی عمل دانا یا نه مستقلانه)
علامه ثقافت غرب را تلویح می نماید باین صورت که :

فساد قلب و نظردان ثقافت افرنج که روح این بد نیت نموده است عقیف
چو روح پاک نماید کجای می ماند ؟ ضمیر پاک و خیال بلند و ذوق لطیف
بلکه مدائیت عصری را پایه لب گور می بیند و آنرا قابل آن نمیداند که
عرب و ایران را احیا نماید و از اقوام شرق شکایت میکنند که حقایق را
نمی بینند زیرا تقلید و محکومی ایشانرا نبینا ساخته است .

انسان زمانه حاضر را صدق (عشق ناپید و خرد میگذردش صورت مار)
میداند و میگوید : مبلی شعاع آفتاب را تسخیر و مورد استفاده
قرار داده اند ولی شب تاریک زندگی را سحری داده نتوانستند .

حصبه بیست و هشتم (در قسمت تعلیم و تربیه) نصایحی است که به پسر
خود علامه مرحوم در سه قطعه ارشاد مینماید پسر او (جاوید) نام دارد
و تحصیل حقوق کرده (بیرستر) در یروژها و کیل دفاع است در لاهور
خلاصه مطالب و نصایح قطعه اول قرار ذیل است :-

۱ - فیلسوف هالندی (۱۶۳۲-۱۶۷۷) یهودی النسل است و بذات
واجب الوجود معتقد .

۲ - (صفحه ۶۶ ضرب کلیم) ملهوم خالق الموت و الحیات لیبلو کم ای کم
حسن عملا . (قرآن حکیم .
(داوی)

سرچشمه زندگی صحیح خشک شده است نهاد عصر حاضر کافرانه
است و ساحرانہ نسبت بہ دربار شامشا ہی آستان مردان خدا (ج)
خوشتراست. خاندانیکہ تو چشم و چرخ آن میباشی ذوق عارفانہ دارد
اگر در دل جوهر (لالہ) موجود است از تعلیم فرنگیانہ خوفی نیست بر
شاخ گل خوشخوانی باکی ندارد بشرطیکہ آشیان در (خودی) خود
گرفته باشی. آدمی بحری است کہ هر قطرہ آن بحر بیکران میشود، اگر
دھقان تن آسا نباشد ہر دانہ صد ہزار دانہ است.

آخر این قطعہ را بہ این بیت نظامی (رح) کہ او ہم بہ پسر خود
نصیحتی دارد تضحیاً خاتمہ دادہ است.

غافل بنشین نہ وقت بازی است وقت ہنر است و کار سازی است
در قطعہ دوم میفرماید کہ: - طریق حقیقی و فقر تمام نتیجہ غیرت است
آب حیات در ہمین جهان است ولی تشنہ کامی بکار دارد، اگر پرندہ
چست زیرک و بی طمع است، کھنہ دامی صیاد موفق نیست.
ای جان پدر! من اگر بسبب صدق مقال و حق گفتن گرامی شدہ ام تو
شوق شعر گوئی مکن کہ صد انوری و ہزار قانانی نمائندہ سرایی کردہ اند
بلند نامی عطیہ الہی است میراث نیست.

آنگاہ باز بیک بیت از نصیحت نامہ نظامی قطعہ را ختم کردہ اند.

جائیکہ بزرگ بایدت بود فرزندی من نہ اردت شود
حضرت نظامی نیز بہ پسر خود در باب عدم شغل بہ شعر نصیحت
نمودہ است اگرچہ علامہ مرحوم از ہمہ آن ذکر نمودہ اند آنقدر کہ
بہ یاد بندہ ما ندہ است نقل میکنم.

در شعر مہیج و در فن او چون اکذب او مت احسن او

زین فن مطلب بلند نامی کاین ختم شدہ است بر نظامی

ولی دلیل علامہ اقبال بنظر عاجزانہ قوی تر و بحقیقت نزدیکتر است
نسبت بہ حضرت نظامی (رح) زیرا کہ نظامی بلند نامی را بر خود ختم دانستہ
ولی بعد از نظامی نیز شعرائی آمدہ اند کہ نسبت بہ نظامی مقبولیت
عامہ (حتی بعد از مرگ) بیشتر داشتہ اند ولی دلیل علامہ اقبال برای

منع طلب بلند ناسی بواسطه شعرچنان است که صدها خوشنوا و هزارها بلند نام شاعر موجود شده اند. لهذا این سعی بیفایده خواهد بود در قطعه سوم او را به فقرغیور رهنمایی میفرماید که :

اگر همت داری فقری را بطلب که اصل آن حجازی است و بواسطه آن چشم عقل و خرد روشن میشود بدون احتیاج ب سرمایه های پولی و رازی بلند باید عمل مسست باشد نفس درازی فایده ندارد این فقر شکوه محمودی میبخشد بشرطیکه در طبیعت ایازیت موجود نباشد .

در قطعه (۹۱) در باب (نیتشی) (۱) فیلسوف میفرماید که او اسرار توحید را دیده نتوانست اگرچه فکر بلندش خدنگ سینه گردون و تخیلش مهر و ماه را در کمند می آورد طینتر اهبانهاش پاک است ولی لذت گناه مثل باران ازو می بارد .

قسمت سوم در باب جنس لطیف است که ۹ حصه دارد در قطعه یکصد و یکم تحت عنوان (آزادی نسوان) میپرسد .

در آرایش و قیمت کدام یک بلند است ؟ آزادی نسوان یا گلوبند زمر د ؟

و میفرماید که من در ین باب چیزی گفته نمیتوانم زیرا بعضی فرزندان تهذیب نوحالا هم از من آزرده هستند اگرچه بوضاحت میدانم که این زهر است و آن قند چون مردان خردمند مجبور و معذورند پس بصیرت خود زن با ید این راز را افاش کند که کدام یک ؟

در قطعه دیگر (شماره ۹۷) بعنوان (یک سوال) میفرماید که با ید از حکیم اروپا که هندو یونان غلام حلقه بگوش آزند پرسیم آیا کمال معاشرت (حیات اجتماعی) همین است که مرد بیکار باشد و زن تهی آغوش در قطعه دیگر (شماره صد) که عنوان آن زن است میفرماید : رنگ تصویر کاینات زن است سوزندگی از سازاوست مشت خاکش از ثریا بیشتر شرف دارد زیرا هر شرفی در مکنونی از درج اوست اگرچه مکالمات افلاطون

۱ - (فرید دیکتو و یلهام نیتشی یا نیچی) فیلسوف و شاعر آلمانی است که در سنه ۱۸۴۴ تا سنه ۱۹۰۰ زندگی داشت .

را نوشته توانست ولی خود افلاطون شراری است از شعله او در دو قطعه دیگر که یکی حفاظت زن (شماره ۱۰۲) و دیگری (زن و تعلیم) (شماره ۱۰۳) عنوان دارند توضیح مینماید.

«نگهبان نسوانیت زن تنها و تنها مرد است نه پرده و نه تعلیم (خواه تعلیم قدیم باشد و خواه جدید) اگر مدرسه زن از دین بیگانه بود آن علم و هنر مرگ عشق و محبت را بار می آرد.»

در قطعه آخر بن (شماره ۱۰۴) باز در باب زن درد دل میکنند که جوهر مرد بی منت غیر عیان میشود و ظهور جوهر زن بدست غیر است سرتب غم او همین نکته شوق است که وجود او از لذت آتشین «تخلیق» ساخته شده است. از همین آتش اسرار حیات کشا یش و معرکه بود و نبود حرارت میگیرد. منجم ازین غم و نقیصه نسوان اندوخته کنیم مگر چه باید کرد که باز کردن این عقده ممکن نیست.

قسمت چارم در موضوع (ادبیات و فنون لطیفه) است این قسمت (۳۷) حصه دارد و بر ادبیات شرق و غرب قدیم و جدید تحت عنوانهای سعینه و مشخصه رانی میدهد، ولی غایه اصلی و هدف همیشه تشخیص امراض مسلمانان و ذکر علاج آن و توضیح مکیاید قوای استعما ریه و اصرار آن و ضرورت اجتناب از آن بوده است.

در قطعه شماره (۱۳۷) شعر عجم را چنین معرفی مینماید شعر عجم اگرچه طرب آورد لا ویز ست ولی شمشیر (خودی) را تیز کرده نمیتواند اگر نوای مرغ سحر گلستان را افسرده می سازد بهتر است که خاموش باشد، ضربی که دولت پرویز را متزلزل ساخته نتواند اگر کوه شکن باشد چه فایده؟ اقبال! این عصر عصر خار تراشی است «از هر چه به آئینه نمایند بپرهیز» (۱) ممکن است کتاب (شعر العجم) علا به شبلی نعمانی در حدود سبب این قطعه شده یا شده. در قطعه (۱۳۲) مصور را خطاب میکنند که:

تا چه پایه مرگ تخیل عام شده است. هندی هم مقلد فرنگی است

۱- این مصرع از کسبت بنده قدانستم ولی تضمین شده است.
(داوی)

و عجمی هم . اندوه من اینست که بهزادهای این دوره سرور ازلی
شرق را هم ازدست داده اند .

ای مرد هنر! کمالات تو بمن معلوم است ، تو ماهر صنعت هستی
چه قدیم و چه جدید . طبیعت را هم دیده ئی و هم بد یگران نشان داده
ئی ولی (خودی) خود را در آئینه فطرت بنمایان .

با وجود این نکته بعضی از شعرای حقایق شعرا قدیم را استنسا
میکنند چنانچه درین قسمت (۸) نفر از مشاهیر ادبیات دری و رسامی
رایاد میفرمایند که بهمه آن شعرا اخلاص و عقیدت دارند اگر
اینها از خاک افغانستان برخاسته اند (خراسان قدیم) .

۱- حکیم سنائی غزنوی .

۲- شیخ فریدالدین عطار نیشاپور .

۳- مولانا جلال الدین بلخی مشهور به رومی .

۴- نظامی گنجوی .

۵- خاقانی .

۶- میرزا بیدل .

۷- حافظ .

۸- بهزاد هروی .

این هفت نفر شعرای روحانی میباشند . (رحمهم الله تعالی) .
از شعرای صله گیر و مدح سرا و آن هائیکه همت شان بیشتر صرف عبارت
آرائی و لطیفه گوئی بوده نه اقتباسی میکنند و نه یاد مینمایند زیرا
خود علامه از فریق ممتاز اول الذکر است . بگفته بیدل همه دل
(مدح فطرت نه ظهیرم نه انوری) .

زیر عنوان (سرود) قطعه (۱۲۰) میپرسد که:

«کیف شراب ما نندی که در ناله ئی است از چوب نی است یا از دل
نیم نواز؟» «دل» چیست و مستی و قوت او از کجاست؟ چرا یک نگاه او تخیل
کی را سرنگون میسازد؟ چرا حیات اقوام از زندگی آن است؟ و چرا واردات
او پی به پی تبدیل میشوند؟ چه حرف است که در نظر صاحب دل سلطنت های
دنیا هیچ ارزشی ندارند؟

روزی که مغنی (این) رنزدل را فهمید بد آنکه تمام مراحل هنر را طی نمود،
در قطعه (۱۴۱) تحت عنوان (ایجاد معانی) میفرماید:
اگرچه (ایجاد معانی) خدا داد است، ولی هنرمند از معنی مستغنی نیست.
هر تعمیر از گرمی خون رگ معمار است، خواه میخانه حافظ باشد و خواه
بتخانه بهزاد.
بی محنت پیهم هیچ جوهری انکشاف نمی کند، خانه فرهاد را شرر تیشه
روشن کرده است.

در قطعه (۱۳۸) هنروران هند را انتقاد می نمایند که:
تخیل شان جنازه عشق و مستی، افکار تاریک شان مزار اقوام است،
در صحنه خانه بر همان نقش گریهای (مرگ) و هنر شان از زندگی بیزار است،
مقامات بلند را از چشم انسان پوشانیده روح را میخواباند و بدن را بیدار
میسازند بر اعصاب شاعرو صورتگرو افسانه نویس بیچاره هند (زن) سوار است
در قطعه دیگر (شماره ۱۲۲) در باب (اهرام های مصر) هنرمندان را
درس میدهد که: طبیعت در فضای خاموش و دشتهای جگرسوز تنها تپه های
ریگی تعمیر کرده است ولی پیش عظمت (اهرام) افلاک نگونسارند. عجب
آباد است کدام کس این تصویر ابدیت را ساخته است؟ هنر را از غلامی طبیعت
آزاد کنید! اهل هنر باید صیاد باشد نه که صید و نخچیر.
در قطعه آخرین شماره (۱۴۷) این قسمت در باب (رقص) میفرماید که
خم و پیچ های رقص بدنی را برای اروپا بگذارید زیرا ضرب کلیم الهی
در رقص روح است، صله رقص بدن تشنگی گام و دهان، صله رقص روح
درویشی و شاهنشاهی است. (۱)

۱ - حافظ هم باین مضمون شعری دارد که درویش ها شاهنشاهانند.

گرچه ما پندگان پادشاهیم	پادشاهان ملک صبح گهیم
گنج در آستین و کیسه تهی	جام گیتی نماو خاک رهیم
شاه منصور واقف است که ما	روی همت بهر طرف که نهیم
دشمنان را ز خون کفن سازیم	دوستان را قبا ی فتح دهیم
رنگ تزویر پیش مانده بود	شیر مرخم واقعی میهیم

(داوی)

در قطعه شماره (۱۴۳) تحت عنوان (ذوق نظر) مینویسد که (خوی) د
دو آن شخص چینی محکوم بقتل بسیار بلند بود که وقت کشتن خود به جلاد
گفت: او هو! شما یکدقیقه با شید که این شمشر شما را تماشا کنم تا بنده
گی آن چه منظره دلکشانی دارد؟

در قطعه شماره (۱۴۴) در باب (موسیقی) میفرماید:
نغمه که چهره ترا برنیروزد دلیل سردی خون غزل سرا می باشد
نوازیکه باطن پاک ندارد موج نفسش تو را مسموم میسازد. من در
لاله زارهای شرق و غرب میر کرده ام هیچ جا گریبان لاله چاک نبود.
قسمت پنجم (سیاسیات شرق و غرب) را زیر نظر داشته است و اما از نقطه
نظر مسلمانان یا مالک اسلامیه و رنه چین و جاپان و غیره نیز جزو بزرگ
مشرق میباشند ولی به مسایل آنها تماسی نمیگیرد. و علاقه ئی بان
نشان نمیدهد.

البته بعضی حصه های این قسمت امروز اهمیت خود را باخته اند
چنانچه در مقدمه ذکر نموده ام لهذا از آنها انتخاب با اقتباسی
نمی نمایم. مثل جمعیت اقوام سابقه (لیک اوف نیشنز) و غیره ولی آن
حصه هایی را که هنوز علاقه پذیر و کارآمد میدانم انتخاب و ترجمه
میکنم یا تلخیص مینمایم.

تحت عنوان (انتداب) در قطعه (۱۷۰) بیان میکنند که فرشته
مدنیت کجا کجا باید نازل شود؟ مستعمرین امروزه در جواب این
سوال دشواری حس نمی کنند: - جائیکه قمار نیست زنهار تنگ لباس
نیستند، شغل شراب نوشی را حرام میدانند، و اگرچه در بدن شان
یک روح عمیق و ناشکیب موجود است ولی از طریقه آبا و اجداد
منحرف نگشته اند و اگرچه چشمه فیض مکاتب آنجا جاری نیست ولی
بچه های مردم (بدوی) جسور، زیرک و پر دم هستند. همگی گونه مناطق
به فتوای عقلای فرنگستان از مدنیت عاری و محتاج انتداب و مداخلات
سیاسی و ثقافی و غیره ایشان است.

در قطعه (۱۷۱) تحت عنوان (سیاست لادین) شرح میدهد که
سخن حق از من پنهان نمی ماند زیرا خدای تعالی بمن دل خبیر و بصیری

عطا فرموده ، در نگاه من این سیاست بیدین (کنیزها هرمن و دون نهاد و سرده، ضمیر) است . در مملکت خود فرنگی ها حکومت از قید کلیسا آزاد و بی پرواست و سیاست آن دیوی است پی زنجیر ولی و قتیکه برمتاع ممالک غیر چشم دوختند آنجا پیشقدم لشکرشان مفرای کلیسا میبا شدند . در قطعه (۱۳۸) که اعراب فلسطینی را مخاطب قرار داده چه خوب مینویسد :

میدانم آن آتشی که زمانه هنوز هم از سوز آن فارغ نیست در وجود تو هست ولی دوی تو نه در جینیواست و نه در لندن زیرا رگ جان فرنگی ها در دست یهود است .

نجات است ها از غلامی در پرورش ولذت نمود (خودی) است . در قطعه نمره (۱۵۰) بعنوان (انقلاب) رأی میدهد که :- سوز ساز حیات در آسیا و اروپا موجود نیست اینجا (خودی) مرده و آنجا (وجدان) ولی در دلها ولوله انقلاب پیدا شده است . شاید سرگ (جهان پیر) نزدیک شده باشد .

در قطعه (۱۵۵) تحت عنوان (روس بالشویک) اظهار حیرت مینماید که : روش قضای الهی (ج) عجیب است ، نمیدانم که در باطن جهان چه پوشیده می هست آنانی که حفظ کلیسا را مایه نجات عقیده داشتند به شکستادن آن مامور شده اند . برده ریت روس وحی نازل شده که لات و مونات کلیسا را یکسره بشکنانند .

در قطعه (۱۶۳) که عنوان ذیل را داراست میفرماید :

(فرمان ابلیس بنام فرزندان سیاسی او)

برهنما را در پیچهای سیاسی درآورده زنار بندان را از دیر کهن بیرون بکشید . فاقه کشانی را که از سرگ نمی ترسند از اطاعت محمد (صلعم) به سرکشی و ادا نمائید ، تخیلات فرنگیانه در افکار غرب درآورده اسلام را از حجاز و یمن خارج کنید ، علاج غیرت دینی افغانها چنان است که ملاها را از کوه و دامان شان برانید از اهل حرم روایات و عنایات شانرا بدزدید این آهوان را از مرغزار ختن بگریزانید از نفس اقبال آتش لاله تیز شده است چنین غزل سرارا از چمن فرار کنید .

در قطعه (۱۶۳) بعنوان مجلس اقوام مشرق مشورتاً میگوید:
 آب و هوا هردو تحت تسخیر آمده اند چه میشود اگر نگاه فلک بهر
 بدل شود خوابی که استعمار فرنگ دیده ممکن است که تعبیر آن عوض
 شود اگر طهران جویای شرق گردد شاید تقدیر کره زمین تبدیل بیابد.
 در قطعه (۱۷۴) تحت عنوان (قزاق بحری و سکندر) سوال و جواب
 جالب نظری ساخته:

سکندر: مزای تو زنجیر است یا ششیر من که وسعت بحر از رهزنی
 های تو تنگ شده است.

قزاق: عجب. ما تو هردو هم پیله هستیم من دریائی ام و تو سیدانی
 آبا این جوانمردی است که هم چشم خود را رسوا بسازی؟

* * *

آخرین حصه کتاب تحت عنوان (افکار محراب گل افغان) است به
 جهتی که محراب و منبر جزو بیرق بار و نق افغانان است لهذا لفظ محراب
 بسیار موزون و چون عادت اکثر افغانها برای تسمیه لفظ گل است آن
 هم دلیل بر اطلاع و آشنایی علامه مرحوم بر سجا یای افغانی و ذوق لطیف اوست
 این قسمت (۲۰) قطعه دارد که هر قطعه منظور مناسبت و نکات مطابقی
 برای تعریف افغانها بدیگران و تشویق خود آنها به راجحتهای ملیه
 شان را دارد است.

قطعه اول از محبت وطن و در عین زمان از شهادت روح که سبب
 آزادماندن پشتونستانها از محکومیت برطانیه است حرف میزند و در قطعه
 دوم از ازلی بودن رقابت اقوام و کاسیایی ملنی که زخم حوادث زمانه
 را رفو و ایقام حس نموده و نومید نشود یقین و بعد بشا رت میدهد که
 اگر در دل کس (لا شریک له) جای گرفت در جهان یگانه و یکتا خواهد
 ماند و در قطعه سوم دعای بی عمل را نتیجه خیزند انسته تبدیل آرزوی
 مخاطب را دعای میکند که باید آرزو مندی عالی ملی داشته باشد در
 قطعه چهارم زوال استعمار جویان و بقایای مظلومان غیور را شرح و به
 احتیاج که شیران را رو بپا سازد اشاره و علاج آنرا رعایت خودی، فقر
 غیور و ترک جستجوی آستان سلطنتها و استعمار جویان میدهد انانند

در قطعه پنجم مذمت علمی را که گدایی را منع نکند و بیفایده بودن ادب و فلسفه را ذکر و به تکنیک تشجیع مینماید .

در قطعه ششم تجدیدی را که بهانه تقلید فرنگیان در شرق شده است مذمت نموده به حفظ خودی و صاحب ایجاد شدن رهنمائی میفرماید .

قطعه هفتم ترجیع بند نما نصیحتی است مخصوص افغانهای غافل که (خودی) خود را بشناسند . میگوید که با وجود بی علمی جدیت خود را نگاه داشته نبی حال آنکه در سلل محکوم بعضی علما و فضلا دین و ایمان خود را فروخته میروند .

در قطعه هشتم شهباز را مخاطب ساخته تسلی میفرماید که «زاغ پره‌های ترا بد نما و شب پره ترا کور و بی هنر میخوانند ولی این را ندیده گان صنف پرندگان صحرا از خم و پیچ فضای نیلگون پیچبرند آنها از احوال و مقام آن طایری که در دم پرواز روح او سراپا (نظر) گردیده چه معلوماتی داشته میتوانند؟» معلوم است که شهباز افغان است و طعنه زنان او مخالفین اویند .

در قطعه نهم همت بلند را بخلاف خمود و جممود دانسته میگوید که اگر آشیان را عند لییان از قفس گرانتر حس کردند میتوانند قوایین باغ را تطبیق و آنکه آماده حرکت سفردند مثل قافله موج پروای بانگ رحیل و جرس راند دارند چه آن مکتبی ها اگر چه زنده معلوم میشود ولی نفس از فرنگ آورده در حقیقت بی جان اند اگر مد نظرت پرورش دل باشد بیک نگاه غلط اند از مرد مومن کافی است .

در قطعه دهم آن جوان را چشم و چراغ قبیله خوانده که شباهش بی داغ و زحمت کاری وقت جنگ مثل شیران غاب (جنگل) و هنگام سلح غزال رعنا یا تاتاری باشد ، سوز او مثل قوغ در نیستان همه سوز است شکوه سلطانانه از آن دارد که در قعرش آثار حیدری و کمراری موجود است . اگر بر سر کلاهش ندارد باکی نیست که همان بی کلاه او سرمایه کله دار بهاست .

در قطعه یازدهم امید می بخشد که حال سابق شهادت و باره آمده می تواند و احرا دانشتر حوادث تقدیر را پیش نی بلکه نوش میدانند، جوانیکه ناله مرغ سحرمد هوشش کند لایق تنگامه پیکار نیست و در آخر اخطار میدهد که توطیع طفلانه داری و عیاران او روپا شکر یاره فروشاند.

در قطعه دوازدهم میفرماید در کشمکش لادینی و لاطینی چرا خود را پریشان ساختی؟ درمان ضعف در (لا غالب الا هو) است این بتخانه رنگ و بو (یعنی اینجهان موجوده) دیر کهنی است که صیاد کافرست و نجفیر مومن صیاد معانی از اروپا نومید است زیرا اگرچه فضا آنجا دلکش است ولی آهوان آن بی نافع مشکک اند. قوام دادن (خودی) بی اشک سحری مشکل و این لاله پیکانی بر کنار جو خوشتر است شیخ باید امرار از مسجد بکشد زیرا محراب از نمازشان ترش ابروست.

قطعه سیزدهم حالت دنیا را دگرگون و افکار جوانان را زیرو زبر شده می بیند و از پیر حرم می پرسد که مناجات سحری تو تلافی این زندگانی را بدون معرکه کرده می تواند؟ (یعنی نمیتواند) بعضی خانقاهای هند را به شعله نم خورده تشبیه کرده از تخلیق (خودی) آنهارا عاجز میداند در قطعه چهاردهم عشق بی جرات را عشق یدالنهی نمیداند و به زحمت کشی ترغیب و از تن آسانی (۱) ترهیب نموده خلوت گهسار را تعلیم دهنده خود آگاهی دانسته و مردمیدانی را تنبیه میکند که آنرا وحشت نخواند. در پانزدهم نیز از فقر خود دار توصیف و آنرا به فولاد شدن تشویق و از حریری بودن منع نموده باز اخطار (بزبان دری) میدهد که:

افرنگز خود بیخبرت کرد و گرنه ای بنده مومن تو بشیری تونذیری
در شانزدهم اقوام بی مرکز را مردنی و فقری را که از زمانه شاکی باشد
کدائی خوانده می نویسد که مرد خدا درین دور هم قله (پربت) (۲) را سرمه
وار می ساید و علامه بوجد آمده میفرماید (بزبان دری)

۱ - تن آسانی سهو کاتب و تن آسانی صحیح است

۲ - (پربت) یکی از قلل بلند همالایا

در بحر که بی سوز تو ذوقی نتوان یافت ای بنده مومن تو کجائی تو کجائی
و باز به زبان شوق گوید. ای خورشید از سراپرده مشرق برای و کھسار
برای به لباس حنائی ملبس ساز .

در قطعه هفدهم به (همت) در کسب یقین تلقین میفرماید که اگر در صد
هزار شخص یک صاحب یقین پیدا شود آتش او بر ناو پیر را حرارت
میدهد در کوه و دشت گاهی مردانی یافته میشود که فقر شان خزان را
جواهر بسازد، خامه خدا جبین ترا خالی گذاشته تا تو سرنوشت خود را
خود بنویسی اگر همت پر کشا شود این فضای نیلگون هیچ نیست اگر بالای
سرماند آسمان است و اگر زیرهای شد زمین است .

در قطعه (۱۸) برای تعدیم وحدت مله از زبان (شیر شاه سوری) میفرماید
که امتیاز قبایل خسران تمام است هنوز نام وزیری و مسعود پیش آنها
عزیز است زیرا از خلعت افغانیت عاری هستند مسلمانی این کھسار
هزار پاره است چرا که هر قبیله زناری پتهای خود میباید خدا ترا توفیق
بدهد که از بین حرمات و منات هار ای یک ضرب کاری بهرون اندازی .

در قطعه (۱۹) خاندان کبیر را مخاطب ساخته میفرماید که اگر
چه من گایم پوش بیکلاهی هستم ولی صدای مرا به گوش هوش بگیرید که منزل
مقصود مومن از منزل فرنگی ها بسیار پیش ترست . میخانه های غرب اگر چه
برای همه باز است و سرمستی های علوم جدیده گناهی نیستند ولی اگر در بدن
توسوز (لاله) موجود نیست در سرور آن می هار که تو پوشیده است .
در قطعه (۲۰) میفرماید که نگهبان مقاصد فطرت مرد کوهستانی است
با بنده صحرائی که در دنیا او صاحب ثقافت فسونگر است مثل بلبل
چمنستانی است بلکه مثل شهباز بیابانی است فضای مکتب بسیار گوارا
ولی فاروقیت و مسلمانی در بیابان ساخته میشود. صهبای مسلمانی مثل
توغ تیز است. قرون زیاد بگذرد مگر که نظیر آن پیدا شده بتواند .

ارمغان حجار

از نام کتاب حدس زده می شود که شاید بعد از ادای حج این اشعار سروده شده باشد اکثر نظم های آن بزبان دری است تنها در آخر کتاب که (۲۸۰) صفحه دارد بعد از صفحه (۲۱۰) اشعار اردوی علامه مرحوم آغاز می شود این نسخه ارمغان که نزد بنده است در ۱۳۲۶ هجری شمسی از طرف پسرشان شاعلی (جاوید) طبع گردیده و این اشاعه چارم آن می باشد تا آنوقت چارده هزار نسخه از آن طبع شده بود البته در بن ۲۹ سال دیگر بیشتر نیز طبع گردیده باشد .

قسمت اردوی آن مشتمل بر سیزده عنوان و اکثر عنوانها بر چند حصه مشتمل است و بر خلاف حصه زبان دری که همه رباعیات پراز جوش و جسارت حیرت بخشی میباشند در حصه زبان اردو قطعات بیشتر و رباعیات کمتر میباشند و فردا هم دارد بعضی از این قطعات کامل بزبان دری هستند و بعضی قطعات ابیاتی دارند که کل بیت بزبان دری است عنوانها قرار ذیل اند :

۱ - مجلس مشوره ابلیس	۱۵ و نیم صفحه
۲ - نصیحت بلوچ پیر به فرزند خود	۳ »
۳ - تصویر و مصور	۲ و نیم »
۴ - عالم برزخ	۶ »
۵ - شه شاه معزول (ایدورد هفتم)	۱ »
۶ - مناجات دوزخی	۱ و نیم »
۷ - مسعود مرحوم	۴ و نیم »

- ۸ - آواز غیب ۱ و نیم صفحه
 ۹ - رباعیات ۶ و نیم
 ۱۰ - بیاض ضیفم لولایی کشمیری ۲۶ و نیم
 ۱۱ - بنام صدر اعظم حیدر آباد کن ۱ و نیم
 ۱۲ - حسین احمد نیم
 ۱۳ - حضرت انسان ۱ و نیم

مطالب بعضی ازین عنوانها را اختصار نموده عرض مینمایم :
 (مجلس مشاوره ابلیس)

ابلیس با پنج نفر مشاور خود بر حالات موجوده آنروز تبادل افکار مینماید یکی از مشاورین نقشه روی کار رئیس مجلس (ابلیس) را مدح میکند که ایجاد حر به استعمار و استثمار سرمایه داران غربی چه صد ماتی به عباد الله رسانده و پرو غرام کامیابی است مشاور اول در اثنای تأیید نقشه استعمار که از کار ستانهای مهم است میگوید افیون این پلان مدعش بمزاج شرق خوب کاریگر افتاده اهل شرق را به نشه غفلت و غلامی و راحت جوئی عادت داده است حتی بعضی علما و صوفیه را خدام مستعمرین ساخته. اگر چه نماز و حج باقیمانده ولی تیغ جوهر دارویی نیام (جهاد و غزا) از دست مسلمانان افتاده و در کنج فراموشی زنگ زده و کند شده است اما مشاور دوم از جمهوریت اروپایی اظهار تشویش مینماید ولی مشاور اول آنرا خطر نمیداند میگوید که رژیم و مسلک اروپا یکک لباس ظاهری است به حقیقت و آثار شهنشاهیت غرب در شرق ضرری نمیرساند مجلس ملت باشد یاد ربار پرویز باز هم بخون و گوشت دیگران نظر دارد .
 نظام و مسلک اروپا چهره روشن دارد ولی دلش از چنگیز تاریک تراست .

مشاور سوم میگوید اگر نظام جمهوری اروپا روح امپریالزم را ضرر نمیزند اما جواب شرارت آن یهودی را که خواهد گفت ؟ اشاره به کارل مارکس و کمونزم میکند که استثمار و استثمار را سخت تهدید میکند . مشاور سوم هم این خطره را شدید میخواند که سیاست شرقی فرنگ را کامل بیحجاب و رسوا ساختنی است مشاور چهارم آنرا

خطره نمیداند و غرب را کامل هوشیار میشناسد ولی مشاور پنجم بخود ابلیس خطاب میکند که من برفر است غریبهای مستعمر و سرمایه دار اعتمادند ارم روح مزدك (یعنی کمونست ها) دنیا را زیروز بهر کردن میخواهد ولی ابلیس به مشاوران خود جواب میدهد که از کمیونزم آنقدر نمی ترسم و قتی که خون اروپا یا ترا گرم کردم کار آنها را میسازند کمونست ها یک مشت پریشان روز و آشفته مغزهایی هستند که با سوزن منطق مزدگی جامه گریبان چاکانرا ر فو کرده نخواهند توانست ولی من از است اسلامیه می ترسم که در خاکستر شان هنوز اخگر های آرزو پنهان است و خال خال اشخاص خطرناکی دارند که هنوز با اشک سحر وضو میکنند اگر چه آستین پیران حرم امروز ید بیضائی ندارند و به سرمایه داری مایل شده اند ولی خوفست که شرع غرای محمدی (ص) باز زنده نشود که شرع پیغمبر (صلعم) مرد آزا و مرد آفرین و حافظ ناموس زنان است غلامی را از سرگ بتر میداند و دولت را از آلودگی ها تنزیه و منعم هارا امین میسازد. زمین را مال سلاطین نمی بلکه ملک الله (ج) میداند این انقلاب فکر و عمل و این دین مبین را میاد عالم بشناسد. غنیمت است که در خود مسلمانها یقین ضعیف گردیده است. خوب است که در سیاحتی فایده گرفتارند مثل سوالات آیا ابن مریم مرده یا زنده است؟ از مسیح آینده مسیح فاضری مقصد است یا مطلق مسجد؟ صفات حق تعالی از ذات او جدا هستند یا عین ذات هستند؟ الفاظ کلام الله حادث هستند یا قدیم اگر به این لات و مناتهای که بنام علم می پرستند گرفتار بوده از عالم کردار (یعنی خدمت و جهاد اصغر و اکبر فی سبیل الله) بیگانه مانند بسیار غنیمت میشود چه تمام مهره های بساط زندگی شان دچار شاهمات میگردد. شما سعی کنید که مؤمن تا قیامت غلام بوده این جهان می ثبات را برای دیگرها بگذارند. ورنه اگر این امت بیدار شدند، حال ما و شما دچار بونی و ناکامی است زیرا اسلام احتساب کائنات است.

عنوان دوم این اشعار اردو چنین است.

(نصیحت بلوچ پیر بفرزند خود)

درین نصیحت توجیح وادی و صحرای بلوچ را برده‌لی و بخارا و کاموایی (غمرت) را در عالم تنگ و دو و تحصیل هنری که شیشه (یعنی نفس خام و نرم) را سنگ‌خارا (یعنی پخته و آهنین) بسازد تزیین کرده موفرmaid که اگر ملت مسلمان دین را از دست داده آزادی حاصل کند تجارت خسران آوری خواهد بود زیرا دنیاراباز معرکه و مبارزه (روح و بدن) در پیش است و مدنیت جدید درنده های خود را تشویق کرده اند. مصرع آخرین نظم را از حافظ تضمین فرموده اند بنده پیش مصرع اردوی آنرا ترجمه کرده تقدیم کردم.

اخلاص عمل راز نیاگان کهن جوی شاهان چه عجب گریبوازند گدارا
عنوان سوم (تصویر و مصور) نام دارد.

تصویر بمصور میگوید که من اثر خامه توام ولی حیف که ترادیده نمیتوانم، کاری بکن که ترا به بینم. مصور بجواب میگوید دیدن من برای تو فایده نمی‌دارد مثل شرری که چشم بد نیامی کشاید شرطیگانه دیدن من آن است که تو خود را به بینی.

البته از گویا می‌دانند که مقصود اقبال مرحوم چیست؟

من عرف نفسه فقد عرف ربه

* * *

عنوان چارم و پنجم و ششم ذم استعمار غرب و محکومیت شرق است که لزوم تلخیص آنرا نمی‌بینم زیرا سیل استعمار بحمد الله قطع گردیده، و این مطالب مکرر هم شده اند.

حصه هفتم مرثیه سید (۱) راس مسعود مرحوم است که طریقی قدیم مرثی را پیروی نمیکند نه قصیده است و نه فریادهای ماتمی مبالغه آمیز دارد بلکه همان مطالب و نصایح ملی و نکات نفسیاتی که باروح اسلامی و مسامهای علمی و فلسفی که خاصه طبع اقبال میباشند صورت یکدگریمب بند کوتاه و مجموعه معانی و فضایل دلخواه را گرفته است ولی تعریف راس مسعود و تاثیر و تأساف قلبی علامه را کاملاً اظهار میدارد.

حصه هشتم تحت عنوان (آواز غیب) تلویم و تکذیر مسلمان موجوده است که آن آواز از عرش بر بن بوقت صبح میآید بدین مضمون :

که چرا احس تنیع و تحقیق راضایع نموده ئی ؟ تو که مستحق خلافت ظاهری و باطنی میباشی چرا بیکار شده ئی ؟ آتش چطور غلام خس و خاشاک میشود ؟ چرا از نگاه تو افلاک نمی لرزند ؟ و میارات آسمان چرا محکوم تو نیستند ؟ جگر شا فرا چرا چاک نمیتوانی ؟

اگر چه در رگهای تو خون دوران دارد ولی گرمی افکار و اندیشه جسور نداری زیرا چشم های که نگاه پاک ندارد روشن نمیباشند ولی جهان بین شده نمیتواند .

حصه نهم رباعیات است که مطالب ضروریه بیداری و اتحاد ملی و جسارت و شجاعت جوانمردانه و مسلمانانه را بواسطه سیزده عدد رباعی تلقین و تزیین مینماید .

حصه دهم (بیاض ضیفم کشمیری) نام دارد که دارای (۱۹) بند است مثل (افکار محراب گل افغان) هر بند یک موضوع جداگانه را که مناسب ایقاظ و تشویق و تشجیع کشمیریان است بحث میکند بعضی از قطعه های آنرا بنده بنظم ترجمه کرده ام که در اخیر کتاب درج شده است .

حصه یازدهم به نسبت هزار روپیه است که صدر اعظم نظام دکن (سراکبر حیدری) بطور اغانه یوم اقبال برای علامه فرستاده قطعه کوتاه و استغای شخصی اقبال مرحوم از آن محسوس میشود .

حصه دوازدهم انتقاد یکی از علما بنام (حسین احمد) میباشد که او در کدام خطابه خود از بالای منبر در له ملایت و وطنیت چیزهای گفته بود که علامه آنرا خلاف اسلامیت میداند .

(۱) میدرس مسعود را شهادت تلخیص اقبالنامه شناخته میتوانید

داوی

این قطعه کوتاه گاملاً بزبان دری است و بروزن و قافیه و به مفهوم
 شعر مشهور قدیم ساخته شده که .
 حسن ز بصره بلال از حبش صهیب از روم
 ز خاک مکه ابو جهل اینچه بوالعجبی است
 حصه میزد هم تحت عنوان (حضرت انسان) مناظر فوق العاده و به ظاهر
 ناممکن را برای بشر ممکن بلکه آسان نشان میدهد و اهمیت حیات را
 بشرط داشتن نظر و اهلیت لازمه تاکید مینماید .
 کتاب ارمنان حجاز به بحث (حضرت انسان) خاتمه میدهد .



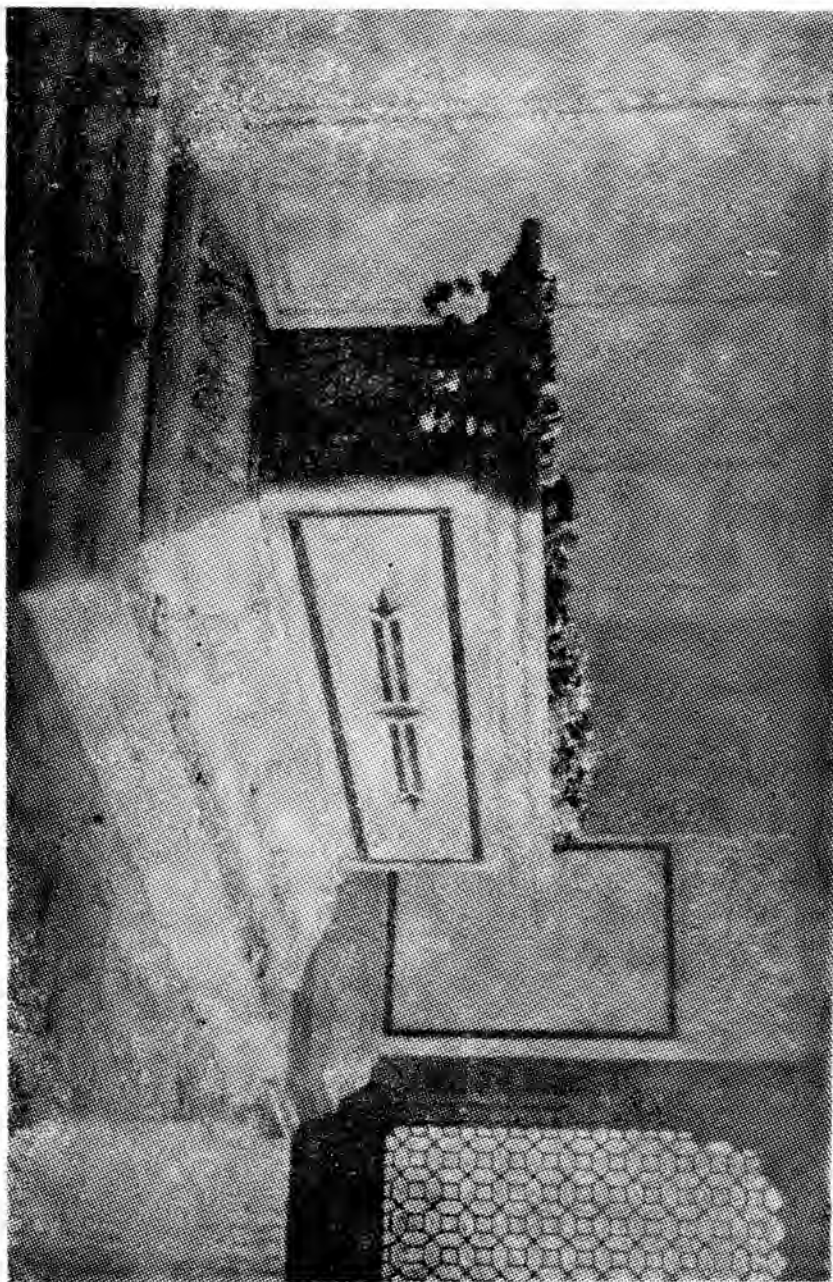
۱۵ - گروهی از دانشجویان و اساتید دانشگاه تهران در محفل علمی (۱۳۳۵) در محفل علمی (۱۳۳۵) در محفل علمی (۱۳۳۵)



Հայաստանի ԽՍՀՄ-ի Գերագույն խորհուրդի անդամները 1979 թվականին



تصویر منظر درون خانه در زمان بازدید از خانه



تصحیح لازم

اکثر غلطی های که تصحیح آنرا قارئین کرام میتوانند با سادگی بقوه قرینه بفهمند در اینجا نگرفته ایم. تنها غلطیهای مهم یا آن غلطی های را که شدید موجب سوء تفهیم قارئین شود، تصحیح کرده ایم:

غلط	تصحیح	صفحه	سطر
دید	شدید	۴	۶
بریشین	یزیشین	۱۰	۱۰
موفقیّت	موقعیت	۱۶	۵
نتوانست	نتوانست (۱)	۱۷	آخر سطر ۳
(مکاتبه)	مکاتبه	۱۸	۱۷
مشاغل	مشاغل	۱۸	۱۹
یا	باز	۲۱	۱۳
قار	زار	۲۳	۲۲
میگیر	میگیر	۲۳	۲۲
بطوری موتو	بطور موتوی	۲۴	۲
نخواهد کرد	نخواهند کرد	۲۵	۲۰
حیس	حس	۲۷	۵
دوست دانت	دوست داشت (۳)	۲۷	۱۷
فود		۲۸	۱۰
وه	ومه	۲۸	۱۳
بی	ربی	۲۸	۱۶
غضر	غفر	۲۹	۱۸
راستکنا	استکنا	۳۱	۲۳
متمولین	و متمولین	۳۵	۲۳
قومها هما	قومها	۵۱	۱
لودین		۶۰	۱۰
مکاتب	مکاتیب	۶۶	۱

کتابخانه از طرف موسسه انتشارات بیهقی
به مناسبت سمینار بزرگداشت شصت و یک سال تولد جمال‌الدین افغانی عرضه می‌شود:

- ۱- سیدجمال الدین افغانی : عروة الوثقی (ترجمه از عربی - عبدالله سمندر) .
- ۲- سیدجمال الدین افغانی : تزییدة آثار (باهتمام دکتور سیدمغوم رهین) .
- ۳- پوهاند عبدالحی حبیبی: نسب وزادگاه سید جمال الدین .
- ۴- سیدقاسم رشتیا : سید جمال الدین و افغانستان .
- ۵- محمدعثمان صدقی : سیدجمال الدین پیشوای انقلاب شرق
- ۶- دکتور عبدالحکیم طیبی: تلاشهای سیاسی سیدجمال الدین
- ۷- دکتور عبدالحکیم طیبی : تلاشهای سیاسی سیدجمال الدین افغانی (رساله انگلیسی) .
- ۸- محمودابوریه : ندای سیدجمال الدین (مترجم از عربی - بشار)
- ۹- رساله‌ها و مقالات درباره سیدجمال الدین (باهتمام وتنوین حبیب الرحمن جدیر) .
- ۱۰- سیدجمال الدین در مطبوعات افغانستان (باهتمام صدیق رهین) .
- ۱۱- محمود طرزی : مقالات (باهتمام دکتور روان فرهادی)
- ۱۲- استاد عزیزالدین وکیل : منظومه بزرگداشت سیدجمال الدین افغان (خطاطی) .

PK
6413
29
1391

کتابخانه از طرف موسسه انتشارات بیهقی
به مناسبت سمینار بزرگداشت شصت و یک سال تولد جمال‌الدین افغانی عرضه می‌شود: